دیوانِ تیمور شاه

زوی او د شهید سلطان اعلیحضرت احمد شاه درانی

تصحیح و مقابله و مقدمه

عزیز الدین وکیلی

په دوو وروستیو پېړیو کې د پښتو د چاپ شوو آثارو د سیمینار په مناسبت چاپ شو

مطبعه دولتی کابل

بماه اسد سال
۱۳۵۶

طبع اول
تاریخ طبع : اسد ۱۳۵٦ ش
تاریخ نشر : دلو ۱۳۵۹ ش

تعداد طبع: پنجصد جلد

مطبعهٔ دولتی کابل



خاتم دولت امپراتوری تیمورشاه در دران ، که در مرور (۲۲) سال این بیت طبع زاد خود آنشاعر شهریار ، منقور و مروج بوده است :

علم شد از عنایات الهی   بعالم دولت تیمورشاهی

تیمور شاه شاعر پښتون و پښتو زبان

و

احیاء کننده و تقویت دهندهٔ هر دو زبان پښتو و دری در افغانستان کبیر و کهن

اعلیحضرت تیمور شاه درران ، دومین امپراتور بزرگ طایفهٔ ابدالی افغان که بیش از چهل و هشت سال عمر نکرده است ، مردیست دارای قدرت و استعداد در زبان پښتو و دری و این عمر تقریباً مختصر را که بطور دائم در اسفار نظامی و سیاسی و مهمات امور دفاعی و امنیتی و حفظ استقلال تاریخی و ادارهٔ کلیت بلاد شامل قلمرو وسیع شاهنشاهی موروثی افغانی بسر برده است ، با وصف تمام گرفتاریهای عسکری و اداری شب و روز در حفظ فرهنگ اصیل افغانی اعنی زبان پښتو و دری نیز زحمات بیش از حدی را متقبل گردیده و نتایجی از خدمات پسندیدهٔ علمی و ادبی خود بجا مانده است . از شاهنشاه مقتدری که حیات و اوقات او دائماً مصروف انجام واقعات باشد ، اگر که مانند شخص موظف نمی تواند در رشته های مخصوص هنر و فرهنگ خدمت کند ، اما بنا بر ذوق

و علاقهٔ سرشار خودش و هم بر وفق تاکید و وصایای پدر نامور ادب پرورش در راه ادب و کشور اسلامی افغانی قدم های بس وسیع گذاشته است. و سلسلهٔ کارنامه هایش بر وفق اسناد و مآخذ صحیح کاملاً بیاد میدهد که از هنگام طفولیت تا ایام وفات نفسی براحت نکشیده و اندك فرصت کامل و مستقل برای اجراء مأمول مقدس در امور تألیف و تردیف آثار نیافته است. که سند قوی این گفتار را تاریخ نظامی و سیاسی عهد پدرش و خودش میتوان دانست.

تیمور شاه باآنکه طول حیات او را از بد و پیدایش تا روز مرگ بتکالیف سفر ها و محاربات و بزیر بار گران عهده های شاهی و شاهنشاهی و فتوحات و غزوات بسر گردید برحسب توجه مزید اعلیحضرت احمد شاه در دوران و اقتضاء ارثی نیاکان و استعداد خدا دادخودش، از کسب فضائل علم و ادب و درك کمالات معنوی و حس لذت شعر و شاعری در دو زبان پښتو و دری بی بهره نماند. و در هر شهر و ولایت که بنا با قتضاء وقت رحل اقامت میفرمود، با هرگونه گرفتاری نظامی و سیاسی و مهمات سلطنتی، غالب اوقات خود را به تحصیل علوم شرعی و ریاضی و ادبیات و طبیعیات و منطق و تصوف صرف مینمود و علوم مروجه و دروس مقتضیه را از اساتیذ نامدار فرامیگرفت. و درخلال اوقات نبرد آزمایی و گرفتاریهای وارسی امور قلمرو امپراتوری افغانی اوقات فراغت را به صحبت علمأ جید و شاعران فاضل و منشیان مقتدر و تاریخ دانان متبحر و پرهیز گاران متشرع و متصوف میگذرانید. و بطوری که خود عقیده دارد در اثر دعاء و دستیاری و پشتیبانی نامداران علم و قلم و ارباب عرفان و تصوف بمراتب بلند و ارجمند رسید. و بپاداش همان احسانهای معنوی و تلقینات روحی که از گروه علم و ادب و تقوی حاصل کرده بود، تاختم حیات باآن طایفه ظاهراً و باطناً در تماس بود و اعتقاد باطنی باصحاب شرع و تقوی داشت. و اشعار عاشقانه و صوفیانه اش خود گواه این حقیقت است و نیز سلسلهٔ فرمانهایش ثابت میدارد که مخلص و محب اهل الله و دوستدار و مشوق و مربی گروه علماء و ادباء بوده است. و به تحصیل علم تفسیر — حدیث — فقه — صرف — نحو — ریاضی قدیم — طب قدیم، عروض — معانی — بیان صرف

همت مینمود وتأسیسات اداره های بزرگ خزینة الاشراف و تسبیح خانه و خانقاه از کمال توجه شاهنشاه موصوف در راه پیشرفت و ترقی علوم مقتضیهٔ اسلامیه و ثائق درخشان و نمایان بجا مانده است. و در اثبات فضائل و کمالات معنوی تیمور شاهی سه سلسله اسناد قوی و انکار ناپذیر مورد نظر یقین داریم. اول اسناد و وثائق عهد دولت او - دوم اقوال شاعران و نویسندگان عصر او - سوم دیوان اشعار خودش. و اقوال حماسی و اخلاقی تیمور شاه ازین نگاه بیشتر خوش آیند است که آنچه گفته است از عملیات عسکری و افکار سیاسی او یکسر پیدا است که بهمین نسبت در سراسر صفحات این کتاب ابیات منتخب او را از نظر می گذرانیم و اسناد خدمات برجسته اش را در خلال نگارش ارائه مینمائیم.

اعلیحضرت احمد شاه در دوران در بارهٔ پسر اول و ولیعهدش تیمور شاه و مخصوصاً از نگاه تعلیم علوم دینی - مذهبی - ادبی - و پرورش در امور عسکری و ملکی توجه خاص داشت. تیمور شاه از هنگام طفولیت در قندهار کمتر استقرار داشت، و سبب این مفارقت از سر زمین دیرین این بود که اغلب اوقات را به هرات - کابل - لاهور - و هم در اوقات سفرها و لشکر کشی ها در نقاط بعید قلمرو امپراتوری با پدر خود بسر بردو در طول ایام و اوقات بنوعی که مذکور شد از فیض مصاحبت علماء - خطباء منشیان فاضل و تاثیر صحبت رجال بزرگ دولت بعید نماند و نامهای رجال فاضل و مقتدر آوان شاهزادگی و شاهنشاهی او در ضمن مختصر سوانح او در این کتاب آمده است. تیمور شاه زبان محاوره اش اصلاً پښتو و اما بجهت تقویت و حمایت زبان دری نیز کمال توجه از خود ابراز نمود. و آن شهریار شاعر بیدار دل، روح حماسی افغانی را در قالب الفاظ شیرین و متین هردو زبان دیرین پښتو و دری که دو میراث بزرگ پدران افغان است حفظ کردن خواست. چه شاهفردهای ممتاز و مشخصی که بوصف شان عسکریت و سیاست گفته است، ثابت میدارد که قدرت قریحت توانا و قوت فکر و عمل شاهنشاه دانا بصفت سر قهرمان ملت افغان به آن عصر و زمان برای حفظ مواریث افغانی و تقویت روحی ملی و ترویج و احیاء افکار معنوی قومی و اثبات خصائل پسندیدهٔ باستانی این ملت نجیب و شریف برای ادوار تاریخ ما بعد بحیث گنجینهٔ اسناد و دستور العمل عسکری و

سیاسی و درس ایثار و وطن پرستی بصورت علمی و عملی باقی و پاید ار مانده است. و بر وفق همین اساسات متین است که تیمورشاه احیاء و حمایت هر دو زبان اصیل ملی را که بدو نام پښتو و دری از مرور تاریخ وسیلهٔ شرف و افتخار این ملت بادیانت شناخته شده است، اهم و ضرور دانسته به استحضار علماء و شعراء و نویسندگان هردو زبان کوشیده است. و بر علاوهٔ تمام آن علایقی که در خصوص هردو زبان رسمی و ملی این مملکت باستانی داشته است. دیگر سیاست فرهنگی او این بوده است که صفویان ایران و کورگانیان هندوستان و حکومت نظامیهٔ دکن بزور صرف دراهم و نقود هنگفت، افتخارات تاریخی و ادبی افغانستان کهن را بطرف خود جلب کردن میخواستند. و در لباس ادب زبان دری سیاست استعماری خود را بکار بردن آرزو داشتند. چنانچه بسی شاعران و نویسندگان و مورخان و آثار گرانمایهٔ دانشوران بلاد و ولایات افغانستان بهرو ر دهور بطرف اجانب کشانیده شدند. و سیاست دفاعی احمد شاهی و تیموور شاهی در خصوص حفظ فرهنگ دری نتایج مثمری بار آورد که تفصیلش را تاریخ دورهٔ احمد شاهی و تیمور شاهی میدهد و در مقدمات این کتاب نمی گنجد. چون افغانستان قلعهٔ مستحکم اسلامی و مرکز ثقافت و مهد اولین پیدایش زبان پښتو و دری است، تیمور شاه را خصائل موروثی و ذاتی او بدان واداشت تا به پیروی افکار و نیات پدران و سیاست فرهنگی همنشینان بزرگ که عدهٔ مردان مقتدر با فضل و دانش بودند، در احیاء و پیشرفت هردو زبان پښتو و دری و حتی حفظ کلمات ترکی بجهت حفظ و نگهداری ذخائر معنوی موروثی ملی و اجتماعی و استرداد گنجینهٔ های بیشمار هنر و فرهنگ این سرزمین قدم های فراتر گذارد و نقود گرانقیمت گذشتگان افغان را از اثر اتفاق علماء و شعراء و اپس بید قدرت افتخار این ملت با شهامت بیاورد. و بقوت اتحاد طایفهٔ پښتون و صاحبان زبان پښتو، زبان دری را بر وجهی که مطلوب از باب سیاست و کیاست است تقویت بدهد و محتاج به تقویت و مساعدت دیگران نگذارد.

و بقرار این حسن نیت و عقیدت که افغانستان را از هر نگاه مملکت پهناور و مترقی و مستقل و مقتدر میدانست، از بدو جوانی تصمیم نمود که مطابق ارشادات پدر، از لحاظ پیشرفت های لسانی و ادبی نیز مملکت

کاملا مقتدر و مستقل بشناسد و بشناساند . و روی همین اساس از آغاز دورهٔ جوانی یعنی از بدو تقرر و جلوس برمسند دارائی افغانستان کنونی (۱۱۶۷ ق) (۱۷۵۳ م) عزم بالجزم فرمود که نخست تذکرهٔ احوال و آثار تمام شاعران و برگزیدگان دری زبان افغان را از بدو ایجاد شعر دری که از سرزمین مقدس افغانستان سرچشمه گرفته است تا عهد خود و در تحت نظر هیئاتی از علماء جید و فضلا متبحر کشور به حلیهٔ تالیف و ترذیف در آورد. و از سنه (۱۱۷۰ ق)(۱۷۵۶ م) مولوی فیض الله خان معلم دورهٔ نوجوانی آن شاهنشاه بعهدهٔ نظارت هیات تالیف تذکرة الشعراء تیمور شاهی مقرر و مؤظف گردیده وسوانح چهارده صد نفر شاعر را فراهم آورد و تیمور شاه شهریار شاعر و ادیب هردو زبان پښتو و دری باین ذریعه و وسیله در حفظ و ادامهٔ استقلال ادبی افغانستان نیز مانند استقلال سیاسی و نظامی آن خدمت بسزا نمود و جمعیت های شاعران پښتو و دری زبان را که تقویت دهنده و مؤید و ممد هردو زبان ملی افغان اند ، در مراکز بزرگ قلمرو امپراتوری افغانی حکم استحضار و استقرار دائمی بخشید و از علماء و شعراء ر کابو انجمن حضور مقرر و ممتاز و مصروف بخدمات مرجوعهٔ علمی و ادبی نمود که و ثائق معتبر این بیانات و نکات مجموعهٔ اسناد و ارقام آن شاهنشاه و مؤلفات و مصنفات شاعران شیوا بیان همان دورهٔ درخشندهٔ ادبی کشور است . وخلص اینکه تیمور شاه هر دو زبان پښتو و دری را تقویت دهنده و حمایت کنندهٔ فرهنگ یکدگر قرار داد و اسباب اتحاد حقیقی ملی را نیز بدین وسیله استقرار و استحکام بخشید . و کتاب تاریخ مکمل و اشتباه ناپذیر مؤید این گفتار همانا دیوان اشعار آن شاهنشاه است که هرگونه خصوصیات فکر و نظرش را در عالم حقیقت بود بعت سپرده است .

و دیوان اشعار او چون زادهٔ قریحت شهریار بزرگ است ، بر علاوهٔ مزیت و کیفیت ادبی بحیث یک مجموعهٔ کامل تاریخ نظامی — سیاسی اجتماعی — بین المللی — نیز شناخته میگردد ، چه مسائل بس مهم را بر مز های عارفانه و عاشقانه بآن طوری که خاصهٔ شعراء بزرگ فلسفی است ، اداء کرده و بهمین صفت است که اشعار ظاهر آ عشقی او بمثابه شاهنامه در صدر سینهٔ تاریخ ملل آزاد جهان جا گرفته و بعضی از ارباب

اقتدار اجانب در بدست آوردن آن همت گمارده اند. وتیمور شاه هم درین خصوص چه خوش فرموده است :

تیمور شاه از پی تحسین شعر تو

ورد زبان خلق جهان گفتگوی تست

تیمور شاه خواسته است که فرمانروای قلمرو ادب هردو زبان پښتو و دری، باید شخصاً نیز بهردو زبان فرمانروا و دارای تسلط کامل ادبی باشد واینکه بعضاً گفته اند :

اشعار دری تیمور شاه چگونه بر اشعار پښتوی آن کثرت دارد؟ و هم اینکه گفته اند دلیل استحکام کلام او در زبان دری این است که مادرش دری زبان بوده است. این حدسیات بیجا است. وحقیقت این است که مجموعهٔ اشعار پښتو و کلیت مصنفات و مولفات آن دوره تا کنون کاملاً فراهم نیامده و باور میشود که تعداد اشعار او در هردو زبان زیاد و باهم مساوی است. ودر خصوص دری زبان بودن مادر تیمور شاه تا اکنون سندی بدست نیامده که احمد شاه وتیمور شاه از باعث قومیت آن محترمه چیزی گفته باشند. تیمور شاه از اصلاب و ارحام سدوزئی و پښتو زبان است. وما نند تیمور شاه بسیار نفر از طایفهٔ ابدالی بزبان دری شاعر و نویسنده بوده اند و مادرهای شان از طوایف غیر افغان نبوده است. و بود ند رجالی که مادرهای شان از طوایف غیر پښتون و اما قدرت و استعداد شعر گویی در زبان دری نداشته اند.

یعنی دلیل شاعر بودن دری این نیست که حتماً مادر باید غیر طایفهٔ پښتون باشد و پښتون ها صاحب هردو زبان اند.

وزبان دری مانند زبان پښتو در سرزمین زابلستان پرورش یافته ودر هر عصر مانند پښتو زبان مکالمه وتحریر طوائف افغان بوده است، بصورت کسبی و تقلیدی باین خاك مقدس نرسیده و از این مرز کوك و رستم به سرزمین های دیگر پرتو تجلی بخشیده است. بزرگان قندهار اعم از درانی وغلزائی مکاتیبی که در رد اقوال سران استعماری بدوره های مختلف نوشته فرستاده اند ثابت کرده اند. که قدرت ادب و انشاء در زبان دری بدرجهٔ کافی داشته اند چنانچه شاهان هوتکی فرمانها و مسکوکات خود را که در اصفهان بزبان دری رواج داده اند سیاست آنها هم همین بوده

که خود را محافظ هردو زبان و حامی سر زمین ادب پښتو و دری میدانستند.
اعلیحضرت احمد شاه دردران خود نیزقوت و قدرتی در زبان پښتو
و دری داشت و درتاریخ جلوس سلطنت خود برای زیب و زینت دراهم
طلاو نقره باین بیت اثبات لیاقت نموده است :

حکم شد از قادر بیچون با حمد پادشاه
سکه زن بر سیم و زر از پشت ماهی تا بماه

و برای اینکه این مطلب مهم بصورت مستند جاگزین خاطر ارباب سخن
بماند، این یک غزل دری اعلیحضرت احمد شاه کبیر را نیزدر همین جا سرا
سر نقل میگیرم تا فهمیده شود که تیمور شاه ادب زبان دری را از پدر و جد
و بزرگان خاندان و قبیله بماند زبان پښتو بمیراث گرفته و خود را وارث
و صاحب هردو زبان اصیل این ملت جلیل دانسته است :

چه بر من تیر مژگان میزند آن شوخ گلگونم
چولاله داغ بردل تا سرا پا غرقه در خونم
ز سوز دل همی بارم شب و روز اشک حسرت را
زخون دل نشسته بر کنار رود جیحونم
ز سوز آتش عشقت چون افروخت بر دل ها
ز بس سوز دلم هرگز نمی دانم که من چونم
نمی پرسی اگر از من ببین حال دل و جانم
که از غیرت فتاده برزمین چون بید مجنونم
بگرد گنج رویت چون بدیدم اژدر دلها
همی سوزم همی نالم ندانم خویشتن چونم
دل احمد زتو دارد همین یک آرزوی خود
بدیدارت رسم ماند زگریه چشم جیحونم

اما اینکه کلام دری اعلیحضرت تیمور شاه در لباس اشعار بیشتر موجود
مانده نسبت به کلام دری اعلیحضرت احمد شاه پخته و سلیس و وافر
معلوم میشود . و سبب آن است که مجموع غزلیات احمد شاه بزرگ
تا اکنون فراهم نگشته و هم در این شکی نیست که اشعار دری تیمور
شاه مزیت و استحکام عبارت بیشتر دارد و چون تیمور شاه نظر بذوق و
هم ضرورتی که احساس کرده بود در قسمت زبان دری بنا برچندین

سیاست که شرح آن از نظر گذشت زحمات زیاد و مصارف زیادی را هم در ین خصوص برخود متقبل شد .

و اینکه احمد شاه و تیمور شاه از بدو طفولیت تا ایام وفات مدت العمر را پیوسته بامور عسکری و اداری ممالک تحت سلطهٔ امپراتوری افغانی بسر برده اند بیشتر ازین ممکن نبود که مخصوصاً در رشتهٔ فرهنگ هردو زبان خدمات بیشتر مینمودند لذا خدماتی را که تا حد توان انجام داده اند پیش از بیش قابل افتخار هر فرد ملت افغان است و آن پدر و پسر و اعضاء دولت مقتدر و مستقل هردو عصر سلطنت ، هردو فرهنگ زبان پښتو و دری را مطابق به وسائل و امکانات همان وقت قوت دادند و یک زبان را پشتیبان و معاون و ممد یکدیگر ساختند . و کسانی را که قدرت ایفاء خدمت در هردو زبان و یا یکی از هردو زبانهای افغانی داشتند افتخار مراتب خدمت در قرب و سادهٔ سلطنت که مرکز بزرگ فرهنگ کشور بود بخشیدند و وظائف انشاء و استکتاب و تألیف و ترجمه را در تحت نظر اعضاء دولت بانجام میرسانیدند تیمور شاه جوان شاعر و شاعر شناس و شاعر پرور و شعر فهم و هنردوست و زیبا پسند و در چندین صفت و بالخصوص سخنرانی و نکته سنجی از اصفهان تا دهلی و از جیحون تا عمان که قلمرو سیاسی و ساحات لشکرکشی او بود شهرت ادبی نیز بهم رسانید . و او که از عمر هفت سالگی به دارائی یعنی فرمانروایی و پادشاهی افغانستان کنونی از جانب پدر خود استقرار یافت و در سال ۱۱۷۰ ق) (۱۷۵۷ م) بپادشاهی هندوستان برگزیده شد و در سنه ۱۱۷۴) ۱۷۶۰م) بپادشاهی اقلیم هرات افتخار کامل حاصل کرد در همین مرور در هریک از مراکز بزرگ مذکور انجمن های علمی و ادبی تشکیل داد و عالمان و شاعران بزرگ را در بارگاه سلطنت یعنی مرکز اتحاد ملی باریاب فرمود و در هندستان در استدراک آثار بیدل و استحضار شاعران عصر فرمان داد چنانچه بیگتای بتالوی متخلص واقف را بعوض خراج پتیاله بدربار خود پذیرفت که فی الحقیقت انجمن حضور تیمور شاه تاسیس و تشکیل معادل پښتو ټولنه و انجمن تاریخ و مرکز تحقیقات اسلامی افغانی را در دورهٔ امپراتوری درانی عنوان داد و ثمرات نیکش بردوره های بعد باقی ماند . و در صفات ادب پروری تا حدی بلند آوازه

گرد یز بلاد و ولایه ۱۳یات معروف ار باب فضل و فن بطرف قرارگاه آن پادشاه و پادشا هزادهٔ قدردان افغان می‌شتافتند و از در بار جهان مدار تیمور شاه افغان لطف و احسان فراوان می‌دیدند .

چنانچه عموم مصاحبان و ندیمان با فضل و دانش آن شاهنشاه در جمیع قصائد و بعضی غزلیات و اکثر قطعات اشاراتی بطرف این حقائق دارند که شرح آنهمه را در تاریخ زندگانی آن مقتدای قبائل وسخنور کامل الفضائل در سال ۱۳۴۶ ش نوشته ام .

در بار احمد شاه و تیمور شاه در ظاهر الفاظ و القاب به نگاه مردم امروز ممکن تشریفاتی و دیکتاتوری تلقی گردد، و اما از روی مطالعات دقیق بر کلیت زوایا و جزئیات بصراحت کامل معلوم میگردد که یک سلطنت و حکومت جمهوری و مردمی بوجود آمده و محض شکل اولسی و بدون امتیاز هر کس بقدر اندازهٔ لیاقت و خدمت خود بر وظائفی برقرار گشته و به هیچ یک فرد بی‌علم و بی‌هنر و نالائق کاری سپرده نشده است .

و تاریخ ثابت نمود که اهل قلم و شمشیر مقام اولیت در دستگاه دولت داشته اند و مخصوصاً اجتماع علمأ و فضلاء که نامهای هر یک ایشان ثبت تاریخ آن دوره شده است ، ازین حقیقت مسلم یکسر گواهی میدهد . در کلام تیمور شاه خصوصیاتی موجود است که هر فرد میداند ، در لباس شاهی و شاهنشاهی محض وضع نقرداشته و خصائص معنوی ابدال زادگی خود را فراموش نکرده و همواره با علمأ و فقراء و عجزه و مساکین سرو کار داشته است . و دیگر از کلامش پیدا است که شاعر و شهریار بوده و جملاتی را بکار آورده که خواننده میداند کلام پادشاه است و کلمات مطابق مقتضأ سیاست و عسکریت را بطریق رمز و اختصار یاد کرده که این مرموزات ادبی اشارات بطرف قدرت و استعداد طبیعی حماسی فرد سر قهرمان و مرد صاحب رشادت اقلیم گیر مینماید .

مثلاً : مطلع خورشید دولت - آب دم تیغ - خامهٔ فولاد - پیکان و خنجر کورهٔ سیماب - مجلس شاهانه - آستان درگاه - دربان - تاج زر - خط فرمان و یا این مصراع (ایمن از خصم بتد بیر توان شد تیمور) - و یا این مصراع : (چون مناسب نیست در نزد شهان بسیار عرض) و یا این مصراع :

ر ۶(تیمچون کنم پس ازین فکر سلطنت) و یا این مصراع :

(داده تخت سلطنت آن ذات بی‌همتا مرا) . وامثال این اشارات پادشاها نه‌زیاد دارد که عموماً اشارت بطرف وضع فقرو عرفان و تصوف و عسکریت و عدالت او مینماید .

که از جمله چند بیت را بطریق مثال می‌آورم :

لشکر بخت من از همت شاهی تیمور
سوی شهری که رخ آورد بهرباب گرفت

* * *

شاه تیمور جهان در نظر همت من
کمتر از دور خط دائرهٔ پرکار است

* * *

ندارم باك از قصد رقیبان
که از دشمن نه اندیشه بدل مرد

* * *

مددم گر بشود لطف خدا تیمور شاه
تا جهان را بدم تیغ خود اسلام کنم

* * *

تیمور شاه که درعهد زندگانی پرافتخار پدر بنام های دار او پادشاه وبعد از ارتحال پدر در مدت ۲۲ سال بصفت شاهنشاه بالای پانزده دارالسلطنهٔ مقدسین بقوت وقدرت قاهرهٔ افغانی حکمفرمائی و فرمانروائی کرده است ، اشعار او مطابق روح دیموکراتیک شاهنشاه اولی العزم معظم بمعنی کتاب تاریخ اشتباه ناپذیر ریختهٔ فکرو قلم آن یکی از بزرگترین رجال قلم و شمشیر طایفهٔ افغان باقی مانده است . درتقویت روحی فرزندان افغان خدمت قابل قدری نموده که از مجموع ابیات آتی تمام خصائص علمی و مکارم اخلاقی و مشخصات ملی او درمعرض اثبات می‌آید که اینک حسب التقاضاً نگارش این صفحات ابیاتی چند مثال آورده میشود :

آن چنان تازه نهالم به گلستان سخن
که بود میوهٔ شیرین ومعانی ثمرم

تشنهٔ دریای عرفانم به چندین اضطراب
دست و پا گم کرده در بحر فنا افتاده ام

* * *

از بیان رقم خامهٔ تیمور شاه
غزل حافظ شیراز جوابی دارد

* * *

تیمور شاه گشته بگلشن چو عندلیب
شیرین سخن ز طرح غزلهای خویشتن

* * *

شاه تیمور بصد شوق غزلهای ترا
خلق را ورد زبان است بهر انجمنش

* * *

میدهد دل راشه تیمور ز اشعار تو پند
میتوان تعلیم حرف از مردم دانا گرفت

* * *

به گلشن رنگ گل پنهان شه تیمور نمی ماند
بود معنای رنگین ظاهر از طرح بیان ما

* * *

شاه تیمور هر ورق گلزار می آید به چشم
بسکه اشعار تو رنگین است در دیوان تو

* * *

طبیعت شه تیمور در سخندانی
ز فیض مطلع ابروی یار موزون است

* * *

تیمور شاه از پی تحسین شعر تو
ورد زبان خلق جهان گفتگوی تست

* * *

سه چیز بود باعث فرحت شه تیمور
فهم سخن و شعر خوش و درك معانی

* * *

سخن رواج ز من یافت در جهان تیمور
که طبع زیرك من در تلاش مضمون است

* * *

ماه نو شد بیت موزون در نظر تیمور شاه
بسکه رفعت یافت قدر شعر در دوران تو

* * *

از شوق شعر تو، شه تیمور، بلبلان
ترکیب آشیان بسرای تو بسته اند

* * *

میکنم تیمور دائم شکر احسان خدا
داده تخت سلطنت آن ذات بی همتا مرا

* * *

تیمور گرچه شاه جهان است ای خدا
لیکن ز صدق دل بدعا لم گدای تست

* * *

گرچه شاهم در جهان تیمور لیکن چون گدا
رو بدرگاه تو دارم ای کریم کار ساز

* * *

با حذر باش ز آزردن دلهای خراب
دستهٔ تیر قضا آه دل افگار است

* * *

هر که با کس نرساند ضرر نیش جفا
در گلستان جهان همچو گل بیخار است

* * *

ستم بر مردمان زیر دستان
طریق دستگاه سروری نیست

* * *

از آن سفله بیرون میشود حرف سبک
حرف نا سنجیده گفتن از شعار مرد نیست

* * *

مدد بوقت جوانی طلب کن از پیران
که کار همت شمشیر را عصا نکند

* * *

تیمور شود مخزن اسرار الهی
دل هر که کند پاك ز اخلاق ذمائم

* * *

شاه تیمور هر سحر از چشم تر غافل مباش
میزند دریای رحمت جوش از گریبان صبح

* * *

درغم آباد جهان از ما نشد کردار نیک
صرف شد عمر عزیزم در پی گفتار حیف

* * *

مسند بپای اهل جا ندارد چون ثبات
از قناعت من بفرش بوریا افتاده ام

* * *

تیمور بدر کعبهٔ دل خاك نشین باش
در دهر اگر صاحب صد تاج و نگینی

* * *

شاه تیمور کند خلق تو تسخیر جهان
بیشتر خلق مسخر شود از خلق نکو

* * *

از صحبت ما با دل پرغم نرود کس
ما نخل مرادیم دل خوش ثمر ماست

* * *

برای زینت اسباب شاهیم تیمور
کمال مرحمت کردگار شد باعث

* * *

باخبر باش ز احوال دل غمزدگان
تا که آن دل افگار بسویت نرسد

* * *

ز حال خستهٔ بیچارگان چه میدانند
که تاز حاکم جبار دست رس نرود

* * *

خاک نشین درت فخر کند بر فلک
ننگ ز شاهی کند هر که گدای تو شد

* * *

عشرتسرا کند قدمش باغ حشر را
هر کس بصدق خدمت اهل نیاز کرد

* * *

آسودگی بگوشهٔ کنج قناعت است
باشد از ان بکام هما استخوان لذیذ

* * *

خواب راحت با دل غافل به شب ها بهتر است
دل چو غافل گشت از بیداری شبها چه حظ

* * *

در غم آباد جهان از ما نشد کردار نیک
صرف شد عمر عزیزم در پی گفتار حیف

* * *

غرض از خلقت این باغ گل معرفتست
میکنی سیر اگر صاحب همت باشی

* * *

نقد اوقات مکن صرف بجز راه خدا
تا که محفوظ بمحشر زندامت باشی

* * *

ازعبادت عمل نیک بدنیا بگذار
تا که ازجملهٔ نیکان بقیامت باشی

* * *

در تاریخ زندگانی تیمور شاه نوشته ام : دورهٔ سلطنت سدوزائی از مفاخر ملی واجتماعی درهرامری بی نیاز است و اما کمبودهای اثرمرا نه ازعدم رسائی فکرمن بلکه از عدم وسائط کافی و بعض موانع نشراتی بشمارند . تاریخ زندگانی تیمور شاه را از نگاه مسائل اجتماعی، ادبی و سجایای اخلاقی ملی، تاریخ عام و جزء نهایت مهم از افتخارات فرهنگی ملی و تحریک روحیهٔ شکست ناپذیر حماسی و نظامی و وطن پرستی باید بطور حتم قبول کرد، زیرا که کارنامه های آن شاهنشاه بادادودانش جوانان افغان را باآئین روش و رسوم پدران شان در هر عصرو هر محیط آشناو بیدار میسازد ودر هر مسئله سلسلهٔ حقائق زندگانی سلاله ها ودودمان های وطن پرست و بیدار مغز این ملت با شهامت ونجیب را بطور مستند و مستدل بمیدان قلم تحریر تاریخ میکشاند واین پیش گویی ادبی در امروز که طبع دیوان اشعار او را مدنظر داریم بخوبی معنی می دهد که طائفهٔ افغان در هرعصر تابع رسوم قبیله ای و عنعنات قومی و ملی وهم تابع شرائط زندگانی اجتمائی و بین المللی بوده اند و استند و خواهند بود .

وتیمور شاه که مردیست از سلالهٔ دولت مستقل افغان ودر طلوع نیر سلطنت شاهنشاهی پدر خود قدم بعرصهٔ وجود گذاشته و از بدو طفولیت خطاب پاد شاهی یافته وزندگانی مداوم سلطنتی و کشورگشایی باو موقع داده است که از طرز آداب فرمانروایی و رموز جوامع شناسی در

هر امری الهام بگیرد و شان و شوکت کشور پهناور افغانی خود را از نگاه فرهنگ و تاریخ اصیل ملی در انظار ملل جهان من حیث فرد مسئول حفظ کند، و ادب پروری را شعار سر فرمانده ملت افغانستان کبیر و کهن بگرداند، در جملهٔ آثار و اسناد گران قیمت دولت یکی هم اولتر مجموعهٔ اشعاری بهر دو زبان رسمی این ملت بیادگار گذاشت که افراد منتخب فوق حقائق زیادی را بیاد داد و چنانکه احمد شاه و تیمور شاه یک روح در دو قالب داشته اند. اشعار پښتو و دری هر دو پادشاه بزرگ نیز یک روح در دو قالب عبارت دارد مثلاً احمد شاه فرموده است:

احمد شاه ده دارذ الواحتراز کړه

چه و فا ثمر به مومی له اشراف

تیمور شاه گفته است:

وفا ز مردم نا کس مخواه شه تیمور

گیاه هرزه ز گل بو نمید هد هرگز

و در نازک خیالی ها و شوخی های ادبی نیز مضامین دارد مثلاً یک شاعر خراسانی در هندوستان گفته است:

یک سبز بی نمک نبود در تمام هند

گویا که هند را ز نمک آفریده اند

بیدل گفته است:

کسی تا کجا نا ز سبزان کشد

به هندوستان یک گل اندام نیست

تیمور شاه فرموده است:

سبزان هند دارند گرچه بسی ملاحت

خوبان پارسی گوز یشان بسی زیادند

تیمور شاه در دو بیت از حافظ شیراز یاد کرده و گفته است:

همچو حافظ برغم مدعیان

شعرر ندانه گفتنم هوس است

از بیان رقم خامهٔ شاه تیمور   غزل حافظ شیراز جوابی دارد

تیمورشاه شهریار شب زنده‌دار بیداردل دل‌غافل را نکوهش میفرماید :

خواب راحت بادل غافل به شب بهتر است
دل چو غافل گشت از بیداری شب‌ها چه حظ

مفهومش اینکه برای انسان غافل خواب بودن بهتر است ، از ینکه شب را بغفلت بگذراند و بیدار بودن آنجا شرف و فضیلت دارد که دل از یاد خدا و فکر خدمت خلق غافل نباشد . تیمورشاه که خود شهسوار میدان‌های بزرگ غزوات وفتوحات است ، باین رمز که کشورکشایی مجازی را بقایی نیست باعجز و تسلیم تمام بعالم حقیقت و . قام نمودن بآن جهان دیگر چنین فرموده است :

کرده‌اند آخر شه تیمور زیر گل مقام
شهسوارانیکه اینجا کرده‌اند جولان بخاك

ودر پیرایهٔ این سلسله باید نوشت چاپ اول ودوم تاریخ زندگانی تیمورشاه اگرکه محتویات متنوع ومسائل مختلف داشت ، مخصوصاً در رشتهٔ فرهنگ افغانستان مربوط به قرن ۱۸ نیز تحریک بزرگ نمود واز بخش ها وفصل های آن در آثار داخلی وخارجی استفاده های شایانی در هر خصوص بعمل آمد ، زیرا که در معرفی شخصیت ها وخاندانها و تذکرهٔ عالمان و شاعران و نویسندگان راهنمائی کرده است . واین حقیقت را بطور انکار ناپذیر بمیان آورد که تیمورشاه مرد با استعداد و باذوق و پیش‌آهنگ در عهدخود ظهور نموده‌است . و با قدرت ادبی ، قدرت عسکری وسیاسی نیز بحد اعلی‌داشته و از داشتن هردو قوت و قدرت مادی‌و معنوی یعنی شاهنشاه ممالك و شاهنشاه اقلیم ادبزبان پښتوودری تاحدی که مقدور او بود خدمت بسزا نموده است . وجای‌خوشبختی است که اشعار او در پلان هفت ساله اول دورهٔ جمهوریت افغانستان از طرف وزارت اطلاعات و کلتور و درضمن سمینار کتب مطبوع پښتو در دوقرن اخیر در دفعهٔ اول بصورت مکمل و مستقل بطبع و نشر میرسد .

نسخ خطی دیوان تیمورشاه افغان

آنچه تاکنون بدست آمده است

دیوان اشعار اعلیحضرت تیمورشاه درانی، که در خانوادهٔ بزرگ سلطنتی و کتابخانه های رجال دولتی آنعهد محفوظ بود، درضمن دیگر مخطوطات مهم بعد از انقراض سلطنت آن خاندان متشتت و پراگنده گردید و اغلب توسط چپاولگران و یغماگران بدست اجانب رسید. و دلیلش این است که کتابخانه های دولتی افغانی در قندهار — کابل — هرات درطی واقعات بزرگی که روی داد بدفعات در معرض دستبرد و تاراج قرار گرفت و بذرائع مختلف و گوناگون بدست بیگانگان رسید، و اندکی که در ید اختیار خانواده های محافظه کار و قدرشناس موجود ماند، قسمتی در دورهٔ ضیائیه و سراجیه در کتابخانهٔ دولتی جمع گردید و تقریباً خدمتی بعمل آمد و آن هم در سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ ش بربادرفت و با آنکه واقعات خانمانسوز داخلی و دست دخالت قدرت های متجاوز ریشه و بنیاد فرهنگ ملی ما را بدفعات از بن برآورد، درجملهٔ بسی آثار نفیس و گرانمایه یکی هم دواوین شاعران افغان است که اکثر توسط بعض تاجرصفتان نیز از مملکت افغانستان خارج گردید. و از جمله یکی دیوان اشعار تیمورشاه است که اینک به شرح بعض نسخ خطی آن که تاکنون بدست آمده است می پردازیم :

اول : نسخهٔ قلمی دیوان تیمور شاه قید کتابخانهٔ ارگ کابل است که از جانب یک فروطن پرست و بذریعهٔ حافظ نور محمد کهگدای مدیر شعبهٔ اول دار التحریر اهداء گردیده و این نسخه در ۱۶۶ صفحه و بتاریخ پنجشنبه پنج شوال سنه ۱۲۶۹ ق بقلم غلام محمد کابلی نوشته شده است .

دوم : نسخهٔ قلمی قید کتابخانهٔ شخصی محمد آصف خان ولد محمد یوسف خان از اولادهٔ دختری میرزا العلی محمد خان عاجز شاعر و طبیب عصر اعلیحضرت تیمور شاه است ودرختم نسخهٔ مذکور باین عبارت نوشته است :

بخط ملا خداداد در دار السلطنهٔ کابل تاریخ ۱۳ صفر سنه ۱۲۱۰ تحریر شد . این نسخه در سال سوم سلطنت اعلیحضرت زمانشاه بن اعلیحضرت تیمور شاه در ۱۷۹۵م نوشته شده وقطعهٔ اختتامیهٔ دیوان اثر طبع خود تیمور شاه در صفحهٔ اخیر مرقوم ودر نوشتهٔ ملاخداداد مذکور اغلاط موفور موجود و محمد آصف خان از روی نسخهٔ دار التحریر تا حد ممکن اصلاح نموده ورویهمرفته یک نسخهٔ ناقص و نامکمل معلوم میشود .

سوم : نسخهٔ قلمی دیگر است که تا اکنون بدست یکی از رجال صاحب قدرت خارجی رسیده وراجاسرکشن پرشاد صدر اعظم دکن ، دیوان تیمور شاه دردران را پیدا کرد که در ۱۶۶ صفحه به خط ملاغلام محمد کابلی نوشته شده ودارای ۲۱۹ غزل و (۱۵) رباعی و یک تعداد ابیات می باشد .

نسخهٔ چهارم : دیوان تیمور شاه در کتابخانهٔ عبد المحمد مدیر اخبار چهره نما منطبعهٔ قاهره موجود می باشد . و مذکور که در عهد امانیه وارد کابل شده و در خصوص دورهٔ امانیه مصروف نوشتن کتاب (امان التواریخ) بود ، این نسخه را بدست آورده است .

نسخهٔ پنجم : فوتو کاپی نسخهٔ ۱۳۰۱ - انستیتوت شرق شناسی تاجکستان شوروی است که از طرف انجمن تاریخ وزارت اطلاعات و کلتور بتاریخ (۱۳) ماه اسد سال ۱۳۵۵ ش در این وقتی که من دیوان تیمور شاه را طبق پیشنهاد کمیسیون مشورتی و مجلس مقدماتی سیمنار کتب مطبوع پښتو در دو قرن اخیر و مکتوب مقام وزارت اطلاعات و کلتور برای طبع آماده میساختم بمن تفویض گردید . این نسخه در ۱۶۹ صفحه ۲۳×۱۸

سانتی متر و هر صفحه دارای (۱۲) سطر در سال ۱۸۸۸م بخط نستعلیق خوانا تحریر یافته و هریک صفحه مجدول و منقش بدرجهٔ متوسط میباشد. در نسخهٔ قید انستیتوت تاجکستان در صفحهٔ اخیر نوشته است

(دیوان تیمورشاه را از روی نسخة الاصل او روز چهارشنبه (۲۳) شهر ربیع الاولی سنه ۱۳۰۵ هجری تحریر نموده امید میکنم اگر سهو و خطایی بنظر قارئین مرحمت آئین آید بنظر لطف اصلاح نمایند. از مکارم اخلاق فضائل مآبان بعید نخواهد بود. کاتبه احقر العباد ابراهیم صبحی عفی عنه)· و اینکه نسخة الاصل نوشته حقیقت ندارد و نسخهٔ کامل نبوده زیرا که درختم دیوان تحریری ابراهیم صبحی مذکور قطعهٔ نظم تاریخیهٔ اختتامیهٔ دیوان تیمورشاه که زادهٔ طبع خود آن شاهنشاه و در سنه ۱۲۰۶ق (۱۷۷۹م) در کابل اختتام یافته، وجود ندارد و نیز تعیین ننموده است که نسخة الاصل در کدام سنه و بخط کدام شخص و در کجا نوشته شده است. در نسخهٔ مذکور بعد از ردیف دال این عبارت نوشته است

(جناب مستطاب معلی القاب مرحوم پادشاه افغانستان متخلص به شاه تیمور ردایف حروف مرقومه را ادا فرموده به ردیف حرف رارسیدن، د که تحریر نمودیم الاکرام مع الاحترام)

نسخهٔ ششم: در مضمون خزائن مخطوطات، پروفیسور محمد شفیع مرحوم نوشته که در کتابخانهٔ ریاست کپورتهلهٔ (هند) دیوان تیمور شاه درانی به شمارهٔ (۱۸۱) موجود است، مشتمل بر اشعار فارسی و پښتو.

نسخهٔ هفتم: در ماه ثور سال (۱۳۵۵ ش) از طرف یکنفر افغان بکتابخانهٔ عامهٔ کابل بفروش رسید· و این نسخه در حاشیهٔ یک مجموعهٔ خطی که در آن سلسلة الذهب مولینا جامی - شمس مغربی - مثنوی دلارام لمعات عراقی - در (۲۳۵) صفحه در سنه (۱۲۱۹ق) بقلم ملا نور محمد در کرخ هرات بطور خلص نوشته شده · یعنی دو قصیدهٔ تیمور شاه در وصف زمستان کابل و هم چندین غزل موجود نیست زیرا که حواشی کتاب خطی مذکور گنجایش آنهمه اشعار را نداشت و در خصوص نسخهٔ مذکور در پاورقی صفحات یادداشت ها نموده ام. و بخط شخص دیگر که وقتی مالک آن نسخه بوده بجهت معلومات اهالی ماوراء النهر دو سطر

نگاشته شده و اصل عبارت از ینقرار است : (اطلاع باد که صاحب این دیوان پادشاه عالیشان جنت مکان تیمور شاه افغان از قوم درانی سدوزائی است که پسر احمد شاه پادشاه کابل و خراسان و هندوستان بوده و این تیمور شاه مذکور معاصر دانیال بی و شاه مراد بی امیر بخارا میبود. کتبه الحاج المحیی الخوقندی فی سنه (۱۳۱۵ ق) . و اینکه در یادداشت الحاج محیی خوقندی در خصوص معاصرت تیمور شاه و دانیال بی و شاه مراد بی دو تن امیر مملکت اسلامی بخارا اشارات شده توضیح از ینقرار است که شهرت ادبی تیمور شاه افغان در سرزمین های اسلامی از بکستان و تاجکستان و مغلستان و قزاقستان در زمان حیات آن پادشاه دانش آگاه افغان رسیده و حقیقت این است که از سال جلوس اعلیحضرت تیمور شاه (۱۱۸٦ ق) تا سال (۱۲۰۳ ق) از طرف دانیال بی و پسرش شاه مراد بی، یوسف خان نائب البیگ اقاسی دیوان دولت بخارا سه بار بحیث سفیر و نمایندهٔ خاص بهمراه نامه های رسمی بدار السلطنهٔ کابل بحضور اعلیحضرت تیمور شاه رسید و سه بار جواب با خود برد .

بر علاوهٔ آنکه از سراسر عبارات نامه های جوابیه فضل و دانش تیمور شاه با ثبات میرسید، یوسف خان از قدرت و استعداد ادبی و فهم سیاسی و رشادت عسکری تیمور شاه نیز معلومات حاصل کرده با خود برد و دانشوران خطهٔ مقدسهٔ بخارا از همان عهد در پی جستجوی آثار افغانی برآمدند . و این عنعنه را بطهٔ مستقیم ادبی و تاریخی تا خاتمهٔ دورهٔ امارت امیر سید عالم خان مرحوم باقی ماند . چنانچه موصوف یک دیوان قلمی میرزا عبد القادر بیدل را از بخارا برای اعلیحضرت امیر حبیب الله خان فرستاد . و امیر افغان از کتابهای چاپی کابل و کلکسیون های سراج الاخبار افغانیه ارسال نمود و خودم و کیلی در ماه عقرب سال (۱۳۲۷ ش) در کتابخانهٔ امیر سید عالم خان مرحوم در شهر بخارا در کتابخانهٔ خاص او دیدم و کتابدار از صندوق بیرون آورده به هیأت افغانی ارائه نمود و تشریحات داد و اکنون دو نسخه از دیوان تیمور شاه افغان در کتابخانهٔ تاشکند و دوشنبه موجود است . و شاید چندین نسخهٔ دیگر هم موجود باشد و از روی فوتوکاپی ها معلومات بدست خواهد آمد .

و بقول ښاغلی دکتور محمد یعقوب واحدی آمر انجمن تاریخ افغانستان نسخهٔ تاشکند فاقد اشعار پښتو است . و بیک لحاظ میتوان گفت که محیی خوقندی ازمردم خوقند و باشندهٔ افغانستان است ، چه از مردم سمرقند و دشت درلشکر احمد شاه وتیمور شاه شامل بودند و این بیت محمود الحسینی و قایع نگار شاهد است :

گروهی زبلخ و سمرقند و دشت

که پیکان شان از حجر میگذشت

و یقین میرود که محیی خوقندی هم از همان سلاله های دانشوران و عسکر زادگان باشد .

چنانچه میران بدخشان هم در اول از مردم سمرقند بوده اند .

میدهد دل راشـه تیمور ز اشعارتو پند
میتوان تعلیم حرف ازمردم داناگرفت



سخن بواج زمن یافت [در جـهان تیمور
که طبع زیرک من درتلاش مضمون است

ماه نو شد بیت موزون در نظر تیمور شاه
بسکه رفعت یافت قدر شعر دردوران تو

شاه تیمور هر ورق گلزارمی آید به‌چشم
بسکه اشعار تو رنگین است در دیوان تو

مختصر سوانح تیمورشاه

شاعر و شهریار بزرگ افغانستان

اعلیحضرت تیمورشاه در درانی در زمستان سال ۱۱۲۵ ش مطابق محرم ۱۱۶۰ ق (جنوری ۱۷۴۷) در ولایت مازندران خراسان که متعلق بمردم ابدالی قندهار بود، از بطن اولین زوجهٔ محترمهٔ اعلیحضرت احمد شاه درانی بعرصهٔ وجود آمد احمد شاه بزرگ نام اولین پسر خود را تیمور گذاشت تیمور بزبان چغتایی بمعنی آهن (و نیز پولاد) و قطعهٔ نظم آتی تاریخ ولادت آن فرزند با سعادت افغان است:

جهان شهریاری ز کتم عدم ‌ ‌ ‌ قدم زد به صحرای هستی ازان
که بخشد ضیا عالم از بهر خویش ‌ ‌ ‌ چوتابنده خورشید برآسمان
بروی نثارش سپهر برین ‌ ‌ ‌ فرو ریخت سیم و زر اختران
سزد گر شه بحر و بر بر نهد ‌ ‌ ‌ سر خویشتن را براین آستان
زیمن قدومش شد آراسته ‌ ‌ ‌ عذار جهان چون رخ گلرخان
از انوار پیشانیش ظاهر است ‌ ‌ ‌ که گردد چو خورشید گیتی ستان

بگفتا جهانگیریش ظاهر است
بگو بید تیمور صاحب قران
۱۱۶۰ ق

گوینده نظم فوق میر عبدالهادی از مردم قصبهٔ لار و از سال ۱۱۵۳ ق (۱۷۴۰ م) بخدمت آن خاندان والا شان افغان پیوسته است . بعد عزیمت اعلیحضرت احمد شاه دردران از مشهد بطرف قندهار شاهزاده تیمور بهمراه والدهٔ معظمه و اعمام والامقام وخوانین عظام و ملازمان و دفتریان و افراد لشکر که مجموع تعداد ایشان به پنج هزار نفر میرسید مصادف بماه اول سلطنت شاهنشاه افغانستان در ولایت مازندران که متعلق بمردم ابدالی قندهار بود اقامت داشت و موکب تیمور شاهی راه عبور بطرف قندهار نیافت و شرح این گزارش چنان است که علی قلی بعد قتل عم خود نادر افشار پانزده نفر اولاد و احفاد او را بقتل رسانید و بتاریخ سه شنبه ۲ سرطان ۱۱۲۶ ش ۲۷ جمادی الثانی سنه ۱۱۶۰ ق ۲ جولائی ۱۷۴۷ ع در ارگ مشهد برتخت سلطنت ایران نشست و از بیم آنکه موکب تیمور شاهی مانع سلطنت او نشود راه عبور بطرف هرات و قندهار نداد در ماه ربیع الاول سنه ۱۱۶۱ ق (۱۷۴۸ م) حینی که اعلیحضرت احمد شا از سهرند قصد بازگشت ابجانب کابل نمود ، خبر مانع شدن(۱) موکب تیمور شاه بسمع اقدس رسید . و شاه ولیخان وزیر در رسالهٔ تاریخیهٔ خود صورت واقعه را باین عبارت نگاشته است :

(درحینی که مشاطهٔ نزول جاه و اجلال چهره آرای دارالسطنهٔ کابل بود شاهزادهٔ جوانبخت شاهزاده تیمور شاه باعز و اجلال در ارض فیض مثال تشریف داشتند ، شخصی از جماعهٔ اسحقزائی از ارض اقدس وارد و بعرض مقدس رسانید که شاهزادهٔ عالم و عالمیان بموجب فرمان والی از عقل خالی ایران مقید و محبوس میباشند . از استماع این سخن سراپا محن گونهٔ احوال آن جناب متغیر و سرشک گلناری برخسارهٔ مبارکش جاری گشت ، سپندآسا از آتش محبت فرزندان والا شان از جا جسته بی اختیار چون چرخ زرنگار در باغچهٔ خلوت در گردش و سرشک

---

(۱) چون علیشاه در اوائل جلوس خود قصد حمله بطرف قندها رداشت موکب تیمور شاه را در مشهد مقید نمود تا با قواء قندهار پیوست نشود . و ۱۲ هزار نفر برای نگاهداری هرات تعین نمود و نظر به ضعف قواء خود از حمله بطرف قندهار منصرف شد (و کیلی)

گلگون در پرویزن دیده‌ها در ریزش آمد ه . . . . و آنزمان که سلطنت ایران بپادشاه ذیجاه فریدون دستگاه شاهرخ شاه استقلال یافت در اول جلوس خود وقت نماز بامداد که یک روز بعد از فرمودهٔ اشرف بوده باشد میرزایان والاتبار و شاهزاده‌های کامگار را نعام و اکرام تمام نموده باعزاز مالاکلام باخادمان حرم محترم که در ارض اقدس بودند روانهٔ قندهار ساخت . بعد از آنکه فضای قندهار زیب افزای قدوم میمنت لزوم ایشان گردید و تاریخ خروج شاهزادگان از ارض فیض نشان سنجیده شد سرمویی از فرمودهٔ آن حضرت تفاوت نداشت) .

شاه ولیخان وزیر نوشته است که احمد شاه ورود تیمور شاه فرزند خود را پیشگویی کرده بود که به‌آن وقت میرسد و از کرامات آن شاه شاه دانسته است . و نوشته است در وقتی که موکب تیمور شاه در مشهد متوقف بود یکی از برادران تیمور شاه در آنجا وفات یافت .

تاریخ جلوس اول شاهرخشاه افشار یکشنبه (٦) میزان ۱۱۲۷ ش (۸) شوال سنه ۱۱٦۱ ق است (۲۹) ستمبر (۱۷۴۸ م

محمود الحسینی نوشته است : علیشاه افشار شاهزاده تیمور شاه را در مشهد مقدس نگاه میداشت و باین اندیشه که مبادا کسی از مخالفان دولتش اورا برسم و دستور پادشاهی برداشته مصدر هنگامه آرائی شود ، آن کوکب برج سروری را از خانه بیرون نمی گذاشت . شاهرخشاه بمجرد جلوس برتخت پادشاهی تدارک این معنی را برهمه چیز مقدم داشته محمد حسین بیگ زنگنه را به‌مهمانداری گماشته شاهزاده تیمور شاه را باتمامی پردگیان سرادق سلطنت بتوقیر و احترام روانهٔ خدمت خاقان اقبال نشان نمود) .

وورود موکب تیمور شاه در هرات

۱۱٦۰ ق


چون ارگ هرات مرکز فرمانروایی دولت مستقل ابدالی و زادگاه و پرورشگاه اولین اعلیحضرت احمد شاه در دران و در این وقت که احمد شاه در دران مصروف فتوحات هند و پنجاب بود ، والدهٔ تیمور شاه شهر هرات را مجدداً مرکز بزرگ نظامی و سیاسی افغانستان

قرار داد و پسر یکنیم ساله خود تیمور شاه را پادشاه آن مملکت موروث اعلان نمود و خود زمام امور سلطنت وحکومت در دست گرفت و کاکا ها و بنی اعمام وخوانین قوم احمد شاه را اعضاء دولت و اعیان و افسران حکومت هرات مقرر فرمود . و مسکوکات نقره یی علیشاه افشار را که در شهور اول سنه ۱۱۶۱ ق در هرات ضرب شده بود ، از نوگداخته بنام پسرخود تیمور شاه مسکوك نمود . و ازچندین لحاظ سیاست خیلی پسندیدهٔ روی کار آورد .

مقابلهٔ تیمور شاه با قواء سلطنت ایران

میر سید محمد متولی مشهد مقدس بتاریخ (۵) صفر سنه ۱۱۶۲ ق (۱۷۴۹ م) در مشهد نام از سلطنت برخود گذاشت و برای مقابله با قواء سلطنت افغانی هرات ، بهبودخان تاتار را با محراب خان عرب توپچی باشی و امیرمعصوم خزیمه و توپخانــه و بیست هزار سوار و جزایرچیان بجانب هرات فرستاد و پیامها بنام درویش علیخان هزاره وعنابخان تایمنی و صادق خان فراهی ، گیسل نمود که باسه نفرمذکور همکار شوند . صاحبمنصبان ایرانی با لشکر وتوپخانه از راه فراه باتفاق الوس تاتار بطرف هرات یورش بردند ..

تیمور شاه افغان از ورود قواء خارجی اطلاع یافت و با جمعیت پنج هزاری خود بمقابلهٔ ایرانیان پرداخت و جنگ صعب روی داد . سپاه تیمور شاهی که تعداد آن قلیل وآمادگی حربی بروجه مطلوب نداشتند . ازمیدان حرب بطرف ارگ برگشتند . قواء ایران اطراف ارگ هرات را محاصره کرد . هواخوهان داخل ارگ به افسران ایرانی پیام فرستادند و متعهد مقید ساختن تیمور شاه گردیدند . بهبودخان و امیرخان صلاح کار چنان دانستند که دروازهٔ گرشک قلعهٔ هرات را بازگذارند ، تا تیمور شاه با لشکر وخدم وحشم خود بدر شده بطرف قندهار روان شود د و اگر درصدد بدست آوردن تیمور شاه وقتل مردم افغان که در تحت فرمان تیمور شاه در هرات قرار دارند ، برآییم ، احمد شاه در دران جمعی ازمردم قزلباش را که درقندهار قرار دارند ، بخون مردم افغان مقیم هرات ، بقتل خواهد رسانید .



ارگ هرات، مرکز دولت مستقل ابدالی، یعنی ابدالیان پیش از احمدشاه، وحصاری که داستان استرداد وحفظ ونگاهداری آن مخصوصاً ازسنه ۱۱۲۲ ق تا سنه ۱۲۷۲ ق در بسیاری از صفحات تواریخ عهد در انیان نگاشته آمده ودارالسطنهٔ هرات یاد شده است.

ودرشب تیمورشاه باسپاه افغان از دروازهٔ گرشک بدر شده راه قندهار در پیش گرفت . محمد خلیل مرغشی در کتاب مجمع التواریخ نوشته است که درجنگ ایران وتیمورشاه ۱۱۶۳ ق لشکر تیمورشاه درهرات پنج هزار ولشکر ایران بیست هزار با قواء توپخانه وغیره بود .

ورود تیمورشاه در قندهار

۱۱۶۳ ق

محمود الحسینی نوشته است (در این ایام خجسته فرجام که رایات ظفر ارتسام در دارالقرار قندهار مقرومقام داشت شاهزادهٔ نامدار کامگار ستوده اطوار فرازندهٔ لوای حشمت واعتلا شاهزادهٔ اعظم همایون شیم تیمورمرزا فیض اندوز ملازمت اشرف شدند و خاطر دریا مقاطر اعلیحضرت احمدشاه در در ان از ورود آن نور دیدهٔ اقبال که مدتی از ظلال عاطفت کعبهٔ آمانی و آمال دور واز نظر آفتاب سپهر مکرمت وافضال مهجور بودند ، نهایت سرور وانبساط و کمال خرسی ونشاط رو نمود وهریک از امراء وملتزمان رکاب نصرت مآب شاهزادهٔ بلند القاب بشرف ملازمت اشرف شاهنشاه مشرف گردیده چشم آرزو بروی طالع نیک وبخت بیدار گشود . از آن جمله ملاگل محمد باری که درسلک بندگان جانفشان وقدیمان این دولت ابد بنیان عز انسلاک دارد ... واز کمال رسوخ واخلاص که باین دودمان گردون مناص دارد .... شب وروز در خدمت شاهزاده تیمور حاضر بوده جوهر اخلاص وفدویت خود در اصفا وانجلا می بخشید تا آنکه همراه موکب فرخنده کوکب شاهزادهٔ عالی نسب به سعادت دولت ملازمت اشرف اعلی رسید و بمرحمت لقب خانی و خطاب امین الملکی وتفویض خدمت خزینه داری معزز و ممتاز گردید .
ودر خصوص آن شخصیت محترم گفته است (ملاگل محمد باری با اوصاف ذاتی ووهبی مجموعه ایست از کمالات صفاتی و کسبی اگر از علم و فضلش پرسند افلاطون روزگار دانستنش سزاوار و اگر از مکارم اخلاق و محامد اطوار واوضاع او تامل کنند گلدستهٔ بوستان آفرینش

خواندنش پسندیدهٔ انظار او لوالابصار است) : و ازین اوصاف معلوم است که اولین معلم زمان طفلی تیمور شاه، ملا گل محمد خان(۱) بابری افغان است که بپاس همین حسن سوابق خدمت با صداقت و علمیت و فضیلت در سنه ۱۱۶۳ اق(۱۷۵۰م) به لقب امین الملک سرافراز و به خزانه‌داری پادشاهی مقرر گردید . وتاریخ ورود تیمور شاه در قندهار ماه قوس ۱۱۲۸ اش مطابق محرم ۱۱۶۳ اق ونومبر ۱۷۴۹ ع است .

اعلیحضرت احمد شاه‌درد‌ران‌در سنه ۱۱۶۳ ق که‌عزم سفر هرات و مشهد نمود شاهزاده تیمور شاه‌در قندهار اقامت داشت و نیزدرسفر ۱۱۶۴ ق و ۱۱۶۵ اق که اعلیحضرت احمد شاه عازم هندوستان و مصروف فتوحات‌آن مملکت بود ،در قندهار می گذرانید .و در سنه ۱۱۶۵ ق (۱۷۵۲م) که لقمان‌خان نائب السلطنهٔ قندهار برعلیه سلطنت عم‌خود اعلیحضرت احمد شاه‌درد‌ران‌تمرد ورزید، شاهزاده تیمور شاه را با اهالی‌حرم محترم‌در قندهار محبوس‌نظر ساخته ودست تصرف به‌خزانه‌و جواهرخانه وغیره‌دراز نمود. ودراین وقت نیزحیثیت و اعتبار سیاسی شاهزاده‌تیمور شاه‌معلوم‌خاص وعام‌گردید .

تقرر تیمور شاه بفرمانروائی افغانستان وهندوستان

۱۱۶۷ ق (۱۷۵۴م)

اعلیحضرت احمد شاه دردران‌ازسفرولایت سند برگشت و بتاریخ چهارم‌ماه جمادی‌الثانی‌سنه ۱۱۶۷ اق وارد قندهار شد .چون دراین سال‌داعیهٔ تسخیر مشهد و نیشا پورو سفر دور ودراز بلاد ایران در مدت‌دو سال‌پیشنهاد‌خاطر شاهنشاه موصوف بود ،شاهزاده تیمور شاه را به نیابت سلطنت شاهنشاهی‌تعیین و اختیار عزل و نصب‌سرداران و

---

(۱) ملا گل محمدخان‌بابری شاگرد‌خلیفه‌میر مودود است وسلسلهٔ شاگردی‌زمان طفلی تیمور شاه به خلیفه میرمودود کابلی‌نیز میرسد و خلیفهٔ‌موصوف ازمشاهیر سادات کابل‌ومرد‌صاحب فضل و طریقت و استادگل محمدخان‌بابری اولین‌معلم شاهزاده‌تیمور شاه‌است .

(وکیلی)



بالاحصار کابل۔ دومین مقر امپراتوری درانی افغانستان که دیوار های اطراف آن درسنه۱۱۶۷ ق۔و ۱۱۹۰ ق دو بار از طرف دولت درانی مجدداً تعمیر گردیده است .

امیرالامرایان و غیره بکف اقتدار آن فروزندهٔ جوهرخردمندی تفویض نموده از قندهار بدارالسلطنهٔ کابل مرخص ساخت . وعلاقه و محبت مزید تیمور شاه به شهر کابل از همین نگاه بود که از عمر هفت سالگی از سنه ۱۱۶۷ ق بفرمانروائی افغانستان کنونی و بلاد شرقی امپراتوری آن موفق و سرافراز گردید . وخان جان خان سردار در همین سال به خطاب ایاز بارگاه سرافراز و به وزارت شاهزاده تیمور شاه فرمانروای افغانستان مقرر گردید و سردار قلندر خان و حاجی کریمداد خان عرض بیگی وعبدالرسول خان قوللراقاسی وعبدالهادی خان منشی باشی حضور تیمور شاه و مراد خان چارچی باشی مقرر گردید و اشخاص مذکور در کابل اعضاء دولت تیمور شاهی بودند . ودرهمین دوره بالا حصار کابل ترمیم ودیوار های بالای کوه شیر دروازه و آسمایی مجدداً تعمیر گردید وقصیدهٔ تاریخیهٔ منشی باشی میرعبدالهادی شاهد این حقیقت است .

تیمور شاه تا سنه ۱۱۶۹ ق (۱۷۵۶ م) یعنی تا ایام باز گشت سفر دو سالهٔ پدر والاگهر خود از ایران به قندهار بدارائی و فرمانروائی افغانستان کنونی و هندوستان دوام داد . ودرایامی که اعلیحضرت احمد شاه دردر ان از ایران وارد قندهار شد بدارالسلطنهٔ کابل فرمان فرستاد که شاهزاده حاضر قندهار گردد . ودرتاریخ احمد شاهی تحت عنوان ورود پادشاه و الاجاه تیمور شاه بدارالقرار قندهار حسب فرمان واجب الاذعان شاهنشاه کامگار مطالب مهمی بیان شده که اینک چند سطرعین عبارت آنرا نقل می گیریم :

(چون درایام سفرخیراثر ممالک ایران خاطرمهرگستر خاقان عالمستان بملاقات قرهٔ باصرهٔ دولت و نامداری غرهٔ ناصیهٔ حشمت و کامگاری بدر سپهر شوکت و جاه شاهزاده تیمور شاه نهایت تعلق داشت ودرهنگام معاودت رقم عطوفت شیم متضمن طلب بنام آن روشن گهرو الانسب عزاصدار یافته درین آوان مسرت توامان که دارالقرار قندهار فیض بقدوم میمنت آثار شد آن سعادتمند بخت بلند عازم احراز دولت آستان بوسی گشته بتاریخ بیستم ماه صفرسنه ۱۱۶۹ ق بشادمانی وافروارد درگاه کیوان مقرر گردید . . . . اعلیحضرت جمشید مکنت ازروی کمال

عاطفت و جاذبهٔ محبت بآغوش رأفت کشیده مشمول عواطف بیکران فرمودند) .

و دو بیت آتی در تاریخ عزیمت تیمورشاه از کابل بقندهار در سنه ۱۱۶۹ ق (۱۷۵۶م) گفته شده است

چو شد از قد سوی شه بهره‌ور	بگردون برافراخت شهزاده سر
دو سعدین کردند باهم قران	بخواند آیهٔ ان یکاد آسمان

و روز دیگر اعضاء دولت تیمور شاه از کابل بقندهار رسیدند . اززمان فرمانروائی تیمور شاه در افغانستان و اقامت در مرکز کابل (۱۱۶۷ ۱۱۶۹ ق) فقط یک قباله که در محکمهٔ شرعیهٔ کابل نوشته شده است در دست نگارنده موجود است وعکس آنرا از نظر خوانندگان میگذارنیم تیمور شاه در سفر ۱۱۶۹ ق و ۱۱۷۰ ق معیت پدر نامور خود را در فتوحات مجدد هند و دهلی داشت . و از قلم وقایع نگار دربار احمد شاه بزرگ این عبارت در وصف آن پادشاهزاده بیادگار مانده است : (اعلیحضرت احمد شاه دران بتاریخ ۲۲ ماه صفر سنه ۱۱۷۰ ق بجهة تعلیم قواعد ملک و ملت مقرر فرمودند که ثمرهٔ شجرهٔ دولت و جهانبانی دوحه حدیقهٔ حشمت و کشورستانی نور چراغ جهان افروزی جوهر شمشیر کین توزی فارس مضمار جرأت و شجاعت مقدمة الجیش جیوش فتح و نصرت شاهزادهٔ فریدون فرخورشید کلاه تیمور شاه با دوازده هزار نفر دو منزل پشیا پیش موکب شاهنشاه . . . . و در عرض راه هر که از اهالی و موالی هندوستان ازدر انقیاد درآید پادشاهزادهٔ والاگهر بشمول عنایت و مرحمت ازخاک برداردو هر که راه تمردو خلاف پیماید خرمن هستی او به آتش صاعقه بار شمشیر آبدار سوخته نابود فرماید) . سطور فوق عین متن فرمان اعلیحضرت احمد شاه دران است که فرزند خود تیمور شاه را در راه عدالت و خدمت به مملکت و اجتماع جداً مخاطب فرموده است (نومبر ۱۷۵٦)وقایع نگار دربار نوشته است : و در حین رخصت پادشاهزادهٔ سپهر منزلت را در آغوش عاطفت کشیده مورد عنایت بی نهایت گردانیده امراء و اعیان را در تبعیت و اطاعت آن مرشدزادهٔ عالم و عالمیان مامور ساخت) . در سنه ۱۱۷۰ ق در وقتی که اعلیحضرت احمد

شاه‌دردران برتخت دهلی نشست و پادشاه هندوستان ولایات هندو پنجاب و کشمیر را بحضور شاهنشاه افغانستان به صیغهٔ پیشکش نمود شاهزاده حاضر بود و شاعر مورخ گفته است :

زیک سو به پهلوی گیتی ستان نشست از ادب شاه هندوستان
زسمت دگر شاه انجم کلاه خدیو جوانبخت تیمورشاه
چو مه بود شهزادهٔ کامگار که نور از جبینش شدی آشکار

ودروقتی که اعلیحضرت احمد شاه‌دردران ممالک هند-پنجاب- کشمیر را داخل ممالک محروسهٔ افغانی ساخت یعنی پیشکش پادشاه هندوستان بحامل وثیقه منظور فرمود . حسب الاستدعای عالمگیرشاه سلطنت هندوستان را به جوهر شمشیر کشور گشایی گوهر دربای فرمانفرمایی خدیو مؤید تائید سپاه تیمور شاه مفوض و مرجوع فرمودند و پادشاه هندوستان در متن وثیقه نوشت که سرهند باتوابع ولاهور باتوابع و ملتان باتوابع و کشمیر باتوابع بانضمام تهته و سند و توابع دیره‌جات الی تک بپادشاه‌ذیجاه معلی جایگاه تیمورشاه طول العمره شفقت شود که ممد و حامی سلطنت دهلی باشد و اعلیحضرت احمد شاه دردران پادشاهی و ولایات مذکور را بفرزند خود تیمورشاه ارزانی فرمود . و تاریخ تحریر وثیقهٔ پیشکش مذکور (۱۷) جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ ق است (زمستان ۱۷۵۶ م) ودراین وقت آغاز پادشاهی تیمور شاه‌درممالک هند — سند — پنجاب کشمیر — در فرمانهای احمد شاهی بالقاب (درة التاج سلطنت عظمی و اسطة العقد خلافت کبری مظهر تائیدات ملک منان آفتاب عالمتاب آسمان عظمت و شان برق خرمن سوز اعادی خذلان نشان طرازندهٔ تخت ودیهیم برازندهٔ سلطنت هفت اقلیم، گوهر دریای ابهت و بختیاری، اختر فلک سعادت و شهریاری، شهزادهٔ خورشید سیما شاهزاده تیمور شاه افتخار بیش از پیش یافت و اعلیحضرت احمد شاه‌دردران تاج پادشاهی بلاد مذکور را بردست خود به تارک تیمور شاه گذاشت و لنگوتهٔ چهارزرعی مستعمل را که بکرات در کمرخود بسته بود، بکمر شاهزاده تیمور شاه بست و او را از همین تاریخ و مطابق همان رمز وارث سلطنت شاهنشاهی خود گردانید . شاه ولیخان وزیر در رساله تاریخیهٔ خود تحت عنوان (عطای تاج و طومار و تشریف سلطنت و جهانبانی بپادشاه والاجاه

تیمور شاه پادشاه خلد الله ملکه). مطالبی پرداخته که اینک عیناً نقل میشود:

(در ان ایام فرخنده سرانجام که به یمن تفضلات حضرت علام جلت عظمت ابواب فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی برروی روزگار اولیای دولت قاهره شاهنشاهی گشاده گردید فتح پایتخت هندوستان یعنی دارالخلاف شاهجهان آباد که اعظم بلاد هند بل سائر جهان است با حسن وجهی ازوجوه میسر گشت بخاطر ملکوت ناظردریا مقاطر وضمیر مهر تنویر پادشاه کشور گیر که آئینهٔ بدن نمای اسرار الهی است پرتو افگن گردید که قامت قابلیت درة التاج سلطنت عظمی و اسطة العقد خلافت کبری نخل برومند جویبار پادشاهی، دوحهٔ ارجمند ریاض خلیفه الهی، زینت بخش اورنگ فرمانروائی، زیب افزای چار بالش کشور گشایی پادشاه والاجاه حضرت تیمور شاه را که اشعهٔ انوار جهانداری از ناصیهٔ همایونش ظاهر و پیداواو آثار ملکستانی و جهانبانی از جبین مبینش باهر و هویداست بعطای تاج وطوماروخلعت سلطنت پنجاب و سند و کشمیر بین السلاطین سربلند گردانید). ودر نقش سکهٔ طلا و نقرهٔ تیمور شاه در هندوستان در سنه ۱۱۷۰ ق این بیت مروج گردید:

یافت بحق خداو رسول انام — سکهٔ دولت بنام تیمور شاه نظام

درخصوص ازدواج تیمور شاه بادختر پادشاه کورگانی دهلی مصنف کتاب شاه عالم نامه اینطور نوشته است:

(احمد شاه درانی داخل قلعهٔ دهلی شده با جناب جهانبانی ملاقی گردیدند مراسم مواسات وآئین خلت و مواقات مرعی داشته با خلاق پادشاهانه و حفظ آداب ملوکانه پیش آمده به تمهید قواعد یک جهتی و یکدلی پرداختند و بنابر از یاد استحکام مبانی اتحاد و وداد پادشاهزادهٔ بلقیس منزلت ثریا جناب خورشید احتجاب گوهردرج حشمت و کامگاری، اختر برج سلطنت و شهر یاری نواب گوهر آرای بیگم، کهٔ ثمرة الفواد جناب حضرت خدیو جهان پادشاه زمین و زمان بودند، نامزد پادشاهزاده میرزا تیمور شاه خلف الصدق خود مقرر فرمودند و برضاء طرفین عقد نکاح بستند. تو گویی قران السعدین بوقوع پیوست و دو دولت خداداد مؤید باهم گشت). درخصوص این ازدواج اسناد و متون دیگر نیز است که از درج آنهما انصراف می ورزیم وخلص اینکه در ایام فتح مجدد دهلی بخواهش عالمگیر ثانی،

گوهر نساء بیگم دختر آن پادشاه که از احفاد اورنگزیب عالمگیر اول بوده بعقد ازدواج شاهزاده تیمورشاه درآورده شد که تفصیل این همه خصوصیات در کتاب تاریخ زندگانی اعلیحضرت احمد شاه در دوران که اکنون تحت طبع است، آمده است. و نیز تفصیلات مزید در تاریخ زندگانی تیمور شاه که در سال ۱۳۴۶ ش در کابل بطبع رسیده است مندرج است.

تیمورشاه در مدت دوسال پادشاهی خود با همه گرفتاری ها پیوسته مصروف تحصیل علوم شرعیه و ادبیات وتاریخ وریاضی بود. معلمین آن پادشاه در اول ملاگل محمدخان بابری افغان و بعد مولوی حاجی جهان فوفلزائی و سوم مولوی فیض الله خان دولت شاهی برادر ملا ادریس خان قاضی معسکر پیش نماز است که در سنه ۱۱۷۰ق (۱۷۵۷ م) از کابل بجهة تدریس آن پادشاه بدار السلطنهٔ لاهور فرستاده شد و عالم مذکور با لقاب (نقاوهٔ خاندان شرافت و سعادت و سلالهٔ دودمان بزرگی و نجابت قطب فلک شریعت و پرهیزگاری محور سپهر فضیلت و دینداری منظور انظار عاطفت شاهنشاهی مقرب پایهٔ سریر خلافت و ظل الهی ملافیض الله خان دولت شاهی) خطاب میشد و ابیات آتی در توصیف عزیمتش از کابل به لاهور گفته شده است :

بفرمان فرماندهٔ روزگار	شه در دران والا تبار
روان گشت آخوند عالیجناب	ز کابل بلاهور با صد شتاب
سزاوار تعلیم آن شهریار	نبودی کسی غیر آن نامدار
کسی غیر او این لیاقت نداشت	برای همین شاه او را گماشت

در مدت دوسال پادشاهی تیمورشاه در هندوستان : خانجان خان سردار و حاجی کریمدادخان و عبدالرسول خان و مرادخان اعضاء دولت و میر عبدالهادی خان و الله ویردی خان دو نفر منشی دربار بودند.

تیمورشاه از همان سال بنوشتن تذکرهٔ شعراء از اوائل اسلام تا عصر خودش آغاز کرد و سوانح چهارده صد شاعر را فراهم آورد و سرپرست انجمن تألیف ملافیض الله خان معلم آن پادشاه و الحق که مرد عالم و فاضل و سخن سنج صاحب کمال و روشنضمیر بوده است.

تیمورشاه درسنه ۱۱۷۰ ق در لاهور انجمن حضور تشکیل داد و علماء و فضلاء و شعراء و صنعت گران بلاد هندوستان را در ان مجمع بزرگ علمی و ادبی استحضار و شامل فرمود و بدریافت نسخ قیمت دار تصانیف علماء و شعراء و حکماء سلف و معاصر جداً اقدام فرمود چنانچه دفعهٔ اول کلیات میرزاعبدالقادر بیدل و سائرشعراء را که تاکنون بدست نیامده بود ، بدست آورد و وجود نورالعین واقف بتالوی را بعوض خراج ملک پتیاله بدست آورد و خیلی نوازش و مهربانی در حق آن شاعر و سائر شاعران نمود . و به ساختن توپها و کشتی ها نیز جداً اقدام نمود که شرح مزید تمام این اشارات مهم را در تاریخ زندگانی اعلیحضرت احمدشاه در دران و اعلیحضرت تیمورشاه در دران گنجانده ایم و از پیمانهٔ این اثرمختصر خیلی ها زیاد است .

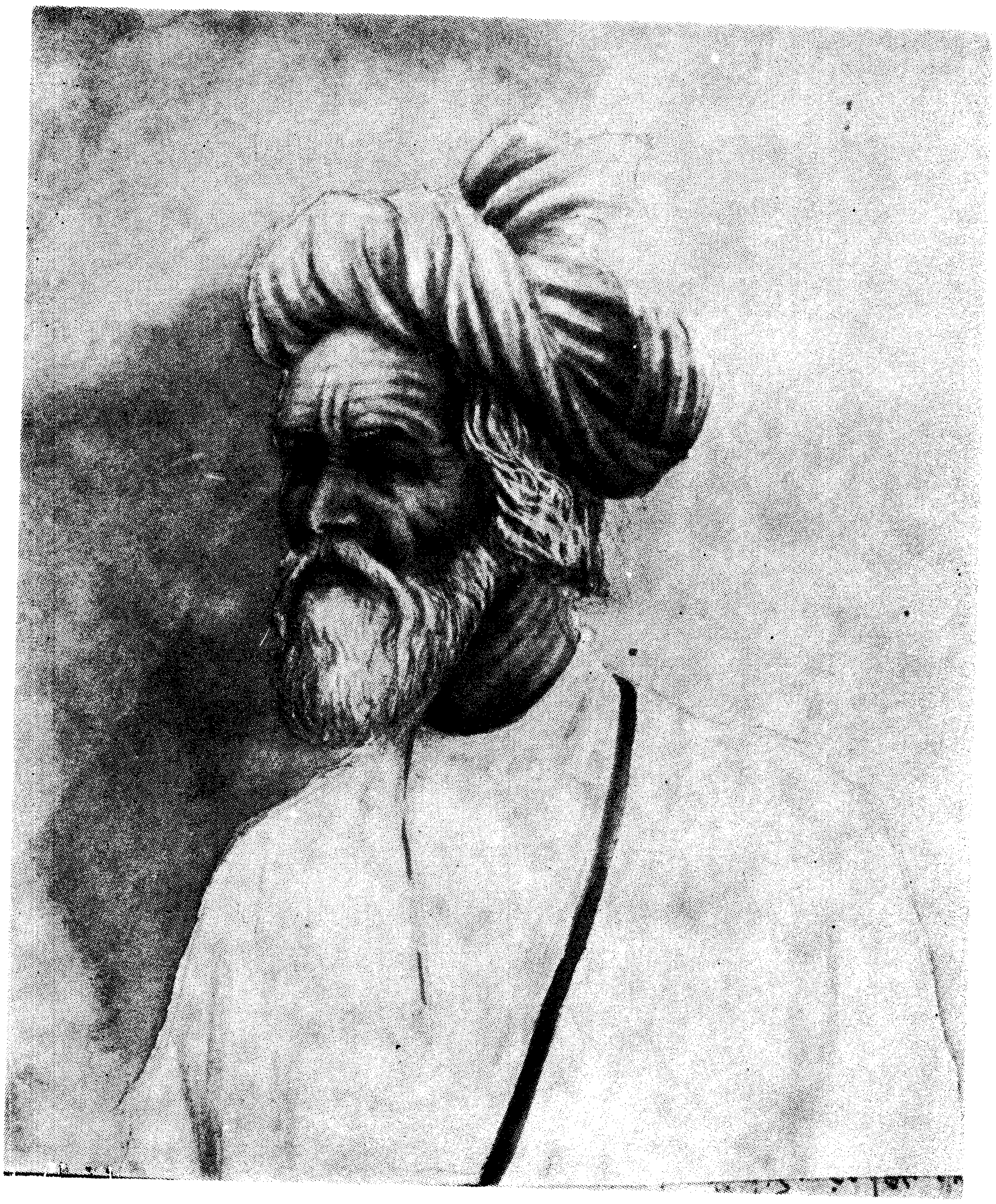
تیمورشاه وجنگ پانی پت

سبب کلی فتح نامی پانی پت درحقیقت سلطنت دوسالهٔ تیمورشاه افغان درهندوستان شده است که اینک شرح آنرا ازنظر جویندگان تاریخ می گذرانیم :

اعلیحضرت احمدشاه در دران درحین مراجعت از هندوستان درسال ۱۱۷۰ ق ، هدایت بخش پسر عالمگیرشاه را که خسر بزهٔ تیمورشاه بود بهمراه برادرزادهٔ عالمگیرشاه مذکور ازشاه جهان آباد دهلی طلبید وغازی الدین خان را همراه نموده ازولایت متهرا مامور باستیصال گردن کشان طرف شرقی هندوستان فرمود . و بعد از انصرام موکب اعلیحضرت احمد شاه در دران ، غازی الدین خان بخیال مخالفت و خودسری افتاده بقصد فتنه انگیزی طایفهٔ مراته را از ولایت دکن به هندوستان طلبید . چون دختر عالمگیرشاه عیال تیمورشاه افغان و اساس واتحاد جانبین افغان و کورگان مضبوط ومحکم بود ، و غازی الدین خان درین صورت جرأت مخالفت با دو پادشاه شدید الصولت نمی توانست نمود ، لاجرم مرتکب بیباکی وحرام نمکی گشته عالمگیرشاه را بغیرحق درشهرشاه جهان آباد دهلی بقتل رسانید وطایفهٔ مراته را که ازولایت دکن به هندوستان طلبیده بود تحریک

۳۷۹

کشیدم رنج بهر گنج در ویرانهٔ دنیا
چو دیدم خوب واقف گنج این ویرانه من بودم



شیخ بیگتای متخلص واقـــف ملقب نور العین (متوفی ۱۱۹۵ ق)
شاعر متصوف وکیمیا گر که از سنه ۱۱۷۰ ق تا خاتمه عمر به دفعات به
مجالست های علمی و ادبی بزرگترین رجال صاحب سیف وقلم افغانستان
رسیده و مورد الطاف بزرگان معنوی قندهار و کابل قرار گرفته است .

وتحریص به بی‌حسابی ومردم‌آزاری کرده وبه‌سیم‌وزر موفور تطمیع ومسرور نموده به‌محاربهٔ نجیب‌خان‌روهیله که ازهواخواهان دولت شاهنشاهی افغانستان است ، ما مورساخت . نجیب‌خان عریضهٔ مشعر بر کیفیت احوال‌ومحتوی به‌خیره‌گی کفار بحضور اعلیحضرت تیمورشاه نوشته روانهٔ دارالسلطنهٔ لاهورساخت .

تیمورشاه مرادخان‌فوفلزائی‌جارچی باشی‌را در رأس‌سیزده‌هزار نفر بدفع فوج دکن فرستاد وتا منزل تانی سر رسید.ودر این وقت آدینه بیگ نیز تمرد ورزید ولشکر بی‌پاوسر هند ودکن کار سلطنت تیمورشاه را بدشوار رسانیدند . تیمورشاه وقتی از ین ماجرا شنید فوج‌دیگر بسر کردگی سرافرازخان‌ختک بسرعت فرستاد ودو بیت آتی مؤید این‌قول است :

شه کوه تمکین عالم پناه — خدیوجهان‌بخش تیمورشاه
چوبشنید از منهیان این‌خبر — بسرعت فرستاد فوج دگر

چون در اوقات محاربات و تلاقی عساکر طرفین افغان وهندو ، از بعضی صاحب‌منصبان قواء تیمورشاهی خیانت پدیدار شد ، آدینه بیگ از موقع استفاده کرده طایفهٔ مراته را تحریک برفتن پنجاب کرده باتفاق‌آن‌گروه عازم‌ولایت مذکور گشته کمر شرارت وفساد انگیزی بست . پس‌از رسیدن این‌اخبار بمسامع اعلیحضرت‌تیمور شاه،خان‌جان خان‌سردار که وزیر آن شهریار بود بادوازده هزارسواراز حضورمرخص‌و مرحله‌پیما گشته‌درجلال‌آباد لاهوربه مرادخان‌و عساکرسابق‌پیوست .دراثنای این حال‌بوضوح انجامید که جمیع متمردان آن‌ممالک به را کهوو ملهار وآدینه بیگ اتفاق‌نموده قریب‌دوصد وپنجاه‌هزار نفر پیاده‌وسوار فراهم‌آمده‌آمادهٔ قتال‌و جدال با عساکر تیمورشاه‌اند .خان‌جان‌خان وزیراز باعث‌قلت فوج‌خود صلاح کار در محاربه‌ندیده‌مصلحت بمراجعت دانسته‌باتفاق مرادخان بجانب‌دارالسلطنهٔ‌لاهور مراجعت نمود و به اعلیحضرت تیمورشاه مشورت‌نمود که تعدادلشکر های مخالف سه صدهزار می باشد .و عساکری که بالفعل همراه‌ما است کفایت نمی کند و بهتر

است که ازلاهوربه پشاور برویدو درآنجا به جمع آوری لشکر زیاد اقدام فرمائید وازپشاور باسپاه قیامت اثر حرکت کرده از کفار سرکش دمار برآرید . اعلیحضرت تیمور شاه مشورت وزیر خود خان جان خان سرداروديگر اعضاء دولت خود رامنظر فرموده ازلاهور عازم پشاور گردید .ودرخلال ایام حرکت موکب تیمورشاه ازلاهور بطرف پشاورسه صدهزار نفر گروه مخالف حملات شدید آوردند و چندتن صاحب منصب قواء تیمور شاهی را که با قلت دسته های عساکرخود از ورود دشمن دفاع میکردند بدرجه شهادت رسیدند .

درشهر رجب سنه ۱۱۷۱ ق مصادف بماه حوت (۱۷۵۸م) که اعلیحضرت احمد شاه دردران درمرکزقندهار نزول اجلال داشت . شرح فساد انگیزی سرکشان هندودکن و پنجاب بعرض حضور شاهنشاه رسید . اعلیحضرت احمد شاه دران آراده فرمود که ایام تابستان را درکابل بفکر جمع آوری عساکر گذرانده در فصل خزان عازم هندوستان گردیم وازدشمنان دین ووطن که علیه سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه قیام ورزیده اند ، سخت انتقام بگیریم .وتیمورشاه نیز در پشاور بهمین انتظار بسرمی برد .درماه حمل مطابق دوازدهم شعبان سنه ۱۱۷۱ ق ازقندهار حرکت نمود و بتاریخ (۱۷) رمضان وارد کابل گردید .ودراین اوقات عرائض راجه های جمو وکوهستان های کشمیر بحضور اعلیحضرت احمد شاه دران درکابل رسیدو چنان بوضوح انجامید که طایفهٔ مراته آوازهٔ آمدآمد سپاه شاهنشاه راشنیده ازولایت لاهور بجانب ملک دکن قصد گریزدارند .ودراین اوقات که تیمور شاه درپشاور به نیت انتقام ازدشمن ، انتظار ورود موکب پدرخود راداشت و احمد شاه میخواست بتعاقب لشکرهند ودکن از کابل حرکت نماید که ناگاه خبرتمرد میر نصیرخان والی بلوچستان و قصد حملهٔ او بطرف قندهار بعرض حضورشاهنشاه رسید . واین خبر باعث فسخ عزم سفرهندوستان گردید .واعلیحضرت احمد شاه از کابل بنام پسر خود اعلیحضرت تیمورشاه فرمان فرستاد که از پشاور وارد کابل گردد .تیمورشاه از پشاورو ارد کابل گردیدو تأسف بس بزرگ

دست داد که اگر فتنهٔ میر نصیرخان والی بلوچستان در ینموقع حساس روی نمی داد، لاهور مجدداً تسخیر و لواء مراته سرنگون و پادشاهی تیمورشاه در هندوستان مجدداً اساس واستحکام می یافت . و حرکت میر نصیر خان سبب ناکامی گردید . اعلیحضرت احمد شاه بمعیت پسر خود تیمور شاه در سنه ۱۱۷۳ ق مطابق ماه اسد سال شمسی (۱۷۵۹ م) در عین شدت گرمی از کابل براه غزنه و قندهار عازم بلوچستان گردید و تا اینکه واقعهٔ هائله بلوچستان به نیروی شمشیر خاتمه یافت ایام زمستان رسید و تا یکسال دیگر از طایفهٔ مراته انتقام گرفته نشد . و بعد تسلیم شدن مجدد میر نصیر خان بلوچ و سرافراز شدن مجدد آن بحکومت بلوچستان، چون تیمور شاه در این سفر و در ایام جنگ بلوچستان شرف همراهی پدر خود را داشت وشجاعت و کفایتی از خود نشان داده بود، میر نصیر خان بلوچ که دانست شاهزادهٔ افغان از باعث ناکامی خود درخصوص عدم انتقام از مراته ها سخت متاثر است . دختر خود را به تیمور شاه داد ودر همان سنه ۱۱۷۲ ق عقد نکاح بست واز فصل بهار سال آینده مجدداً اقدامات حربی بعمل آمد ودر دو سال ۱۱۷۳ ق و ۱۱۷۴ ق که جنگ مراته هاوفتح مشهور پانی پت بیست ودو ماه را در برگرفت . تیمور شاه دوش بدوش پدر خود در محاذات حرب وصحنه های خونین و بس هولناک حاضر و با وصف نوجوانی مردانه و شجیعانه قیام می ورزید و مصنف تاریخ احمد شاهی در ضمن تذکار یک مجلس بزرگ عسکری که بجهة نقشهٔ جنگ مراته ها انعقاد یافته بود از تیمور شاه باین عبارت تقدیر و احترام نموده است :

(نخستین پادشاه زادهٔ بلند اختر فرخنده سیر والاجاه سپهر پایگاه حضرت تیمور شاه زاد الله تعالی عمره و اقباله به تزئین شاهانه و آئین ملوکانه بیت الشرف و الاپایهٔ شاهی را محل ورود فرموده زیب مجلس حضور وزینت محفل سرور شدند) . و در همین وقت اخذ ترتیبات جنگ مراته ها از تیمور شاه با لقاب (خورشید فلک جهان افروزی، رایت افراز معرکه کفرسوزی شهسوار معارک دشمن گدازی، فارس مضمار گیتی طرازی شمع انجمن حشمت وجاه پادشاه مهرافسر سپهر بارگاه تیمور شاه) یاد شده

است .محمودالحسینی وقایع نگار درضمن تذکار فتح نامی پانی پت و حملات شدید سرکردگان قواء هفت صد هزاری هندو دکن نوشتهٔ است (اعلیحضرت احمدشاه متوجه ترتیب لشکروتزئیب صفوف میدان قتال گشته لشکرشاهنشاه را به شاهزاده فریدون دستگاه تیمورشاه تفویض نموده و جمعی ازخوانین و امراء شجاعت آئین وغازیان فیروزی قرین درانی را مستظل ظلال جناح هما لوای فرخنده فال آن فراز ندهٔ رایات اجلال فرمودند). وگوید(باهوو بسواس باتمامی افواج انتخابی در مقابل جای استقرار پادشاه تائیدسپاه تیمورشاه آمده رایات جلالت بمیدان جهل وغوایت افراختند).

طایفهٔ هنود هندو دکن گفته بودند وقتی که ما غالب وفاتح شدیم تیمورشاه را قتل مینمائیم و پسر راجاه دکن را پادشاه هندوستان میسازیم توهمان پسر راجاه دکن که بسواس نام داشت در رأس هفت صدهزار لشکر پیش آمده و درمقابل تیمورشاه افغان استقرار داشت .وهردوتن حیات وممات خود را وابسته بهمین صحنهٔ خونین جنگ پانی پت میدانستند تا آنکه پسرراجاه دکن کشته شدو مختصراینکه تیمورشاه سلطنت امپراتوری افغانستان را بقدرت شمشیریافتهٔ است و از بدو طفولیت وشباب چنانکه تاریخ ثابت میکند ، مرد جنگ پرورده وسیاست پرورده است. تیمورشاه تاخاتمه جنگ پانی پت بهمان نام پادشاه هندوستان یاد میشد چه در خلال جنگ مراته ها این عبارت بنام او نگارش یافته است(حکم شاهنشاه بصدور پیوست که خان جان خان سردار که سرافراز به منصب وزارت شاهزاده کامگار عالیمقدار تیمورشاه خورشید کلاه است) .

پادشاهی تیمورشاه دفعه دوم در هرات

۱۱۷۴ ق (۱۷۶۰ م)

اعلیحضرت احمدشاه دران بعدمدت بیست ودو ماه جنگ مراته ها حینی که وارد قندهار شدشاهزاده تیمور را به سلطنت و فرمانروائی مملکت موروث هرات مقرر فرمود .ودرتاریخ احمدشاهی تحت عنوان (تفویض دارایی ممالک خراسان بپادشاه والاجاه تیمورشاه و مرخص شدن آن والادودمان از درگاه عالم پناه)، شرحی نگاشته شده که

(چون بعضی از رؤسای ایلات مملکت ایران و فساد اندیشان و کجرو شان ولایت خراسان در حین توقف خاقان کشورستان به ولایات هندوستان (۱۱۷۳-۱۱۷٤ق) سر عناد از گریبان فساد برآورده و با نور محمد خان خوگیانی که از جانب امنای دولت خاقانی در بلدهٔ مشهد سردار بود در آویخته و مشارالیه را از ارض اقدس مشهد بیرون نموده بودند و در هرات درویش علی‌خان او یماق نیز مصدر بغی و نفاق گشته پیوسته هوای مخالفت و نافرمانی در سر و همواره به خاطر فتنه داعیه شور و شر مضمر داشت. و هرروز با سرداران و عمال هرات بغی ورزیده رایت تکبر و خود سری می‌افراشت. بنابران در این آوان رای خاقانی اقتضاء این فرمود که زمام مهام فرمانروایی ممالک موضوعهٔ خراسان را بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار پادشاه خورشید کلاه تائید سپاه تیمورشاه که در هر کار مؤید بتائیدات کردگار و سرپنجهٔ طالع مطالعش عقده گشای امور دشوار است. سپارند و رتق و فتق مهمات و حل و عقد مشکلات داد و ستد مالیات و عزل و نصب عمال و سرداران و ولایات را الی کنار آب هیرمند بآن خدیو سرافراز ارجمند واگذارند. لاجرم دارالسلطنهٔ هرات را مقر جلوس آن مملکت آرا قرار داده و بانجام سامان شایان که سزاوار شان آن و الادودمان بود پرداخته و امرای شهامت آثار و نویسنده های صداقت شعار تعیین کرده فرزند سعادت مند را بعطای اسپ و اثاثهٔ ملوکانه دل شاد و بترویج احکام شرع مطهر و متابعت اوامر و نواهی خالق اکبر ارشاد فرمودند.

تیمورشاه در این دورهٔ فرمانروائی مملکت هرات از جهت حفظ امنیت عمومی، بعضی افراد سرکش و مضر احوال اجتماع را محبوس نمود و سرکردهٔ مخالفین آن ولایت درویش علی‌خان بانی قلعهٔ نو هرات است و شرح حال او در تاریخ احمد شاهی مسطور است. سردار هرات در این وقت شاه بیگ‌خان قوقلزانی بود و منزلت نیابت سلطنت هرات را تا حدود پل ابریشم و برجند و مرو و شاهجان و مکران داشت.

لشکرکشی تیمورشاه بطرف مشهد و نیشاپور و معزول شدن شاه‌ولی‌خان از رتبهٔ وزارت بقرار پیشنهاد آن پادشاه

در ماه رمضان سنه ۱۱۷۸ ق مطابق ماه حمل (۱۷۶۵م) عریضهٔ تیمورشاه پادشاه هرات بدارالسلطنهٔ کابل بحضور اعلیحضرت احمدشاه دردران رسید و نوشته بود که: طایفهٔ کرد عمار لوی سکنهٔ نیشاپور سراز رقبهٔ باج گذاری و گردن از رشتهٔ انقیاد و خدمت گذاری شاهرخشاه پیچیده به جعفرخان کرد میتانلو که حسب الرقم مرحمت شیم تیمورشاه وزیر شاهرخشاه پادشاه ایران و سردار ایلات اکراد شده بود اطاعت نمی‌نماید بلکه پا از حد خویش پیش گذاشته راه بغی و عصیان می‌پیماید. لهذا جعفرخان مزبور بجهت رفع نخوت اکراد نیشاپور به جناب عالمیان مآب پادشاه جم جاه تیمورشاه ملتجی گشته و نقد علی‌خان برادر تقی‌خان بنی عمش را با پیشکش‌های لایق در خدمت تیمورشاه بهرات فرستاده و استدعا نمود که از حضور پادشاه هرات و حامی سلطنت ایران فوجی به تنبیه و تدبیر اکراد سکنهٔ نیشاپور که اعناق خودسری و غرور دران حدود افراخته‌اند مامور شود که هم باعث سرفرازی و افتخار شاهرخشاه و مزید امید این فدوی حلقه‌بگوش درگاه خلایق امیدگاه باشد و هم عبرت سایر سرکشان و شرارت‌پیشه‌گان ممالک خراسان گردد. و احد دیگر نیز از منهج قویم فرمان بری و انقیاد قدم به مسلک خودسری و فساد نتواند گذاشت و گردن مخالفت و نافرمانی در عرصهٔ این ولایت نتواند افراشت).

محمود الحسینی وقایع نگار دربار شاهنشاهی نگاشته است (از آنجا که خدیو ثریا منزلت حق آگاه تیمورشاه بی‌اذن پدر و فرمان والد ثریا مکان مرتکب هیچ امری از امور کلی و جزوی نمی‌شوند و رضامندی اعلیحضرت احمدشاه دردران را در هرجا و هرکار ملحوظ و منظور نظر اصابت اثر دارند از تکاب با رسال عساکر ننموده و نقد علی‌خان و تقی‌خان مزبور را مامور به توقف فرموده کیفیت احوال را بمسامع اعلیحضرت احمدشاه دردان رسانیدند.

تا آنچه در آن خصوص از حضور شاهنشاه بزرگ عزصدور یابد از ان قرار معمول دارند .

اعلیحضرت احمد شاه دردران از دار السلطنهٔ کابل بعنوان اعلیحضرت تیمور شاه پادشاه مملکت هرات فرمان فرستاد که بدانطرف لشکر فرستاده سرکشان را مقتول واسیر نماید تیمور شاه از هرات بطرف ولایت نیشاپور لشکر فرستاد وگروه کثیر از باغیان را روانهٔ دیار عدم و بقیة السیف را دستگیر واسیر ساخته بجانب هرات احضار فرمود.

وحینی که اعلیحضرت احمد شاه دردران از کابل وارد قندهار شد خبر شرارت درویش علیخان در هرات، بسمع شاهنشاه رسید . شاهنشاه شاه ولیخان وزیر را معاتب قرار داده فرمود که تیمور شاه بفکر صائب خود فهمیده درویش علیخان را محبوس نموده بود وتو شفاعت کرده فرمان عفو او را از حضور ما حاصل کرده بهرات فرستادی . واساس بی اعتمادی و بی اعتباری وزیر شاه ولی خان به همین مسئله حمایت اشرار دیار هرات و مشهد و نیشاپور شد، تا آنکه بقرار پیشنهاد تیمور شاه پادشاه هرات از وزارت معزول گردید .

ورود اعلیحضرت تیمور شاه پادشاه هرات باشرف البلاد احمدشاهی ۱۱۷۹ ق (۱۷۶۵) م

محمود الحسینی وقایع نگار نوشته است که اعلیحضرت احمد شاه دردران از سفر هندوستان وارد کابل شد و شوق ملاقات فرزند ارجمند کامگار پادشاه تائید سپاه فروغ کوکب حشمت وجاه تیمور شاه از خاطر انور خدیو هفت کشور سر بر کشیده فرمان بنام نامی آن گلچین حدیقهٔ خلق احمدی به طغرای نفاذ پیوست که از دار السلطنهٔ هرات عازم درگاه شاهنشاه گشته لوای نهضت بآنصوب افرازد :

شه کوه تمکین گیتی پناه	خدیو جهاندار تیمور شاه
بفرمان شاهنشهٔ کامگار	برافراخت رایت بصد اقتدار
برآمد بدولت برون از هرات	روان شد بدرگاه گردون سمات

چون کوکبهٔ جاه‌جلال آن‌قرة‌العین دولت و اقبال را در حوالی اشرف البلاد احمد شاهی اتفاق نزول افتاد حکم‌شاهنشاه صدور یافت که شاهزاده‌های والاشان‌شاهزاده‌سکندر و شاهزاده سلیمان‌و شاهزاده پرویز وشاهزاده شهاب و شاهزاده سنجر و شاهزاده داراب آن شهسوار عرصهٔ‌دولت‌و اقبال رااستقبال نمایندو ارکان‌دولت‌وامراء نامدارو سپه‌سالاران و سرداران وسائرخوانین و منصب داران با تمامی سپاه درملازمت شاهزاده های نامدار از موکب تیمور شاه پذیرائی نمایند .تیمورشاه باتشریفات خیلی شاندار وارد شهرقندهار و بحضور اعلیحضرت احمد شاه‌درران مشرف گردید حینی که تیمور شاه وارد بوستان سرای شاهنشاهی‌قندهار گردید اعلیحضرت‌شاهنشاه ازجا برخاسته باقامت‌راست‌تیمورشاه رادر آغوش‌عاطفت ومرحمت کشید .واین دفعه اول است که درتاریخ افغانستان میخوانیم‌پدر باستقبال پسر از جا برخاسته‌است .واین دلیل بزرگی غیرت و همت وشجاعت ومنتهای مهرومحبت پدردرحق‌آن‌فرزندصاحب‌قلم‌وشمشیر است .اعلیحضرت‌احمد شاه‌درران درهمین سال۱۱۷۹ ق‌درقندهار صبیهٔ‌رضیهٔ عبدالحبیب‌خان بن‌حاجی‌جمال‌خان بارکزائی‌را برای‌تیمور شاه‌پادشاه هرات‌بعقد ازدواج گرفت وجشن عروسی اودر شهر جدید التعمیر قندهار بپایان رسید وتاریخ‌نکاح(۱۲) رجب‌سنه ۱۱۷۹ ق است .

اعلیحضرت‌احمد شاه‌درران، تیمور شاه را بتاریخ دو شنبه ۱۲ماه ذیحجة الحرام‌سنه ۱۱۷۹ ق مطابق بهار ۱۷۶۶ م از قندهار بجانب هرات که‌مقردولت آن شاهزادهٔ فرشته خصال خجسته صفات بود مرخص ساختند وخود عازم کابل گردید .

سهم تیمورشاه درفتح مجدد ایران
۱۱۸۳ -۱۱۸۴ ق (۷۱-۱۷۶۹م)

درسنه ۱۱۸۳ق اعلیحضرت احمدشاه دردران، در کابل اراده سفر هندوستان نمود. ودراین حال از تیمورشاه پادشاه هرات عریضه رسید و نوشته بود که نصرالله میرزا پسرشاهرخشاه پادشاه ایران، در مشهد رایت طغیان افراشته ودرصدد فتنه انگیزی و هنگامه جویی میباشد وحکام بعضی ولایات چون علیمردان خان زنکویی وعبدالعلی خان عرب میش مست حاکم ترشیز باغواء واغراء او در اداء باج و خراج ولایاتی که متعلق بدولت تیمورشاه می باشد تغافل واهمال نموده و بلطائف الحیل می گذرانند. اعلیحضرت احمدشاه دردران از شنیدن این اخبار فسخ عزیمت هندوستان کرده قصد عزیمت بجانب ایران نمود. شاه ولیخان وزیر که بقرار پیشنهاد تیمورشاه از وزارت معزول گردیده بود. چون چارهٔ دیگر نیافت دست استشفاع بجانب تیمورشاه دراز نموده عفوخواست وتیمورشاه دراین وقت پیشنهاد نمود که شاه ولیخان مجدداً بوزارت مقرر گردد و اعلیحضرت احمدشاه منظور فرمود. وسبب این بود که تیمورشاه وزیر شاه ولی خان را محرك وهمدست سرکشان اطراف ممالک محروسهٔ افغانیه می پنداشت وچنین فکرنمود که اگر شاه ولی خان بدفع اشرار همت گمارد وزارت او برحال بماند و اگر غفلت نمود بطوری که لازم است از وی باز خواست خواهد شد. وسه بیت آتی شاهد این حقیقت است :-

شه نامدار مروت پناه	خدیو فلک قدر تیمورشاه
شدی پیش شاهنشه نامجو	زرافت شفیع گناهان او
که اورا بدستور سابق وزیر	نماید شه عادل ملک گیر

عساکر از اطراف وجوانب ملحق بموکب شاهنشاه گردید و اعلیحضرت احمدشاه دردران بتاریخ شنبه (۲) ماه رجب سنه ۱۱۸۳ق مطابق فصل خزان (نومبر ۱۷۶۹) از کابل بعزم سفر ایران وتادیب اهل مشهد و نیشاپور وتنبیهٔ نصرالله میرزا روانهٔ قندهار شد و ازهرات تیمورشاه

به قندهار بخدمت پدر نامور رسید واز طرف شاهزادگان و سرداران استقبال شایان بعمل آمد . وبعد از ورود تیمورشاه ، اعلیحضرت احمدشاه خان جان‌خان سردار و محمد نصیرخان والی بلوچستان را احضار فرموده سرخیلان و سرداران سپاه را بموکب طلبیدند وبتاریخ اول محرم سنه ۱۱۸۴ ق مطابق (۵) ثور (۲۷ اپریل ۱۷۷۰) از قندهار بطرف فراه وازآنجا وارد هرات شدند . شاهزادگان واهالی حرم محترم در شهرهرات متوقف شدند وتیمورشاه درسفرایران شرف همراهی پدرخودرا داشت . تیمورشاه حاجی کریمداد خان عرض بیگی حضور خودرا به نیابت خود درهرات گذاشت . ودلدارخان اسحق زائی چرخچی باشی عساکر هرات راپیشتر بجهة استیصال سرکشان بطرف مشهد فرستاد . واو بسیار نفررا اسیرودستگیر نموده بموکب شاهنشاه آورد . شاهنشاه بعد معاودت دلدارخان کوچ برکوچ وارد مشهد گشته . مدت محاصرهٔ مشهد به چهار ماه طول کشید وتیمور شاه مامور شد که بدفع قواعد شمن بپردازد . چون عبدالرسول خان قللراقاسی حضور تیموشاه درجنگ شهید شد . تیمورشاه به‌خان جان خان سردار وزیرسابق خود و محمد نصیرخان والی بلوچستان خسرخود دستورداد که ازدشمن انتقام بگیرند تاآنکه بتاریخ سه شنبه(۵) جمادی الاولی ۱۱۸۵ ق(سپتامبر ۱۷۷۱) فتح وفیروزی نصیب قواء افغان شدو وعلیمردان‌خان باچندین نفرسرکشان دیگر طعمهٔ حسام خون آشام گشته مساوی سه‌هزار نفردیگر ازاحاد آن اشکرروانهٔ دارالبوار وبقیة السیف اسیر سرپنجهٔ اقتدار بهادران افغان گردیدندو نصرالله تسلیم شده پدرخودشاهرخشاه پادشاه ایران راوسیلهٔ طلب عفو نمود . شاهرخ که به سبب گناه پسرخود مغلوب خوف ووسواس گشته ازارگ مشهد جرأت بیرون آمدن نمی‌نمود . میرزامومن جاجرمی وزیرخود راپیشتر بدرگاه‌شاهنشاه دردران فرستاده معروض داشت که‌من ازمدت‌های مدیدآرزوی ملازمت دارم وعذر خواهی زیاد نمود . واعلیحضرت احمدشاه‌دردران‌از روی‌مراحم ومروت شاه‌ولی‌خان‌وزیررا به‌ارگ مشهد به‌دلالت واستمالت شاهرخشاه مامورساخت وشاهرخشاه رابا

خود بحضور اعلیحضرت احمدشاه درد ران آورد . شاهرخشاه مورد
عفو قرار گرفت و شاهنشاه افغانستان کبیر پادشاهی مملکت ایران
را مجدداً بروی گذاشت و نصرالله پسرش را با همه گناهانی که ازوی
سرزده بود عفو فرمود . شاهرخشاه درازای این عطیه یزدان بخش
میرزا پسر کوچک خود را ملازم رکاب احمدشاه نمود و مستدعی آن شد
که گوهرشاد نامه دختر شاهرخشاه را در سلک ازواج پادشاه تا ئید سپاه تیمور
شاه درآورده منظور نظرآفتاب سازند . اعلیحضرت احمدشاه دردران
منظور فرمود ومراسم جشن عروسی ونکاح تیمورشاه وگوهرشاد در
همان اردوگاه بپایان رسید وپادشاهی ایران را بدستورسابق باو
مفوض داشته او را بانعام واکرام تمام مشمول عواطف ساختند. چون
ایام سرما رسید از مشهد بجانب قندهار امر حرکت بعمل آمد . وسبب
این مزاوجت چنین بود که تیمورشاه مانند فتح دهلی وفتح بلوچستان
دراین فتح مجدد ایران نیزسهم نمایان داشت . بعد باز گشت تیمور
شاه را از منزل اسفزار (شیندند) رخصت مراجعت بدارالسلطنهٔ
هرات فرمود . وایام بازگشت موکب احمدشاه ازسفرآخرین ایران در
قندهار مطابق ایام زمستان وماه ذیحجه ۱۱۸۳ ق مطابق ماه حمل توشقان
ئیل شمسی است . (۱۷۷۰م)

خدمات علمی-عرفانی-هنری-اداری تیمورشاه درهرات

تیمورشاه درطول دوره های سلطنت خود درهرات بروفق وصایا و
راهنمایی های پدر و معاونت فکری وعملی یکدسته رجال متنفذ ومقتدر
درانی وهم ازروی استعداد فطری وقابلیت ذاتی ورشادت سیاسی خودش
مصدر خدمات بزرگی شد . بقدرو احترام علماء-سادات-مشایخ -
شعراء-فضلاء- هنروران -همیشه میکوشید ودرانجمن حضور با ارباب
میفرمود . وبه حفظ وترمیم مزارات واماکن تاریخ هرات سعی وتوجه
تمام داشت . وچندین مساجد وزیارتگاها بدورهٔ او تعمیر وترمیم شده
واحقاق ارباب تولیت رعایت گردیده است . وفرمانهایی که ازدورهٔ
سلطنت های اودرعصر زندگانی احمدشاه غازی وبعد ازان بجامانده
یکسر ازین حقیقت گواهی میدهد و نیزاقوال شعراء دیارهرات شاهد

این حقیقت است . و بدون مبالغه تیمور شاه جوان شجاع — عالم- ادیب عامل— عادل— مردم دوست ووطن پرست بوده است تیمور شاه همچنان درلاهوردرزمان سلطنت دوساله خود به هندوستان به صنعت توپ سازی و کشتی سازی توجه تمام ازخود مبذول کرده و اسناد روشن باقی مانده است . درهرات نیز فن توپ سازی راتقویت نمود که شرح آن همه خدمات پسندیده رااز صفحات تاریخ زندگانی خودش که در سال ۱۳۴۶ ش بطبع رسیده است ، میتوان دریافت .

درسنه ۱۱۸۴ ق پس از بازگشت سفر ایران ، درهرات چندتن افراد شریررا مطابق فتوا و مشورت سران قبائل آنجا اعدام نمود و تفصیل ازین قرار ست که اعلیحضرت احمد شاه دردران درحین عزیمت مشهد درسنه ۱۱۸۴ درویش علیخان هزاره را بطریق نظر بند برده و بعداز معاودت ازآنولایات اورا به تیمورشاه پادشاه هرات سپرد . تیمور شاه نظر باینکه حرکات درویش علیخان را برای العین مشاهده نموده بود بناء خودسرگذاشتن اورا مضرحال اجتماع دانسته بقید نظر گرفت . اسلام خان وانزله خان پسران او و نیازخان جمشیدی اتفاق کرده درسمت غرجستان شورش نمودند تاآنکه افراد مذکور ازدست عساکر تیمورشاهی بقتل رسیدند وخوددرویش علیخان محبوس ماند ومردم هرات ازوی سخت خائف بودند .

دیدار آخرین احمدشاه و تیمورشاه ۸۵ ۱۱ ق (۷۷۲ ۱ م)

در سنه ۱۱۸۵ ق عارضهٔ دماغ اعلیحضرت احمد شاه در دران در قندهار شدت گرفت و بجهت دیدار و ملاقات آخرین درطلب تیمور شاه خلف اکبروارشدخود ازقندهار فرمان صدور فرمود که تیمورشاه بی تامل وتأنی ازهرات واردقندهار گردد .

تیمور شاه عزم حرکت بطرف قندهار نمود . درین وقت بزرگان مردم هرات عرض کردند که بعد ازحرکت موکب شما ، درویش علیخان مصدرخطاپای بزرگ میشودو احوال اجتماع رابرهم میزند . تیمور شاه مطابق فیصله و مشورت بزرگان اهالی هرات درویش علیخان راتوسط وابستگان خودش اعدام نمود . دروقتی که موکب تیمور شاه وارد

فراه شد . شاه ولی‌خان وزیر که حامی و جانب‌دار درویش‌علی خان و از ورود تیمور شاه در قندهار کمال خوف و تشویش داشت ، از استماع آن خبر در گرداب اضطراب و خطر افتاده و در این اوقات که احوال شاهنشاه را متغیر و دگرگون دیده میخواست که شاهزاده سلیمان دامادش را بپادشاهی افغانستان برقرار نماید و زمام امور ممالک محروسهٔ افغانی را در دست خود بگیرد ، اقسام تبلیغات بمردم نموده میخواست بین پدر و پسر تولید نفاق نماید و اهالی را با نواع تشویش رو برو بگرداند و سخنان زیاد از هر قبیل بمردم گفت و تمام این جریانات بسمع تیمور شاه رسید زیرا که مردان بزرگی جانبدار تیمورشاه و برخلاف وزیر بودند. تیمورشاه یک جواب بس معقول گفت که شاهنشاه قبله‌گاه و در دو عالم مقتداء من است و محال است که از حکم او سرتابی کنم و من همانچه را میخواهم که خاطر شاهنشاه بدان رضاء است .

و به حکم خدا (ج) اختیارم باوست . تیمورشاه از شنیدن حرف های بیجا و میان خالی وزیر شاه ولی‌خان از جا در نیامده مصدر فعلی که مشعر بسرکشی و نافرمانی اعلیحضرت احمد شاه در در آن بوده باشد نگشته بمقتضای سعادت فطیری و رعایت ادب پدری سرموی از متابعت و رضاجویی پدر بزرگوار عدول ننموده به تعجیل تمام بمنزل چمن قوپی رسید اعلیحضرت احمد شاه در در آن که اقوال وزیر را عاری از حقیقت میدانست و اعتماد برقول او نمی‌نمود بعد از رسیدن تیمورشاه در منزل چمن قوپی شاهزاده‌ها و امراء و خوانین و سپاه را مامور باستقبال تیمورشاه فرمود . تیمورشاه مطابق هدایات پدر با معدودی از امراء بتاریخ ماه ذیحجهٔ سنه ۱۱۸۵ ق وارد در بار شاهنشاه و بشرف دستبوسی پدر والاگهر نائل گردید . اعلیحضرت احمد شاه در حال مریضی از جا نیم خیز شده تیمورشاه را در آغوش کشید و به پیشانی اش بوسه داد و بروی او روی خویش را مالید . شاه ولی‌خان وزیر در این حال نیز خاموش نمانده مردم را هراسان و مشوش ساخته شهرت داد که توقف سپاه تیمورشاه در حوالی شهر قندهار مخصوص دستگیر کردن اعلیحضرت احمد شاه و تاراج نمودن اموال سکنه شهر قندهار و بقتل در آوردن

مامورین مقرب درگاه شاهنشاه است وتیمورشاه غیراز ین فکردیگر ندارد وتشویش عمومی بارآوردوخوانین از خوف جان بطور مسلح گشت وگذار میکردند . و دکانداران و صاحبان منازل بمحافظت اموال خودمی کوشیدند ودست ازکسب وکار برگرفته بودند .

تیمورشاه ازین وضعیت نیز اطلاع یافت وسپاه خودرا بطرف هرات مرخص فرمود و برای اینکه خاطر مبارك شاهنشاه درین حال مریضی ملول ومکدر نگردداز وزیرمذکور باز خواست نفرمود .

در ماه حمل سال لوی ئیل شمسی مطابق ذیحجهٔ ۱۱۸۵ ق اعلیحضرت احمد شاه دردران تیمورشاه را که صدمهٔ سطوت و صولتش جگرگسل گردن کشان ترکستان وقوت اقبال دشمن مالش زهره گداز نام آوران ممالك ایران است بدارالسلطنهٔ هرات رخصت معاودت عنایت نمود و بتاریخ دوشنبه (۲۲ محرم سنه ۱۱۸۶ ق (م ۱۷۷۲ م) تیمور شاه عازم هرات گردید . ودراین وقت بجهت علامت تفویض سلطنت شاهنشاهی تیمورشاه پادشاه هرات رابعطای یك راس اسپ خاصه موسوم به غریب که درحسن صورت ونزاکت ترکیب دلفریب ومرکوب خاص شاهنشاه نصرت نصیب بود باساز طلا ومینا کار و بازو بند مکلل به لالی شاهوار و کمربند مرصع به جواهرثمین که قیمت مجموع آنها زیاده ازحیزقیاس وتخمین بود نواخته بعد از اظهار وصایا و اطلاع بر مافی الضمیر آن برازندهٔ تاج وسریر بتاریخ پنجشنبه (۲۶) ماه محرم ۱۱۸۶ ق مطابق اوائل ماه ثوراز حضور مرخص بدارالسلطنهٔ هرات نمود. ودراین وقت اعلیحضرت احمدشاه دردران وصیت نامهٔ نیز نوشت و درمتن وصیت نامه حق وراثت تیمورشاه را تصریح فرمود که بعد ازارتحال شاهنشاه افغانستان سریر آرای سلطنت موروث گردد .

وصیت نامهٔ احمد شاهی درنزد اولادهٔ برخوردار خان اچکزائی موجود است .

اعلیحضرت احمدشاه دردران ده روز بعد حرکت تیمور شاه به تاریخ (۷) ماه صفر ۱۱۸۶ ق بطرف ناحیهٔ مرغه حرکت نمودودر همان جا بوقت چاشت روز پنجشنبه (۲) ماه ربیع الاول سنه ۱۱۸۶ ق جون ۱۷۷۲

داعی اجل را لبیک گفت ودر روضه باغ شهر قندهار بخاک سپرده شد .

جلوس رسمی تیمور شاه بر مسند شاهنشاهی افغانستان کبیر (۲۷) اسد سال ۱۱۵۱ ش مطابق پنجشنبه جمادی الاول ۱۱۸۶ ق وموافق اگست ۱۷۷۲ م

شاه ولی خان وزیر بروز جمعه (۳) شهر ربیع الاول ۱۱۸۶ ق که روزدوم آن حادثه بود

شاهزاده سلیمان دو مین پسر شاهنشاه متوفی را که داماد وزیر بود بر خلاف وصیت پدرش و برخلاف مشورت امراء و عظماء دولت که زعماء ملت بودند در مسجد جامع شاه تاج شاهنشاهی بر سر گذاشت سلیمانشاه نامهٔ مشعر به ممنوح واقعهٔ هائله فوت شاهنشاه و جلوس خود برای برادر بزرگ خود تیمور شاه نوشته بمصحوب عبد الخالق خان پسر عبد الرحمن خان سدوزائی روانهٔ هرات گردانید رحمان خان بسرعت به هرات رسید و نامه را از نظر تیمور شاه گذرانید تیمور شاه بعد انجام مراسم فاتحه خوانی وخیرات وصدقات از هرات عزم قندهار نمود ؛ حین ورود در منزل سیاه آب من مضافات فراه بتاریخ پنجشنبه (۹) شهر جمادی الاول سنه ۱۱۸۶ ق خوانین درانی شاه ولی خان وزیر را با دوست محمد خان و آزادخان و روح الله خان و شکورخان همشیره زادگان او گرفته روانهٔ حضور تیمور شاه در منزل سیاه آب شدند و در همان جا و در همان روز هر پنج نفر مذکور با مر تیمور شاه اعدام گردیدند و تاریخ جلوس رسمی تیمور شاه همان روز است سردار عبد الله خان دیوان بیگی و کیل الدوله همانطوریکه در تأسیس بنیان سلطنت امپراتوری اعلیحضرت احمد شاه دردران سهم درجه اول دارد و احمد شاه بزرگ در کتاب سوانح رسمی خود تصریح فرموده است ، در تأسیس سلطنت امپراتوری اعلیحضرت تیمور شاه در دران نیز بقرار ارائه اسناد و کتب تواریخ سهم درجه اول دارد که در اینجا فقط بهمین اشارت اکتفا رفت .

و نیز فیض الله خان دولت شاهی معلم و پیش نماز تیمور شاه سهم نمایان دارد .

یعنی این مردان بزرگ نگذاشتند که افغانستان دستخوش شاهزادگان خوردسال و جانبداران جاه‌طلب و صاحب‌غرض آنها گردد و این بود مختصر سوانح زندگانی تیمورشاه شاعر و ادیب در دامان هستی پدر

تاریخ جلوس

چون کتاب هذا یک مجموعهٔ مهم و نفیس ادبی یادگار عهد زندگانی اعلیحضرت تیمورشاه دومین امپراتور بزرگ افغانستان در قرن ۱۸ است قطعهٔ نظم آتی که زادهٔ طبع عبدالهادی خان منشی باشی حضور شهریار موصوف است از نظر میگذرانیم :

این سلطنت کبری وین خوقنت علیا
بادا بتو ارزنده این شوکت و این شاهی
دولت بتو ارزنده افسر بتو زیبنده
دیهیم و کلاه و تخت با تاج شهنشاهی
اورنگ بتو زیبا مسند ز تو در زیور
با فرو شکوه و شان با شوکت و جمجاهی
اقبال و ظفر باهم با نصرت و فیروزی
بر درگهٔ تو برپا دائم ز هوا خواهی
سیلان سرشک خون بر دیدهٔ اعدایت
همواره بود جاری پیوسته بود راهی
اعدای تو شرمنده خصم تو سرافگنده
در زیر سلاسل بین در حالت جانکاهی
دائم به جهان لرزد از هیبت تو دشمن
ریزد همه دم اشکش بر چهره ورخ کاهی
تاریخ جلوست را جستم ز خرد گفتا
یک مصرع برجسته میگو تو باگاهی
پاینده به عز و جاه گوید بتو بیننده
با طالع تیموری زیبی به جهان شاهی
۱۱۸۶ ق

اعلیحضرت تیمور شاه دران که خود مرد شاعر و ادیب در هردو زبان پشتو و دری است عبارت فص خاتم خود را به این بیت مروج فرمود:

علم شد از عنایات الهی بعالم دولت تیمور شاهی

و برای نقش مسکوکات طلایی عهد دولت شاهنشاهی خود این بیت را فرمود و مروج ساخت.

چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه تا زند بر چهره نقش سکهٔ تیمور شاه

انتقال مرکز سلطنت شاهنشاهی افغانستان کبیر

۱۱۶۸ ق

اعلیحضرت تیمور شاه دردران از بدو جلوس بر اریکهٔ موروثی شاهنشاهی باین فکر افتاد که خطهٔ زیبای کابل از قدیم شهر و ولایت تابستانی مردم زابلستان و یکی از قرارگاههای مهم مردم قندهار بوده است. و اعلیحضرت احمد شاه دردران در اغلب سالیان ایام و اوقات بهار و تابستان را در شهر و مربوطات قریب کابل گذارنده و از نظر جمع آوری عساکر و سوقیات بهرجانب و بالخصوص حفظ و امنیت عمومی و اداره و وارسی ممالک تحت تسلط و توحید و انسجام اقوام و نشر و توسیع فرهنگ ملی و السنهٔ قومی و نگاهداری ذخائر حربی و خوراکهٔ انسانی و دفاع مرکز فرمانروائی خطهٔ دلگشای کابل را پسندیده است. و اراده داشت که کابل را مرکز اساسی و رسمی سلطنت شاهنشاهی اعلان فرماید. و تیمور شاه که خود به عمر هفت سالگی برای دو سال فرمانروای افغانستان و هندوستان و بلد آب و هوای این سرزمین بود، مصمم شد که مرکز سلطنت را از ملک موروث قندهار بکابل انتقال دهد و از زعمای دولت و ملت مشورت خواست و مردان بزرگ عهد سلطنت احمد شاه تصدیق قول و نظر تیمور شاه نمودند و از چندین لحاظات مهم و مفید شمردند. زیرا که کابل چهار فصل ثابت دارد و کوههای اطراف آن برای دفاع مرکز ممالک امپراتوری سنگرهای طبیعی و از سردی هوا و کوهای پربرف قریب

آن امراض کمتر شیوع مینماید مخصوصاً برای اتحاد اقوام افغانستان بهترین مرکز و نقطهٔ اتصال چهارراه افغانستان است.

تیمورشاه بعد اصدار فرمانها بعنوان سران ممالک تحت تسلط و حکام و والیان و موجودی ذخائر قندهار و تعیین نائب الحکومه در آن سرزمین که باید شاهزاده همایون اولین پسر شاهنشاه بخدمت اهالی قندهار مصروف بماند اورا نائب السلطنهٔ خود و فرمانروای قندهار منتخب و مقرر کرده خود با زعماء و ارکان مهم دولت بطرف کابل روان شد و بعد باز گشت سفر پشاور کابل را رسماً مرکز امپراتوری افغانستان اعلان فرمود. تیمورشاه همانطوریکه در سنه ۱۱۶۷ ق ۱۷۵۳ م بدورهٔ فرمانروائی اول خود در کابل بساختمان عمارات جدید و خاصتاً تجدید دیوارهای سر کوه شیر دروازه و آسه مایی در تحت اداره و سرپرستی وزیر آنعهد دولت خود خانجان خان سردار سعی و دقت تمام بعمل آورده و آبادی های کنار دریای کابل را (درانیه) نام گذاشته بود، در این دورهٔ شاهنشاهی، بعموم امراء و زعماء دولت و رؤسای اقوام دستور داد که بقدر احتیاج خود و رفاه و آسایش عمومی با حداث باغها و گذرها و مساجد و کاروانسراها و حمامها و پلها و مخصوصا قلعه ها همت بکار ببرند. و مطابق او امر و هدایات اکید اعلیحضرت تیمورشاه در تمام افغانستان امپراتوری وخصوصا مراکز ولایات معروف سلطنت و علی الخصوص کابل عمارات زیاد بوجود آمد که شرح آنهم را در تاریخ زندگانی تیمورشاه نوشته ایم و در سال ۱۳۳۶ ش طبع و نشر شده است. تیمورشاه و ارکان سلطنت او بطوریکه آرزو داشتند برای بهبود احوال اهالی ممالک افغانی موقع فراغت نیافتند زیرا که درطول هرسال واقعاتی رخ میداد وقدرت مادی و معنوی دولت شاهنشاهی صرف خدمات عسکری میگردید. و اینک در اول از خدمات مهم عسکری عهد تیمور شاهی بطور خلص نام می بریم.

مهمترین خدمات عسکری تیمور شاه درمدت بیست ودو سال

۱۱۸۶ ق-۱۲۰۷

(۱۷۷۲تا ۱۷۹۳ م)

اینکه بعضا عقیده دارند تیمورشاه سلطنت را از پدر بمیراث گرفت ومرد آرام پسند بود. باید دراینجا بطور حتمی بپردازیم که واقعا تیمورشاه سلطنت را از پدر بزرگ مطابق رضاء او وبه فتوا ومشورت زعماء ملت افغانستان بارث گرفت وپسر اول وولیعهد پدر بودو در زمان حیات پدر چهار مرتبه بمقام شامخ پادشاهی ممالک احراز نمودو حق ترویج خطبه وسکه وخاتم پادشاهی نائل شد واحمد شاه بزرگ درفرمانها او را به خطاب پادشاه یاد می فرمودو طوریکه اسناد ثابت می کند تیمور شاه جوان خوش گذران وغافل وآرام پسند نبوده وجملهٔ آرام پسند قول کاپیتان ملکم است که اسمعیل حیرت ایرانی آنرا ترجمه کرده است. وتیمورشاه ممالک پدر خودرا نه تنها بطور موروث بلکه بحیث فاتح مجدداً بدست آورده وبه نیروی شمشیر حفظ کرده است که اینک فهرست لشکر کشی ها وفتوحات مجدد آن دوره را بطور خلص از نظر میگذرانیم.

اول- تیمورشاه در ایام مریضی وفوت پدر بمخالفت وزیرشاه ولیخان و برادر خود شاهزاده سلیمان برخورد وهردوتن اقوام بلوچ وغلزائی را میخواستند با مردم درانی طرفداران تیمور شاه به جنگ بیند ازند تاآنکه تیمورشاه غالب ومخالفین مغلوب گردید ومانع پیشرفت های کلی در مبتداء سلطنت او گردید.

دوم- مخالفت ورزیدن عبد الخالق خان بن رحمان خان سدوزائی بود که این فتنه وآتش خانمان سوز از دست شیخ عبداللطیف هراتی مستوفی دفتر بقا یاسر زد تاآنکه از باعث غبن آن مستوفی در حصهٔ شیخ آباد وردک جنگ شدید رخ دادو باعث قتل وجرح دو هزار انسان گردید وذخائر حکومت برباد رفت.

سوم : واقعهٔ گنداپور بود که درهمین سال ۱۱۸۶ بروز کردو به نیروی شمشیر سردارخان جان خان و پسرش سردار محمد کریم خان خاتمه یافت .

چهارم : لشکر کشی تیمور شاه به سمت قطغن و بلخ و مغلوب ساختن قبادخان والی قطغن و تنظیم امور بدخشان و بلخ وتمام ولایات شمال افغانستان توسط پیردوست خان فوخلزائی و بر خوردار خان اچکزائی در سنه ۱۱۸۶ ق و ۱۱۸۷ ق و احضار سه هزار نفر قلماق کاشغری بدارالسلطنهٔ کابل .

پنجم : تنظیم امور ولایات پشاور و دیره جات و بنون و سوات و بنیر و یوسفزائی و هشت نگر و باجور و دیر و کوهات و چمکنی و مردان وتیرا و دیرهٔ اسمعیل خان و دیرهٔ غازی خان در سنه ۱۱۸۶ و ۱۱۸۹ ق

ششم : عزیمت تیمورشاه از کابل بطرف پشاور بجهة انتظام ولایات هندو پنجاب و کشمیر وجمود رسنه ۱۱۹۰ ق (۱۷۷۶ م) و ظهور واقعهٔ فیض الله خان خلیل خیل مهمند رئیس و زمیندار نواح پشاور .وخان مذکور چون به تعداد بیست و پنج هزار نفر افغان نواح کشمیر و یوسف زائی و مهمند فراهم آورده برعلیه سلطنت تیمور شاه در بالاحصار پشاور حمله نمود تیمور شاه که مرد غافل نبود حملهٔ اورا بضرب شمشیر طوری جواب گفت که تعداد هجومیون مقتول واجساد در میدان نبرد افتاد وشورشیان را بمسافت هفت کروه راه تعقیب کرده در طول راه در اثنای گریز مقتول ساخته ازنواحی بالا حصار پشاور بیدر اند و قریب شش هزار تن از مقتولان شمار آمد ند . و یاقوت خان خواجه سرا از مامورین عهد اعلیحضرت احمد شاه که در این خیانت شریک بود نیز مقتول گردید و فیض الله خان خلیل که مصدر فتنه بزرگ شده بود سه روز بعد آن واقعه نیز محکوم با عدام شد . و یک تعداد اشرار فرار کردند . و از فرو نشاندن آتش آن فتنه بدولت قاهرهٔ تیمور شاهی افتخار و موفقیت بزرگ نصیب افغانستان و پښتونستان و ولایات شرقی امپراتوری افغانستان شد چه درصورت از بین رفتن وجود تیمور شاه قدرت های ضد اسلام و ضد افغانیت

یکسر عروج میکردند و استقلال کامل افغانستان مانند دوره های قبل از زمان سلطنت اعلیحضرت احمد شاه برهم میخورد. وتاریخ آن واقعه از مصراع (شاه دشمن شکن عالیجاه) ۱۱۹۰ ق برمی آید.

هفتم: واقعهٔ سوء قصد از جانب اکبرخان سدوزائی است که از روی کینه ورزی خاندانی و جاه طلبی شخصی میخواست دستگاه سلطنت را برباید و بالاخر پرده از روی کارش برداشته شد و از چشم کور گردید وتاریخ این واقعه هایله نیز سنه ۱۱۹۰ ق است.

هشتم: واقعه سوء قصد پسرو داماد ان وزیر شاه ولی خان است که میخواستند به نقب دیوار بالاحصار کابل را بزریعه نقب منهدم و تیمور شاه را با اعیان دولتش مقتول و دستگاه سلطنت را غصب نمایند. در داخل نقب دستگیر شدند و دوازده نفر محکوم باعدام گردیدند و شیر محمد خان بن وزیر شاه ولیخان را باآنکه بانی این حرکت بود از خونش در گذشت و محکوم به حبس نمود و این حرکات پیاپی موانع بزرگی در راه نهضت عهد تیمور شاهی آورد.

نهم: واقعهٔ مهم ملتان و تفصیل از ینقرار است: درخلال پنج سال اول سلطنت شاهنشاهی تیمور شاه سکهان ایالت پنجاب نظر به کینه وعناد قدیم بازدرکمین فرصت مانده قصد تمرد و مقابله بادولت تیمور شاهی نمودند. تیمور شاه که بهمین غرض سرکوبی سکهان در سنه ۱۱۹۰ ق عازم پشاور گردید (۱۷۷۶ م) حرکت فیض الله خان خلیل مانع لشکر کشی تیمور شاه بطرف پنجاب گردید. واین فتنه فیض الله خان و ناکام بر گشتن قوای تیمور شاه از پشاور بکابل به گروه سکهان جرئت پیشتر داد وشصت هزار نفر ازدریای چناب وراوی عبور کرده قصد تسخیر ولایت دیره اسمعیل خان ودیره غازیخان نمودند و نیز قصد نمودند که سند را تصرف کنند. تیمور شاه از جسارت آنطائفه سخت بهغضب آمده لباس سرخ بجهة علامت خونریزی در بر کرد و هجده هزار عسکر تحت بیرق زنگی خان نوفلزائی جارچی باشی تعیین کرده برسم چپاول بر سر سکهان تعین فرمود.

ودرخاتمه جنگ خونین سی و پنج هزار از مردم سکهان به نیروی افواج تیمور شاهی مقتول وسرهای کشتگان بریده درراه ملتان بقدمگاه اعلیحضرت تیمور شاه انداخته شد و شهر ملتان مجدداً درتصرف دولت افغانستان آمد و این واقعات مهم عسکری تا سنه ۱۱۹۴ ق خاتمه یافت (۱۷۸۰ م)

دهم: لشکرکشی تیمور شاه از کابل بطرف ملتان و استرداد ولایت بهاولپور وسرزنش محمد بهاول خان والی وموسس شهر بهاولپور است. که دربرابر قوای تیمور شاهی مغلوب وقلعهٔ بهاولپور فتح گردید وبهاول خان از قتل معاف ومجدداً بفرمان تیمور شاه والی آن ولایت مقرر گردید و بفرمان تیمور شاه قلعهٔ بهاولپور را مجدداً آباد کرد وشهر حاضر بهاولپور از بناهای عهد تیمور شاهی است و این لشکرکشی مدت دو سال رادربرگرفت و این فتوحات که ما شمه ئی از ان را می نگاریم از افتخارات درجه اول عسکری افغانستان بشمار میرود. وهمین موفقیت های نظامی وسیاسی شاهنشاهی تیمور شاه را مسلم میدارد. بهاول خان دروقت ضرورت سی هزار فوج مسلح بهم میرسانید وشخص خیلی مقتدر بود تیمور شاه بعد فتح مجدد بهاولپور مظفرخان بن نواب شجاع خان را والی ملتان مقرر کرد وخود عازم کابل شد.

یازدهم: لشکرکشی بجانب ولایت سند است بماه محرم سنه ۱۱۸۴ ق (می ۱۷۷۰ م) حبیب خان فقیر بحیث آخرین نفر حکام دولت احمد شاهی بحکومت سند مقرر گشت وتا سنه ۱۱۸۶ ق دوام دادو در ایام جلوس اعلیحضرت تیمور شاه چون فرمان بنام او از قندهار صادر شد مبلغ شصت لک روپیه از مدرک مالیات ومحصولات آن ولایت را بوسیله متعمدان خود به قندهار فرستاد وحکومت سند تا سنه ۱۱۹۳ ق ۱۷۷۹ م بحال آرام ماند ودرسنه مذکور یکعده جاه طلبان ملک سند دست به شورش زدند ودروقتی که اعلیحضرت تیمور شاه درپشاور نزول اجلال داشت ازجانب حاکم شکارپور خبر رسید که درولایت سند چند تن اشرار پیدا شده اند وایجاب میکند که به سرکوبی آنها لشکر فرستاده شود چون سرکوبی چند تن اشرار آنجا بفکر اعلیحضرت تیمور شاه آنقدر مشکل ومهم

نیامد که خود عزیمت فرماید سردار مددخان اسحق‌زائی را فرستاد مددخان حین وصول با نجار یشهٔ اختلال و نفاق را از بن برآورد و بعد استیصال باغیان بقیت افراد شریر را بحاکم شکاپور محول نمود و خود مراجعت بحضور اعلیحضرت تیمور شاه نمود تیمور شاه میر فتح علیخان را به امارت و لایت سند مقرر فرمود و نظام الملک لقب داد مذکور تا ختم عمر و سلطنت تیمور شاه بدانجا برقرار بود .

دوازدهم : شاه عالم ثانی بفرمان اعلیحضرت تیمور شاه بپادشاهی دهلی بردوام ماند و سید نجف خان ذو الفقار الدوله به صدارت آن سلطنت عزتقرر یافت و بفرمان ثانی تیمور شاه در سنه ۱۱۹۲ ق (۱۷۷۸ م) صدارت او تائید گردید و نیز محمد قلی خان شجاع الدوله ناظم بهار مقرر گردید و از حکم فرمان تیمور شاه در ان قطعا سرتابی نمی‌توانستند و بهمین لحاظ در عهد تیمور شاه ایجاب لشکرکشی بطرف دهلی ننمود .

بعد از آنکه ذو لفقار الدوله وفات یافت ، بفرمان اعلیحضرت تیمور شاه در در ان در سنه ۱۱۹۶ ق (۱۷۸۲) علی لطافت خان با خطاب آصف الدوله به وزارت اعظم سلطنت دهلی مقرر گردید . مذکور از طرف شاه عالم پادشاه دهلی بحضور اعلیحضرت تیمور شاه پیشنهاد و معرفی شده بود و تیمور شاه که آرامی و آسایش عموم را میخواست مطابق پیشنهاد پادشاه دهلی منظور فرمود . شاه عالم گورگانی در وقتی که از درباریان خود خرابی دید ، ضمن قصیدهٔ ئی شکایت نمود و از حامی بزرگ سیاسی خود شاهنشاه افغانستان التماس مددگاری نمود که یک بیت از قصیده او ثبت تاریخ میشود :

شاه تیمور که دارد سر نسبت با من زود باشد که بیاید به مددگاری ما

سیزدهم : لشکرکشی تیمور شاه بجانب کشمیر است . سردار حاجی کریمداد خان فوفلزائی که در عهد پادشاهی تیمور شاه در کابل ۱۱۶۷ -۱۱۶۹ ق) و پادشاهی هندوستان (۱۱۷۰-۱۱۷۲ ق) و پادشاهی (هرات ۱۱۷۳ -۱۱۸۶ ق) عرض بیگی حضور او بود ، در سال ۱۱۸۹ ق بفرمان اعلیحضرت تیمور شاه حاکم و مستقل الکاء کشمیر مقرر گردید . پس از فوت او پسرانش بحکومت کشمیر باقی ماندند . چون

پسرخورد کریمداد خان که آزادخان نام داشت وجوان صاحب جرأت ودلاور بود ، بفرمان تیمور شاه عهدهٔ نظامت ومستاجری خطهٔ جنت نظیر کشمیر یافت .چون جوان بی تجربه وخیلی جسور بود ،ازمردم سکهان سه هزار نفرنوکر گرفت واعلان بغاوت داد .تیمور شاه از کابل سی هزار نفر بدفع آزادخان فرستاد . چون اشکرمذکورتاب آورده نتوانست اعلیحضرت تیمور شاه خوداز کابل مع افواج شاهنشاهی بعزم کشمیر حرکت کرد . حین ورود درپشاور سردارد لاورخان اسحق زائی را مع دیگر سرداران درانی ویوسفزائی اعزام فرمود . در اثر کشش وکوشش زیاد کارطرفین بجایی نرسید تاآنکه توسط راجه رستم خسر آزادخان دستگیر وآزادخان کشته شدو سراورا بریده درپشاور بحضور تیمور شاه آوردند . واین بود خلص مطلب واما این لشکر کشی وانجام کار آزادخان دوسال رادر برگرفت وباعث برهمی نقشه های نظامی و سیاسی دولت تیمور شاهی درخصوص دیگر ولایات واقدامات گردید . وبعد ازیکطرفه شدن کار آزادخان ،اعلیحضرت تیمور شاه ، جمعه خان الکوزائی راوالی کشمیر مقرر کردو بعد ازوی میرهزارخان الکوزائی مقرر شد .

چهار دهم: لشکر کشی بطرف ایران: بعد از ایام جلوس اعلیحضرت تیمور شاه (۱۱۸۶ ق)(۱۷۷۳م) وورود بجانب کابل ولشکر کشی های پیهم بجانب پشاور وملتان وکشمیر وسند .از باعث شاهزادگان کم تجربهٔ دودمان افشار وبعض سران جاه طلب دیار مشهد و نیشاپور و طبس وغیره حرکات نامطلوبی بظهور پیوست که بالاخرتیمور شاه در رأس شصت هزار عسکر عزم سفر هرات و مشهدرانمود ومطابق دفعات عهد اعلیحضرت احمد شاه دردران موفقانه انجام داد که تفصیل این لشکر کشی درتاریخ زندگانی تیمور شاه طبع سال ۱۳۴۶ ش مندرج است وتکرار آن ازپیمانه این صفحات بیرون است چون تیمور شاه در حق شاهرخشاه پادشاه ایران لطف زیاد مبذول نمود . شاهرخشاه دختر یزدان بخش میرزا پسر خودرا مانند گوهر شاد دخترخود در اردو گاه بخدمت تیمورشاه بجهت علامت دوستي و اخلاص و اطاعت فرستاد .و

لشکر کشی تیمور شاه بطرف ایران خیلی عادلانه و مصلحانه و مراعات کارانه انجام یافت که حتی مورخین انگلیسی توصیف کرده اند. و سرحدات غربی قلمرو تیمور شاهی رود تزوین و قصبه لار و پل ابریشم و بندر لوت کمافی السابق تعیین گردید.

پانزدهم: لشکر کشی بطرف نیشاپور است که در سنه (۱۲۰۱ ق) (۱۷۸۷ م) پسر عباسقلی خان بیات والی نیشاپور به پیروی دیگر سرکشان آن اوطان قصد خودسری نمود و بدفع او لشکر فرستاده شد و در اخیر که مغلوب گردید، خدیجه سلطان خواهر خود را بهمراه نقود بیشمار و اجناس بسیار از زر و زیور و تحفه های شاهوار با هودج زرنگار و اسپان صبار فتار و یک دسته ملازمان سپرد معتمدان خاص شاهنشاه افغانستان نمود. تیمور شاه باین لحاظ که در صورت اباورزیدن مورد طعن طایفهٔ افغان واقع میگردد، ناچار پیشنهاد او را بفتوای سرداران قبائل افغان منظور فرمود و مراسم نکاح بجا آورد و یکی از نشانه های فتح و ظفر افغان در تاریخ بیادگار گذاشت. تاریخ عقد نکاح روز چهار شنبه اول حمل مطابق غرهٔ جمادی الاول سنه ۱۲۰۱ هجری قمری است. مهر عروس مبلغ سی هزار تومان نقره ئی تبریزی معادل ششصد هزار روپه نقره تعین گردید. خطبهٔ نکاح بقلم عبد الهادی منشی باشی به سه زبان عربی دری ـ ترکی به نثر و نظم نوشته شد و نقل این کابین نامه در صفحه (۲۶۸) تاریخ تیمور شاهی طبع سال ۱۳۴۶ ش مندرج است. تاریخ آغاز لشکر کشی تیمور شاه از کابل بطرف ایران به حساب ابجد از جمله های (سلطان معظم) (تکان دهندهٔ شرقیان) (ذوالقرنین کابل) برمی آید وحاصل هر یک جملهٔ مذکور ۱۲۰۰ قمری است.

شانزدهم: لشکر کشی تیمور شاه از کابل بطرف سرحد شمال افغانستان است.

در سنه ۱۲۰۳ ق شاه مراد امیر مملکت بخارا بطرف شهر مرو که از شهرهای افغانستان است تاخت و تاراج نمود و سی هزار مردم آنجا را کوچ داده بطرف بخارا برد و تجاوزات دیگر نیز نمود و به وصایای تیمور شاه گوش نداد. تیمور شاه در اواخر ماه مبارک رمضان ۱۲۰۳ ق

(۱۷۹۰ م) عزم سفر ولایات شمال افغانستان نمود و بروز چهارم ماه شوال مطابق اول حمل ایت ئیل شمسی در رأس یک لک فوج حرکت کرد و بماه ذیجة الحرام وارد آقچه گردید و تاختم ماه محرم ۱۲۰۵ ق (اکوبر ۱۷۹۰ م در آقچه توقف داشت. شاه مراد بی بقصد جنگ ومقابله پنجاه هزار سوار ازبک و ترکمان را از بخارا باینطرف رود جیحون سوق داد وروزی شاه مراد سی هزار عسکر مسلح منتخب کرده در تحت بیرق عمرقوش بیگی برادر خود و بیست هزار دیگر به اختیار علی ویروی یک تن از افسران بزرگ نظامی خود گماشت. ودر اثناء شکست وگریز شش هزار نفر بخارا کشته شد و از لشکر تیمورشاهی نیز عدهٔ مقتول و مجروح شدند. بالاخره امیر بخارا بصورت قطع تسلیم وعهد نامه نوشت که بعد ازین متجاوز بخاک افغانستان نشود. و این فتح یکی از مشهورترین فتوحات تیمورشاهی است که در اینجا محض شمهٔ آن نگاشته شد و تفصیل آن در صفحات ۲۷۱ تا ۲۷۸ تاریخ تیمور شاهی طبع سال ۱۳۴۶ ش مندرج است.

اعلیحضرت تیمورشاه بعد آن فتح بزرگ بتاریخ ماه رجب سنه ۱۲۰۵ ق وارد کابل گردید.

هفدهم: فرستادن لشکر عقب ارسلاخان است که راه خیبر را می گرفت ومضر حال عموم راهروان و تاجران شده بود واخیراً در اثر حکم اکید تیمور شاه بدست آمد و در پشاور اعدام گردید.

هژدهم: لشکر فرستادن عقب فتح خان یوسفزائی است. مذکور زمیندار ورئیس مظفرآباد ومربوطات آن و مستحفظ راه کشمیر ودر اوقات بغاوت آزادخان از احکام تیمور شاهی سر کشیده عوائد ایالات مظفرآباد را شخصاً متصرف شده بود واخیراً بدست آمد وبامر تیمورشاه در پشاور اعدام گردید.

عظمت وقدرت نظامی وسیاسی اعلیحضرت تیمورشاه در دران خیلی زیاد است وباین اختصارات نباید اکتفا کرد. ومحققان که آرزوی مطالعات دقیق داشته باشند بتاریخ زندگانی تیمورشاه طبع سال ۱۳۴۶ ش وتاریخ زندگانی احمدشاه غازی که اکنون تحت

طبع و بزودترین فرصت انتشار خواهد یافت مراجعه نمایند . و اسناد و مآخذ بسیار معتبر ثابت میکنند که تیمور شاه از رود قزوین اصفهان تا بحر اعظم و از رود جیحون تا بحر عمان را در تصرف داشته و شاهنشاه نافذالاحکام بوده است و معدن فیروزهٔ نیشاپور و معدن الماس حیدرآباد دکن در تصرف دولت تیمور شاه بود .

یکی از مهمترین خدمات نظامی و سیاسی تیمور شاه این است که شاه‌زمان منورترین پسر خود را به ولیعهدی سلطنت افغانستان تعیین فرمود . و الحق که بعد از احمدشاه و تیمور شاه ، زمانشاه در تاریخ عسکری و سیاسی افغانستان مرتبهٔ خاص دارد . و شاه‌شجاع از زمانشاه جوان فاضلتر و منورتر بوده است ، اما تصادفات روزگار بنا کامی آن دو شهریار تمام کرد .

وفات تیمورشاه

اعلیحضرت تیمور شاه در دوران بتاریخ شب یکشنبه هفتم ماه شوال المکرم سنه ۱۲۰۷ ق مطابق اود ئیل شمسی ، یعنی چهار روز بعد عید سعید فطر در شهر کابل مقر سلطنت آن شاهنشاه ترک عالم فانی نمود . و فردای آن جنازهٔ شاهنشاه با تشریفات خیلی شاندار از بالاحصار برداشته شده بعد اداء نماز در محل عیدگاه در صفهٔ باغ شاه کابل بخاک سپرده شد . و از وفات اعلیحضرت تیمور شاه پسر نامور آن شاهنشاه بر تخت سلطنت شاهنشاهی موروث جلوس نمود ور باعی آتی تاریخ فوت تیمور شاه و جلوس زمانشاه است :

دو نقش چه دلخواه و چه جانکاه نشست
خورشید برآمد از افق ماه نشست
از گردش مهر و ماه تیمور زتخت
برخاسته نواب زمانشاه نشست

۱۲۰۷ ق

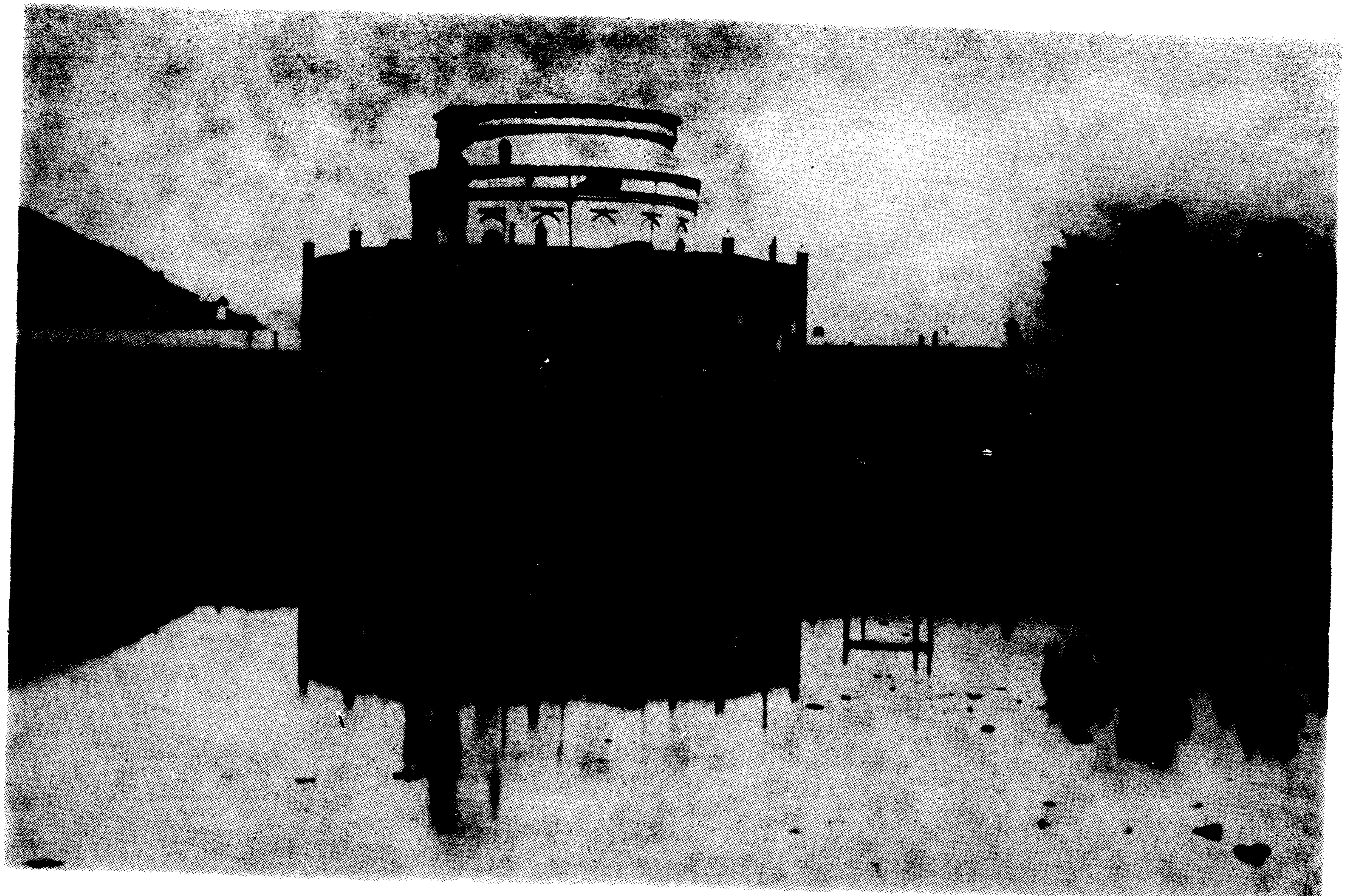
اعلیحضرت تیمور شاه در موسم تابستان اغلب به شهر و نواحی کابل و در فصل زمستان در شهر پشاور می گذرانید و از ممالک امپراتوری

خودوارسی میفرمود وگاه‌گاه درایام زمستان در قندهار می‌بود. در سال اخیرچون اعلیحضرت موصوف در شهر پشاور نزول اجلال داشت، اکثر شاهزادگان که هنوز درحال صغارت سن بودند، همرکاب داشت. وشاهزاده شاه زمان ولیعهد درکابل اقامت داشت. ناگاه مزاج اعلیحضرت ازباعث انهماك درماکولات بمرض مراق گرفتار وازحد اعتدال منحرف گشت. و نظر به‌عشق و علاقهٔ خاصی که به شهرشهیرکابل مرکزسلطنت امپراتوری‌خودش داشت قصد بازگشت بطرف‌کابل نمود وازپشاور باتن تب‌دار به‌چهارباغ جلال‌آباد دو سه‌روز اقامت نمود ووقتی که وارد کابل شد مرض مراق شدت کرد وروز بروزحال شاهنشاه دگرگون گردید و بعمرچهل‌و هشت سالگی ازین جهان فانی بعالم جاودانی شتافت واولین فرد است از طایفهٔ افغان که طول عمررا به‌سلطنت وفرمانفرمایی‌گذشتانده است.

مراق — بکسرمیم وتشدید قاف، در اصل نام پردهٔ غشائیست که زیرجلد محسوس‌شکم است. وزیرآن صفاق وزیرآن پردهٔ ثرب است که برمعده‌وجگر وطحال‌وامعا محیط است. چون‌مادهٔ سودادر معده‌یاطحال‌وغیره جمع شود، نفخ در پردهٔ‌مراق واجب میکند. پس انجره‌ازآن‌مادهٔ سوداوی تصاعد کرده بدماغ رسیده باعث اختلال حواس‌وخیالات فاسده‌میشود وبعضاً این‌مرض راما لیخولیای مراقی‌هم مینامند. واز اصطلاحات معروف‌علم طب است.

و اینکه بعض مورخین اجنبی گمان کرده اند که اعلیحضرت تیمورشاه بتوسط زهر فوت‌شده این‌حدس وقیاس محض‌غلط است. و تیمورشاه باآن‌طبع سخن آفرینی که‌داشته‌است چون‌عمر بوی وفا نکرده وهم‌اینکه‌قسمت زیاداوقات عمراو به‌سفرها و‌محاربات وخبرگیری احوال ممالك ومهمات سلطنت شاهنشاهی سپری‌شده فرصت مطالعه کردن‌وفکر کردن بامور شعر وادب‌نداشته ودر بعضی لحظات‌فراغت فقط‌همان قدر موفق‌شده است که‌یك یاچند بیت بگوید. واما از سراسر اشعارش همین معلوم میشود که‌قول شاهنشاه‌فاتح است‌واما بطور یقین بمقام‌فقرسروکار داردوابیات عارفانه‌وعاشقانه ازکمال عجز وتسلیم او بدرگاه شاهنشاه‌حقیقی نمایندگی میکند.

92a



منظرهٔ آرامگاه تیمور شاه دردران شاعر و شهر یار که‌در سنه ۱۳۱۲ ش از سمت جنوب آن عکس برداری شده‌است . تالاب باغ عمومی کابل دران منعکس دیده میشود ،

انجمن حضور

اعلیحضرت تیمورشاه، در سایه تربیت پدر، از بدو دورهٔ شباب و از سنه ۱۱۶۷ ق که بحکومت وفرمانروائی افغانستان کنونی و مستملکات شرقی آن اقتدار کامل یافت، بتأسیس وتشکیل انجمن حضور فرمان داد، زیرا که اعضاء دولت آن چند تن اشخاص خیلی بزرگ بودند. واین انجمن سواء انجمن حضور اعلیحضرت احمد شاه در دران است، انجمن حضور معنی و مفهوم معادل به دار العلوم. پښتوټولنه، انجمن ادبی، انجمن تاریخ و مرکز تحقیقات اسلامی را داشت. در انجمن حضور درسفروحضر بزرگترین علماء وشعراء وحکماء وارباب تنجیم وهیأت اصطرلاب ومساحت عضویت میداشتند ودر اوقات سیرو سفر علماء، شعراء، فضلاء اطراف ممالک محروسهٔ امپراتوری افغانی نیز شرف شمولیت پیدا میکردند بلکه اغلب از فاصله های بعید استحضار می یافتند. در اوقات گشت وگذار تمام علماء وفضلاء انجمن حضور همرکاب می بودند وجمیع امور علمی عدلی، قضائی، حسابی، بمشورت وفتوا واستصواب آن دسته افاضل عصر صورت اتمام میگرفت و عالمترین و فاضلترین رجال عهد در دیوان اعلی (دبیرستان شاهنشاهی) بنامها والقاب مشخص وممتاز از قبیل، اقضی القضات، شیخ الاسلام، خانعلوم، ملاباشی مدرس باشی ـ مراتب بزرگ شرعیه میداشتند. ودستهٔ نویسندگان بارز بنامهای: زبده نویس، منشی باشی، حضورنویس، سررشته دار انشاء، سرکار مراسلات، وقائع نگار، روزنامچه نویس، اوراجه نویس وقائع خوان، داروغهٔ اخبار، رکیب دار، مراتب خدمات قلمی بجا می آوردند وعدهٔ زیاد محررین و دبیرهای دانشمند درتحت اثر ایشان کار میکردند. وجمیع مسائل مالی وحسابی وعسکری مربوط مستوفیان ولشکرنویسان وعمال وضباط دیوانی بود. وآن همه رجال ازصاحبان فضل ودانش و درفنون خوشنویسی وعبارت آرائی وعلم حساب وتاریخ وتذهیب ونقاشی ومساحت ومعلومات عسکری وجغرافی وحتی مهندسی وکانشناسی وطب یونانی، درهریکی ازآن رشته ها

اختصاص و قابلیت بدرجۀ مطلوب میداشتند . واز روی نقوش مهرها در اوراق و ثائق شرعی و فرمانها دریافتیم که بسی اشخاص ورزیده ولائق بمرور چهل سال وپنجاه سال دوام خدمت نموده اند . واین نه از لحاظ قحط الرجال بلکه محض از روی لیاقت ، کفایت و صداقت می بود . تیمور شاه ، شهریار شاعر و ادیب ، در مدت پادشاهی سه گانۀ خود درهرات ، کابل ، لاهور ، یعنی در دوران هستی پدر ودر زمان سلطنت شاهنشاهی خود ، بجهة احترام علماء ، سادات و مشائخ حقوق نقدی وجنسی زیاد مقرر فرمود وحق تولیت مزارات بابرکات را نیز باهل علم و فضل تعیین نمود . بطور مثال درسنه ۱۱۹۶ ق اراضی زراعتی شهرقندهار مشهور به نهر روضه را که ملک موروث او بود ، برای خرقۀ شریفه بمهر خود و پنج برادر خود وقف نود و باختیار مولوی عبد الحق متولی گذاشت . و همچنان بسیار اراضی وباغها را برای علماء کرام که ارباب تبلیغ و تدریس بودند بجهة مصارف طلاب وقف نمود . وبرای بعضی علماء از املاک دولتی مقدار زیاد غله بجهت مصارف مدارس مقرر فرمود . وبعضی ار باب تولیت را که قدرت نویسندگی داشتند ، بجهت خدمت عامۀ مردم ، بدربار خود بوظائف انشأ و استیفاء پذیرفت چنانچه شیخ عبد اللطیف بن شیخ با باشرف بن شیخ عبد المؤمن درسنه ۱۱۷۵ ق محرر حضور ودر سنه ۱۱۸۶ ق مستوفی وتاختم عمر باین خدمت سرافراز بود . چون این مجموعۀ نفیس بتقریب سیمینار پښتو به پیشگاه قدرشناسان علم و ادب تقدیم میگردد ، لازم است که از باعث قناعت بیشتر ار باب تحقیق عین عبارات سجع مهرهای علمأ جید آنعصر درخشان را نیز از نظر بگذرانیم و بعد نقوش مهرهای نویسندگان و مختصر فهرست آثار واسماءشان را بگنجانیم تا از یکطرف حقوق معنوی رجال صاحب قلم و شمشیر محفوظ و از جانب دیگر اسناد موثقی را سپرد تاریخ مشعشع کشور نموده باشیم .

از آن روزیکه دنیا برقرار است یوسف خان غلام چار یار است

۱۱۹۳

ز لطف شه و فضل خدا داد مامور احتساب شد صاحبداد

۱۱۹۳

احتساب دین ز فیض پیر و معبود شد خادم شرع محمد عاقبت محمود شد

۱۱۹۳

یا الهی بحق بسم الله تو ببخشای گناه روح الله

۱۱۹۰

بخت و دولت چون ز تیمور شاه شد
نعمت الله خادم شرع رسول الله شد

بی تیغ تیز گردد قاضی ذبیح الله نهاده یک گردن حلم نعمت الله
سلاله حمیت الا حمد جا مم سعد الدین شد ابن صفا نا مم

۱۱۹۱

خادم بندگان نیک محضر الفقیر الحقیر میر اکبر

۱۲۰۴

در دو جهانم چه غم از دشمن است دوست محمد ز کرم با من است

۱۲۰۷

بندهٔ خاص اله، مقصود ابن جمال است خادم شرع رسول الله
عبده میر عنایت الله

۱۲۰۴

خان محمد ابن سید محمد عاشق

۱۱۹۱

مفتی شرع شریف محمد میر صالح شده از لطف احد

۱۲۰۰

المتوکل علی الله الغنی — العبد میر حاجی — ۱۲۰۰
المتوکل علی الله ، خادم شرع نبی عزت الله ـ ۱۲۰۰

چون مفوض شد به تیمور شاه شاهی از کریم قاضی اسلام شد از صدق دل عبد الرحیم

۱۱۸۷

اقضی القضات و پیش امام عسکری عهد تیمور شاه مولوی فیض الله خان برادر قاضی ادریس خان است که از سنه ۱۱۷۰ ق بصفت معلم آن پادشاه مقرر ودریک سند خطی این عبارت بنظر رسید: (سید حسین بن سعد الدین ابن استاد سلطان ابن سلطان تیمور شاه دردران، قاضی القضات آخند ملافیض الله خان دوات شاهی نسباً، و حنفی مذهباً و قادری مشرباً و زبیری مسلکاً) . در ماه رجب سنه ۱۱۹۶ ق در متن فرمان وقف نامهٔ نهر احمد شاهی با لقاب (عالیجاه رفیع جایگاه فضلیت و کمالات پناه افادت دستگاه علامی فهامی اعلم العلماء و افضل الفضلاء مقرب الحضرت الخاقانیه اقضی القضات ملافیض الله پیشنماز سرکار خاصهٔ شریفه وقاضی عساکر نصرت مآثر) یاد شده است . و مقصد آنست که علما موصوف برعلاوهٔ مناصب قضا وافتا و ریاست محاکم شرعیه، از اصحاب انجمن حضور نیز بوده در محافل علمی و ادبی حضور شاهنشاه و ظائف تألیف و تصنیف

و استکتاب وتصحیح و مقابلهٔ متون نیز بدوش داشتند . حکماء بزرگ وقت نیز شامل انجمن حضور واز جمله معالج خان و ملا علی خان و ملا لعل محمد خان قرب زیاد داشتند و اعلیحضرت تیمور شاه بآنها القاب بخشید چنانچه در سنه ۱۱۹۳ ق در وقتی که برای ملا علی خان حکیم خطاب عبد الشافی خان داد، حکیم موصوف مهر خود را باین عبارت آراست :

زتو خواهم شفاء خاق کافی   زشاهم چون شد خطابم عبد شافی

۱۱۹۳

و قبل از ان بعبارت (هو العلی الحکیم) مهر میکر دو سنه مهر او ۱۱۸۷ نقر شده بود . تیمور شاه و وزراء عالم و فاضل آن در صفات شاعری— شعر شناسی و شاعر پروری آنقدر بلند آوازه و محبوب قاطبهٔ دانشوران گشتند که عموم شاعران قلمرو امپراتوری افغانی در دواوین اشعار و رسائل مصنفهٔ خود قصیده های مدحیه وقطعات اهدائیه در توصیف جمال و جلال عصر شاهنشاهی افغانی میگفتند واین عنعنهٔ ادبی رادر تصانیف خود حتماً حفظ ورعایت میکردند که ما از بسیار آن فقط چند مثال مختصر و بعضی نمونه های کلام سخن گویان آن عصر را از نظر

ارباب سخن میگذرانیم: رحمت داوی در تاریخ فوت اعلیحضرت احمد شاه کبیر و جلوس اعلیحضرت تیمورشاه قطعهٔ نظمی دارد که ده بیت آنرا درج میکنیم :

د احمد پادشاه له حاله	لړ کلام کړم تـرد امیان
پاس پرتخت دشاهی کښیناست	و یله جمع کـړ سا مـان
په پوره اوه ویشت کاله	د احـمد وه بنه دو ران
دی ساکن پر قند هاروه	در دئی ور غی پـر ځـان
له فانی دنیا یی را کښیه	د احمد پـا دشاه عـنان
بنا یسته عادل پاد شاه و	رب د کـه جنت مکـا ن
د احمد نور الا بصاردی	تیـمو ر شـاه در د ر ا ن
پرتخت ناست دی پادشاهی که	باندی پنهٔوی امیران
رب دی عدل انصـاف ور کـه	داد عا کړم هر زمان

در وقتی که اعلیحضرت تیمور شاه ، جمعه‌خان الکوزائی راسردارخطهٔ کشمیر مقرر فرمود ، رحمت داوی بهمراه سردار مذکور ازقندهار به کشمیر رفت . و طوریکه قبلا گفتیم دربار تمام والیان عهد مدوزائی دارای انجمن حضور ، مرجع علماء و فضلاء و فقهأ بلاد و ولایات می بود . رحمت داوی تا سنه ۱۲۱۰ ق بطوری که آثار او شهادت میدهد ، درخطهٔ کشمیر میگذرانید ودر عهد تیمورشاه این بیت ها را گفته است :

که جمعه خوش د کشمیر په سرداری دی
زه رحمت خوښ دخپل یار په خاکساری یم

جای دیگر گوید :

سرو مال می د کشمیر سیه چشمو لوټ کړ
خوك می نه پوښتی پرخه وی گریانی ده
چه په داد د مظلومانو نه رسیږی
د تیمور پادشاه عجب سلطانی ده

طالب رشید بن ملالعل بیگ نوادهٔ آخند عطیفه ساکن اریوب ولسوالی ځاځی ولایت پکتیا از شعراء معاصر اعلیحضرت تیمو رشاه و

همدران عهد داستان گل وصنوبررا ازدری به نظم پښتو درآورده و درسنه ۱۱۹۳ ق در ایامی که موکب شاه شاه موصوف بعد ملاحظهٔ امور ممالک هند- سند- پنجاب و کشمیر ازراه اریوب ولایات پکتیا عبور میفرمود کتاب مذکور رامنظوم نمود و این ابیات را باعث زینت وعلامت تاریخ گردانید :

چه پښتو گل صنوبر شوه — په سینه کښې مقرر شوه
پادشاهي د تیمور شاه وه — چه پښتو همدا انشاء وه
په اریوب چه تیر یدنه — په هغه کال پښتو کیدنه

د حضرت وزر سل کاله
خلور نوی ور باندې لاله

۱۱۹۳

چون تیمور شاه اساساً دوستدار وجلیس اهل فضل ودانش وذوق وشوق شدید بفراگرفتن علوم تاریخ وادبیات داشت درمحفل نکاح او نیز محفل ادبی منعقد میگردید وروشن ترین وثیقه ئی که دراین خصوص در دست است ازنظر میگذرانیم : بتاریخ (۱۲) رجب سنه ۱۱۷۹ ق در روز نکاح او ، اعلیحضرت احمد شاه دران ساعت بعد مراسم نکاح محفل ادبی منعقد فرمود و بقول منشی مجلس نویس آنوقت (با فضلای حق شناس وعلمای معرفت اساس طرح صحبت علمی انداختند ، بسا مطولات کافیهٔ حقانیت ومختصرات وافیهٔ وحدانیت در مجلس قدس بطراز توضیح وتلویح رسید وازآن روضة الصفا ، نفخات الانس بمشام حقیقت ابتسام اهل معنی و کلام وزیده ، عیار دانش گرفته شدو بهارستان خرم و شگفته) .

اسمعیل الحسینی الجامی در سنه ۱۱۸٦ ق در وصف تیمور شاه شاعر وادیب و عسکر در قندهار گفته است :

پادشاه بحرو بر لشکرکش ایران و هند
طالع واقبال ودولت ازجبینش آشکار
درة التاج خلافت ظل حق تیمور شاه
معدن جود وسخاوت صاحب حلم ووقار

از سخا و بذل و جودش میشود حاتم خجل
میگریزد از نهیب صولتش اسفندیار

پادشاهی مثل او هرگز نیامد درجهان
فتح شد از تیغ تیزش کشور ایران دیار

اسمعیل الحسینی پسر محمود الحسینی و پدر ابوالقاسم الحسینی است که هر سه نفر یکی بعد دیگر از عهد احمد شاه تا عهد شاه شجاع از شعراء و نویسندگان بارزدربار و از اعضأ انجمن حضور بوده اند.

در نسخهٔ خطی هفت کوکب این عبارت بنظر رسید: (تمام شد نسخهٔ هفت کوکب در دارالسلطنهٔ کابل درروز دوشنبه بتاریخ هفدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۰۵ ق درعهد پادشاه دردران تیمورشاه پادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه. نوشتهٔ فقیرالحقیر نظام الدین از کمترین کمینه شاگردان خلیفه میرمودود که معلم گل محمدخان بابری امین الملک شهریار سرکارخاصهٔ شریفه است).

میان نورمحمد مناره از علمأ بزرگ وسجع مهرش درعهد تیمورشاه ازینقرار بوده است:

مرا هادی است نقشبند ولی — زنور محمد جهان شد جلی

۱۱۹۱ ق

مولوی محمد اسمعیل بامیزیی و مولوی احمدخان اقصی القضاب هرات و مولوی عبدالله کاکر و پسرش ملا محمود و نیز ملا بابر کاکری مدرس و خدابخش ملا باشی و ملا نصرالله امین محکمهٔ قندهار و ملا الیاس و ملا پیرمحمد کاکر و ملادوست محمد ترینی و ملا محمد عزیز ترینی از سرآمد علمأو فضلاعهد تیمور شاهی درزبان

پښتو و دری گذشته اند و هریک قدرت ترجمه و تالیف و تدریس درعلوم عربی داشته اند و نامهای شان درفرمانهای تیمور شاهی ثبت افتاده و از اعضای انجمن های علمی و ادبی شناخته میشدند. و درقبالهٔ مورخ رجب سنه ۱۱۹۳ ق در پهلوی مهر ملا بابر کاکری عبارت (عالیحضرت فضائل مآب و کمالات پناه ملا بابر مدرس) نوشته شده و این بود مختصر معلومات درخصوص چندتن علما و ادبا و ارباب تدریس و حال بطور

خاص از شعراء انجمن حضور تیمور شاه و محافل حضور شاهزادگان
او در مراکز ولایات بزرگ و معروف حرف میزنیم : شاعران مشهور عهد
تیمور شاهی شامل دو دسته اند : یکی آنکه از نظر رتبه عسکریت و
خدمات بزرگ قومی ملی اجتماعی و نفوذ و قدرت سیاسی مشهور
و معروف اند . ودیگر آنکه از لحاظ قدرت کلام شاعر بزرگ و ممتاز
در عهد خود شناخته شده اند :

و لهذا آنکه با همه کثرت گرفتاری مداوم مهمات دولتی و عسکری
کمتر فرصت شعر و شاعری یافته

و در سال فقط چند پارچه شعر پښتو و دری گفته است کم آنرا کلان
دانسته و اقوال او را از شاعرانی که همیشه وقت فراغت تحقیق و مطالعه
و مشاعره داشته اند ، ترجیح میدهیم ، زیرا که آنها جماعت معنی رسیدگان
تسخیر دل بیک نکته آشنا مینمودند و بیک بیت شور انگیز حماسی افغانی
عالمی را بوجد و جوش غزو جهادی آوردند و چون فرصت کم است از
شاعران آنعهد فقط نام می بریم :

احمد شاه ، عبدالله ، علم ، سعادت ، افغان ، عاجز ، عشرت ، محمود
الحسینی ، اسمعیل الحسینی ، هارون ، واقف ، آشفته ، شاه نیاز احمد بریلی
مظهر جان جانان ، پیر محمد کاکړ ، رحمت داوی ، طالب رشید ، حیرت
رفیق ، شهاب ، فروغی ، صباحی ، شکیبا ، عطار درقم ، صیدی ، قربت
رضاء ، احمد ، شجاع ، نادر ، میرزاخان ، عمر ، دلسوز ، قلندر ، جائز
هاشم خان (منشی الشانی) حضرت حاج محمد صفی الله مجددی ، حضرت
حاج فضل الله مجددی ، منشی عبدالرحمن بدخشی منشی عندلیب بدخشی .
شهاب در مرثیه تیمور شاه شاهنشاه شاعر نواز گفته است :

شب سیه پوشید و دامان شفق شد پر زخون

زین شبیخونی که بر شاهنشهٔ اعظم زدی
آسمان هر شام بر خاك افگند زرین کلاه

در عزای خسرو عالی مکان تیمور شاه
فروغی از شاهزادگان صفوی در وصف تیمور شاه گفته است :

در روز رزم هر که فدای تو ساخت جان
دائم غریق رحمت آمرزگار باد
یارب سما لک توز حسن سلوک تو
پیوسته چون محاسن تو بی شمار باد
یارب بنای دولت تو در جهان مدام
همچو بنای همت تو استوار باد

مؤلف عقد ثریا نوشته است: میر عبدالهادی منشی باشی و الله ویردی شاملو به نقل گرفتن غزلیات واقف مامور شدند و هریک نقل دیوان واقف را باخود با فتانستان بردند. مؤلف مذکور تذکرهٔ شعراء را درعهد تیموز شا درسنه۱۱۹۹ ق در دهلی نوشته است. میرزا محمدرضاء برنا بادی نوشته است: رحمت الله خان وزیراعظم که مرد با فضل و با کمال بود شعر خودرا بواسطه خان ملا که سرآمد فضلای هرات بود بحضور وزیراعظم رسانیدم و از قطعهٔ نظم رضاء این بیت مطابق رضاء خاطر وقابل درج تاریخ است:

که از غیب این ندا آمد بگوشم
رضاء لاتقنطوا من رحمت الله

هارون خان بارکزائی از شعراء عهد تیمور شاه اشعار لطیف دارد و چند بیت او را درج میکنیم:

دلم بگرفته هارون بس بملک قندهار از غم
نسیم نوبهار کابل و کشمیر می آید
لب بسته ام ز افغان از بیم آن ستمگر
هارون اگرچه هستم از نسل خاص افغان
گرتو از هارون نشان و نسل می جویی بیا
آن گل بیخار از گلدستهٔ افغان بود
گر کند هارون گهی یاد گر شکک
نیست عیب ایدوستان حب الوطن

عمر خان درانی شاعر معاصر تیمور شاه گفته است:

الهی ساکن این ملکم نمیخواهم از فضلت
که داری از بلا ایمن سراسر ملک کابل

گرمی ملک پشاور عمر از حد بگذشت

کیست آنکس که دگرر وی بکابل نکند

در وصف لعل محمد عاجز از شعراء و حکماء دربار تیمور شاه گفته است :

طبع عالی در جهان بسیار دارند اهل شعر

همچو عاجز بذله گو عمرز جائی برنخاست

و بجواب عیدی ولد مراد غزنوی از شعرا عهد تیمور شاه گفته است .

عمر جواب ضرع عید یست آنکه گفت

نا قا بلان چه طعنه به استاد می کنند

و این بود شمه ئی از اقوال بعض شعراء عهد تیمور شاه که بطریق مثال آورده شد و تفصیل مباحث در تاریخ تیمور شاهی طبع سال ۱۳۴۶ ش مندرج است وحال می پردازیم به مختصر فهرست اسماء ارباب قلم و ادارات عهد تیمور شاه که از سنه ۱۱۶۷ تا سنه ۱۲۰۷ ق در مرور چهل سال با آن شهریار دانش شعار همفکر و همکار بوده اند :

۱ سردار عبدالله خان دیوان بیگی و کیل الدوله موسس بنیان سلطنت احمدشاه وتیمور شاه)

۲ -خان جان خان سردار هندوستان -وزیر تیمور شاه

۳-سردار کریمداد خان عرض بیگی حضور تیمور شاه

۴ -سردار مراد خان جارچی باشی - - .

۵ - عبدالرسول خان قللراقاسی - -

۶ -سردار قلندر خان (سفیر) سرکار بلوکات و ممیزاملاک وو قتی والی دار السلطنه کابل .

۷ -مرتضی خان (بن اختیار خان) مهردار حضور

۸ - میر عبدالهادی خان منشی باشی

۹ - محمود الحینی مجلس نویس و منشی تاریخ

۱۰ اسمعیل الحینی منشی

۱۱ - میر محمد علی منشی (ملقب به کفایت خانم (خانه زادخان)

۱۲ -محمد شریف منشی

۱۳ - گل محمد خان امین الملک

۱۴ـ رحیمداد خان نویسنده (لشکر نویس)
۱۵ـ محمد بهادر خان نویسنده (لشکر نویس)
۱۶ نور محمدخان نویسنده
۱۷ـ عبدالرحیم‌خان ابن علی‌رضاء نویسنده
۱۸ علی‌رضاء موسوی ـ مستوفی ـ
۱۹ ـ عبداللطیف الجامی مستوفی
۲۰ـ محمد عباس ابن‌محمد هاشم ، نویسنده
۲۱ـ حاجی رحیمداد نویسنده
۲۲ـ محمد بن فتح الله ، نویسنده
۲۳ محمد کاظم برنابادی منشی دربار هرات
۲۴ـ محمد سعید خان نویسنده
۲۵ـ حفیظ الله‌خان نویسنده
۲۶ ـ مستفید خان نویسنده
۲۷ـ مسرت‌خان نویسنده
۲۸ ـ محمد هاشم خان‌نویسنده
۲۹ ـ محمد اکبر خان نویسنده
۳۰ ـ محمد قاسم‌خان نویسنده
۳۱ ـ غلام‌جیلانی خان سرکار نظام بلوکات ـ نویسنده
۳۲ مددخان نویسنده
۳۳ـ خلیل‌الله ابن علی‌رضا نویسنده
۳۴ـ عایشه بنت یعقوب علی‌خان

در اسناد عهد احدشاه و تیمور شاه عبارت (انجمن معارف ظهور) و (محفل حضور) نیز بنظر رسیده و از علماء عهد آن دو شهریار ملاجلال درانی و حاجی محراب نورزائی درانی و بستان خان مستوفی الممالک و اسلام‌خان روزنامچه نویس حضور احمدشاه بزرگ و میرزا سعادت خان منشی ـ خرم‌خان (خرم) رکیب دار ، متصدی دفتر کتابی و آرشیف سیار از فضلاء و دانشوران و دقیقه سنجان بوده اند . و همچنان شاه بیگ خان و خلیفه خان و یوسف خان و اسدالله و الهیار خان و انزله

خان از جمله رجال قلم و شمشیر و اداره گذشته اند و هریک در دیار افغانستان مرجع علماء و ادباء ، بوده اند. وآن دسته رجال عموما از کار پردازان بزرگ و متوسط دولت و دارای قدرت انشاء و بعضا شاعر هردو زبان پښتو و دری و افراد محاسب ـ عسکر و سیاست مدار و متصدی ادارات عسکری و ملکی دیوان اعلی بوده اند در عهد زندگانی تیمور شاه (۱۱۶۰ - ۱۲۰۷ ق) فن نویسندگی و انشاء پردازی و شعرو ادب زبان پښتو و دری خیلی مترقی، وذوق انشاء پردازی و عبارت آرائی مطابق ادوار باستانی افغانی یکی از صفات برگزیدهٔ مقربان دربار و ازخصایص پسندیدهٔ احکام فرمایان افغان بود، و اسناد ثابت میکند که برعلاوهٔ امتیازات صفت شمشیر ، از داشتن قدرت ادبی و عبارت آرائی و استدراك مطالب و مواد مهم نیز بی نیاز بودند و برای اثبات این حقیقت شواهد مثبت خیلی زیاد ما فده که با ارائه آثار و دلائل روشن خوانندهٔ تاریخ را از هرنگاه میتوان قانع ساخت، ادباء و نویسندگان عهد درانی، در زبان پښتو تابع لهجهٔ خاص قندهار و در زبان دری عموماً مؤید سبک خاص دیار قندهار ، کابل ، هرات ، بلخ بودند امازبان محاوره و تحریر ایشان از اساس قندهار و کابل برون نبود، چه با این حقیقت همه کس اعتراف دارد که پښتوی قندهار و دری کابل به هیچ یک لهجه و آهنگ دیگر آمیخته نیست و استقلال کامل ادبی دارد اما از باعث استحضار منشیان و شاعران ولایات مختلف قلمرو امپراتوری افغانی در قندهار و کابل اندك تفاوت ها در طرز روش و اسلوب جمله بندی و عبارت موجود بوده که علائم آنرا از خلال صفحات دریافته میتوانیم چنانچه شیوه های مختلف خطاطی و نقاشی نیز ثابت میکند در اعیان خود نویسنده و انشاء پرداز بودند و نامه ها و مکاتیب خاص را بقلم خود تسوید و یا مطالب را به منشی باشی میفرمودند .

و اینکه بعض مخالفین گمان کرده اند آثار نثر آن عهد عموماً ریختهٔ قلم منشیان است این حدس را جز خیال فاسد نمی توان دانست ، چه هر فرد عالم و ادیب میداند که در هر لسان نثر نسبت به نظم خیلی آسان است و چون شرحی را در صفحات ۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷ تاریخ تیمور شاهی طبع سال ۱۳۳۶ ش

نگاشته ام تکرار آنرا در اینجا لازم نمی بینم ودر خصوص استعداد ادبی درانی ها همین بس است که تیمور شاه خود فرموده است (خدای بزرگ از ازل بقدر استعداد ظرفیت هر شخص فیض عطاء میفرماید) واز کلامش پیدا است که مرد سحرخیز گدای درگاه کریم کارساز، خاك نشین در کعبۀ دل و قانع بفرش بوریا وغزل سرای شعر فهم شیرین سخن و دارای درك معانی و قائل و شاکر بفیض استعداد ازلی بوده و تعلیم گرفتن از مردم دانا را برخود شعار آدمیت کامل دانسته و توصیه نموده است که بوقت جوانی از پیران خردمند مدد بخواهند یعنی مشورت بگیرید و بصلاح و مصلحت کهن سالان عمل نمائید وخود فرموده:

مدد بوقت جوانی طلب کن از پیران — که کار همت شمشیر را عصا نکند

تیمور شاه جوان فقیر و پسر فقیر و از سلالۀ فقراء و همنشین فقراء است و داستانهایی که بجامانده دلالت برفقر آن سلسله مینماید، و در این شکی نیست که بسی تاجداران اسلام دارای مشرب فقر از جهان گذشته اند و این صفات در کشور عزیز افغانی ما از بدو ظهور اشعۀ فروزندۀ انوار دین مقدس محمدی (ص) سرچشمه و اساس گرفته و در سرزمین مقدس قندهار از قیس (عبد الرشید) و ابدال با ولادش تا تیمور شاه رسیده و از و با حفادش اثرات همین جهت است که سلاله های درانی تا کنون میگویند ما هم فقیر هستیم و هم شاهزاده یعنی بعید ان رضاء الهی تسلیم و بعالم استغنا و همت و قناعت و حفظ عزت نفس با وصف بوریه نشینی مانند یك پادشاهزاده مستغنی از وضع ذلت نفس چه بزرگان و پیشروان این قبیله قوت مند راه جهاد اسلامی و استقلال ملی همیشه سروکار بآن جهان دگر داشته و بهمراه تاج مکلل سر تسلیم ببارگاه رضاء الهی میگذاشتند و ابیاتی که در این مجموعه دیده میشود خوانندهرا بسوی حقیقت احوال آن همه رجال میکشاند ویقین کامل ازینجا حاصل میگردد که اگرآن قدرت و نفوذ روحی و معنوی از لحاظ تقوی و برکت سحرخیزی و خدا شناسی همراه نمی بود قدرت وتوان فانی مادی و ظاهری هرگز ممکن نبود که جمیع خلائق در هفتاد و دو شهر و قصبه تسلیم و مطیع حکم یك بندۀ خاکی گردند چه نه تنها عامة الناس بلکه عموم علماء فحول و روحانیون صاحبان مسند ارشاد و طریقت

اعتقاد باطنی داشتند و سبب این بود که فرمانروایان افغان مسند سلطنت را جزمسند فقر نمی پنداشتند و احمد شاه بزرگ در مکتوب خود به جناب میان فقیرالله شکارپوری نوشته است که میان ما و فقرا هیچ پردهٔ حائل نیست یعنی ما و شما همه فقرا هستیم و چون تیمور شاه در همه اوصاف شاگرد و پیرو معتقد فکر و عمل پدر خود است این اقوال احمد شاه را که سند آن فرزند فرزانه است نقل میگیریم: (آفریدگارا! من از گناهان و کردار بد خویش بس خجلم و از تو التجاء دارم که از رحمت بی پایان تو هیچکس نومید نگشته است

خداوندا! اندازهٔ رحمت و رأفت ترا پایان نیست و گناهان من بی پایان و بی حساب اند. بر بی اعتدالی هایم هرگاه نظر میکنم، هر چند کوشش نمایم از ترغیب نفس و شیطان نمی توانم رست و اگر دل از گناهان پاك داشتن ممکن بودی

چشمان را از گناهان حفظ داشتن ناممکن میدانم و رحمت و اعانت میخواهم). تیمور شاه بعین این ابراز عقیدت پاك گفته است:

تیمور گر چه شاه جهان است ای خدا
لیکن ز صدق دل بدو عالم گدای تست

* * *

گرچه شاهم در جهان تیمور لیکن چون گدا
رو بدرگاه تو دارم ای کریم کارساز

* * *

شاه تیمور هر سحر از چشم تر غافل مباش
میزند دریای رحمت جوش از گریان صبح

* * *

سردار عبدالله خان دیوان بیگی وکیل الدوله که در تأسیس بنیان سلطنت آن دو شاهنشاه خدمت کرده و ندیم و جلیس هردو شاهنشاه حق آگاه است بعین آن مشرب فقر این مناجات بدرگـاه حضرت قاضی الحاجات نموده:

ای خداوند کـریم مهربـان ده تو راه راست را برما نشان
عمرماضی جمله بر عصیان گذشت از کدورتها بسی بردل نشست

از گناه خویش چون یاد آورم سنگ را باید بفریاد آورم
آه صد افسوس بر بیکاریم روز بی طاعت و شب بی‌زاریم
تا یکی باشم درین دنیای دون روسیاه جملهٔ عالم زبون
دل زتن بیگانه وتن شد خراب جان‌ودل گردیده بی‌آتش کباب
نیست ما را غیر تو فریادرس یا الهی خود بفریادم برس
نفس اژدرها ودل پژمرده شد
عبدالله عاجزت بی پرده شد

احمد شاه در دران فرموده است (اینجانب را از جهانگیری وکشور کشایی سوای تحصیل نیکنامی ونشرمآثر شریعت سامی خواهش دیگر نیست وهمه اوقات رأی صواب نمای اقدس برآنست که چراغ دین متین در ربع مسکون باضأت روز افزون روشن و منور باشد ونقش اهل بدعت ومخالفان مذهب ازلوح زمانه محوگردد ... ثمرهٔ شجرهٔ حیات وزندگانی این جهانی آنست که در دینداری کمربسته خورشید انور دین اطهر را روشن ومنور داشته آید . مارا ازقبول سلطنت غیراز افراختن اعلام شریعت سیدالانام وتنویرچراغ ملت واجب الاحترام امردیگر منظور و ملحوظ نیست وهمگی همت علیا درترمیم کاخ این امر خیر منحصرمیباشد تادر روز جزاء بدیوان عدالت خدا مأخوذ نباشیم مارا خیروفلاح حال کافهٔ انام ،خصوصاً اهل اسلام بهمه جهت مقصود ومنظور است) .

تیمورشاه دریک وثیقه نوشته است : (عاقلان عارف و عاملان واقف آنان اند که درین دارغرور و سرای پرفتور درصرف مال واموال حتی المقدور بمحض رضای خدای غفور بهیچ وجه اهمال وقصور ننمایند تا از الطاف بیعدیل حضرت مستعان جلیل مستوجب اجرجمیل وجزای جزیل شوند) . چون قانون اساسی دودمان احمدشاهی برپایهٔ متین دین مبین محکم واستوار است ،این عنعنه درسلسله وسلالهٔ آن‌دودمان درهر وقت خط مشی اساسی سلطنت اسلامی افغانی قرار می یافت وروشن‌ترین سندآخرین اولادصلبی تیمورشاه که مؤید افکار و نیات خالصانهٔاو وپدرو جدواجداد اوست متن مرامنامهٔ شاه شجاع الملک

(متوفی ۱۲۵۸ ق) است و سلطنت در نگاه خاندان احمد شاه و تیمور شاه ازینقرار است :

(مقصود از سلطنت و حکمرانی پاسبانی خلائق و نجات مظلوم از دست ظالم و اجراء احکام شریعت نبوی و قلع وقمع اهل بدعت و تقویت و اعانت علمای دین است . مارا همگی نیت حق اساس مصروف آنست که در حقیقت هیچ وقت اغراض نفسانی خودرا منظور نداشته بلکه همواره در التیام و انتظام امور صلاح و صواب خاص و عام کوشیده بقدر درجه و مرتبهٔ هر که از سپاه و رعیت را بعواطف خسروانی و تلطفات سلطانی سرافراز و ممتاز داشته باحدی از افراد بندگان و هواخواهان نوعی عتاب و عقاب بی وجه و حساب روا نداریم) .

این بود مرام و مفهوم انجمن حضور فرمانروای بزرگ افغانستان (۱۱۶۰ - ۱۲۶۰ ق) در امور سلطنت اسلامی افغانی و عدالت اجتماعی و امور ادبی و شعردوستی و شاعرشناسی و شاعرپروری .

احمدشاه و اولاد و احفادش برذمت خود لازم و متحتم میفرمود ند که هر کس از حق بینان و راست گویان و خیراندیشان از زمرهٔ علماً و صلحاً که در دولت امپراتوری افغانی بمنصب شرعیه سرافراز گردد ، نظر بفرمودهٔ خدا و رسول خدا عمل نموده بدون اغماض و چشم پوشی در محکمهٔ عدالت مابین فقیر و امیر تجاوز ننموده دعاوی طرفین را از قرار حکم کتاب الهی کوتاه کند و در فرمان مینوشتند : چون رای شاهنشاه ما بفرمودهٔ خدا و رسول خدا اغلب بحق میباشد قضات میل خود را بجانب حق داشته باشند . تیمورشاه بروز های عید و جشن برای علماء ، فضلاء ، شعراء خطباء ، قراء ، حکماء چپن های ابرهٔ کشمیری و کمخواب گجراتی و عمامه و شال ها و عصا ها از چوب آبنوس و چپن های زردوز مطابق وضع و شان هر کس باسم و رسم خلعت اعطاء مینمود و برای ارباب انشاء و تألیف و استکتاب قلمدان های مذهب و مرصع و ملون ساخت کشمیر بخشش میفرمود قطعات خطخوش را که مملو از اشعار رنگین و نکته های دل نشین و مذهب و مجدول می بود بنام تحف و نفائس نظر با از دست فضلاء و ادباء و ارباب فن و هنر می پذیرفت و زیب و زینب کتابخانه ،

شاهنشاهی وخزینة الاشراف مینمود وآورندگان آثار را بعطیهٔ جوائزد لشاد ومسرور میفرمود. درعهد تیمور شاه اکثرادباء و شعراء با لقاب و خطاب امتیاز می یافتند و خطاب های رسمی: دانشخان، مسرت‌خان، مستفید خان، فاضل خان، حقیقت خان، کفایت خان، از شواهد آن است خرم خان (خرم) نویسنده و شاعر، متصدی رکیب‌خانه (دفتر کابی شاهنشاه) و موظف حفظ اسناد مخصوص دولتی در مرکز و سفرها می بود. خرم‌خان با لقاب (عالیجاه مقرب الحضرت السلطان خرم‌خان رکیب‌دار)و اداره آن بعنوان (رکیب خانهٔ سرکار و سعت مدار) شناخته میشد. و در سنه ۱۱۸۶ ق ازروی یک سند معتبر معلوم شد که گل محمد خان با پری نیز در جمع و ادارهٔ کتب و ظیفه داشت و این ادارات مهم همیشه به علماء و فضلاء و ارباب انشاء سپرده میشد از کتابداران عهد تیمور شاهی یک تن حاجی عارف کابلی بود کی از روی سند خطی شناخته شد. و بسیار کتب در ید تصرف و ادارهٔ او و متصدی رکیب‌خانه می بود. دانش‌خان در قبالهٔ مورخ (۲۳) صفر سنه ۱۱۸۳ ق با لقاب (عالیجاه معلی جایگاه مقرب الخاقان دانش‌خان) یاد شده و در جنگ پانی پت بعبارت (دانش‌خان زنبورک چی باشی سرکار خاصهٔ شریفه» ازوی نام برده شده واین ابیات شاهد اوصاف آن مرد دانشمند است :

دران وقت خان شجاعت شعار	که دانش شد از نام او نامدار
بجرئت ز جا چست برخاسته	پی جنگ‌ز نبورک آراسته

مذکور در حصهٔ تعلهٔ آخندزاده چهاردهی حصه اول خوشحال خان مینه زمین زراعتی داشت. از شاعران عهد زندگانی تیمور شاه در دیار افغانستان کنونی و کبیر بسیار نفرها گذاشته اند از جمله اند: شیخ محمد علی حزین بن ابی طالب — میرزا محمد جعفر راهب مصنف شاهنامه، محمد کاظم مروی که در سنه ۱۱۶۶ ق نامه عالم آرا را تکمیل کرده و از لشکرکشی ها و پیشرفت های نظامی و رشادت های سیاسی پدر و برادر و بنی اعمام اعلیحضرت احمد شاه دردران بالتفصیل یاد کرده- و شاه نظام الدین اشاری - میرغلام علی آزاد واسطی— میرمحمد اولاد ذکا ابوالحسن ابن محمد امین گلستانه؛ شیخ سلیمان صباحی- میرزا محسن

کابلی اند. و این شخص سواء میرزا محسن داورزی است و در قبالهٔ مورخ ۲۳ صفر سنه ۱۱۸۳ ق با لقاب عالیحضرت که مخصوص رقم سنجان دارالانشاء سلطنت است یاد شده. و از معاصرین بزرگ علمی، ادبی، روحانی عهد تیموری شاهی یکتن جناب میان فقیرالله شکارپوری متوفی ۱۱۹۵ ق است که از جملهٔ تصانیف آن عالم و ادیب شهیر یکی کتاب فوائد فقیرالله بزبان پښتو است. و دیگر از بزرگان آنعهد جناب عارف کامل، شیخ سعدالدین احمد بن مولینا عبدالغفار انصاری کابلی است و در سنه ۱۱۷۱ ق از سفر حج بکابل بازگشت و در قریهٔ ده یحیی سکونت داشت و در ۱۲۲۵ اترك عالم فانی نمود.

و از شعراء بزرگ این عهد میرزا عبدالرحمن بدخشی و دیگر میرزا عندلیب بدخشی است. عندلیب بدفعات در شهر کابل بدربار عرفان مدار احمدشاه و تیمورشاه رسیده ابهت و اجلال آن دو شاهنشاه را بچشم سر دیده است و عرائض میر بدخشان را بدارالسلطنهٔ کابل همین شخص میرزا عندلیب که در نگارش عبارات و آرایش نکات لیاقت و قدرت کامل داشت، میرسانید. و دیگر از علماء فاضل و سرشناسان درجه اول قلمرو تیمورشاهی یکتن محمد غیاث الدین بن جلال الدین رامپوری است که کتاب غیاث اللغات را در عهد سلطنت اول شاه شجاع آغاز کرده و در سنه ۱۲۴۲ ق باتمام رسانده است.

از زنان بزرگ شعر و ادب در عهد تیمورشاه و اخلاف آن یکتن عایشهٔ درانی بنت یعقوب علیخان توپچی باشی بن عبدالرحمن خان توپچی باشی قوم بارکزائی است. عایشه خواهر عمرخان توپچی باشی و مادر فیض طلب خان میرآتش است. دیوان عایشه بنام شکر گنج در سنه ۱۲۳۲ ق باتمام رسیده و مرقد آن محترمه در قریهٔ انچی چهاردهی کابل واقع است میر قوام الدین کشمیری از جملهٔ خطاطان نسخ نویس آن دوره است و نیز خطاطان دیگر آنعهد را در کتاب هنر خط در افغانستان در دو قرن اخیر طبع سال ۱۳۴۲ ش معرفی کرده ام. از مدارس عهد تیمورشاه در هرات یکی مدرسهٔ سعدیه است که تا عهد کامرانشاه نوادهٔ تیمورشاه موجود و در سنه ۱۲۴۲ ق از مدرسهٔ موصوف در یک سند خطی تذکار رفته است.

در عهد احمد شاه و تیمور شاه شاعران بزرگ و مقتدر بسیار بودند و اما خطاب ملک الشعراء و سلطان الشعراء به کسی داده نشده است زیرا که مرتبه و مقام معنوی ملک الشعراء را نیز خود آن دو شاهنشاه که در زبان پښتو و دری شاعر بودند، داشتند و فضلاء بزرگ وقت این آداب را رعایت مینمودند و رمزهای ادبی تیمور شاه نیز اشاراتی بطرف این حقیقت دارد .

محل انجمن حضور تیمور شاه در شهر کابل در ایام بهار و تابستان فقط محل آرامگاه او بود که یک صفهٔ خیلی بزرگ و در صحن باغ شاه و در میان چهار باغ مشهور شهر کابل و در نزدیک دریا و دو راه و بین دو کوه واقع بود . و آنجا محل بار عام و وارسی عرائض و مشاعره و مصاحبهٔ علمی و ادبی و یک انشیمن گاه خاص شناخته میشد و در شب یکشنبه هفتم ماه شوال المکرم سنهٔ ۱۲۰۷ مطابق اود ئیل شمسی هنگامی که فوت شد مطابق وصیت خودش در همان صفهٔ انجمن حضور که در طول ۲۲ سال مرجع الفضلاء الاخیار در کنار رود بار راست ، مدفون گردید و اعلیحضرت زمانشاه غازی در مدت ده سال سلطنت خود (۱۲۰۷ــ۱۲۱٦ ق) تعمیر آرامگاه تیمور شاه غازی را باختتام رسانید .

در اوائل سال ۱۳۰۱ ش بامر و ارادهٔ اعلیحضرت امان الله شاه غازی زمین باغ شاه اطراف همان صفهٔ انجمن حضور تیمور شاه برای احداث باغ عمومی کابل مانند سابق تعیین گردید و تافصل خزان سال ۱۳۰۲ ش عملیات تسطیحی و ترتیب مرتبه ها و خیابانها و سبزه کاری و گل کاری آن در مرحلهٔ اکمال رسید و رونق دوباره یافت .

و تاریخ فوت تیمور شاه از جملهٔ (دنیای افغان) نیز استخراج میگردد و در تاریخ تیمور شاهی طبع سال ۱۳۴٦ ش جمله های بسیاری در این خصوص یافته درج کرده ام .

انجمن حضور را انجمن بیدل خوانی نیز می باید گفت . چه تیمور شاه اولین شاهزادهٔ افغان است که در سنه ۱۱۷۰ ق بدریافت کلیات بیدل موفق شده و کنمهٔ بیدل را بهمان مناسبت در اشعار خود نیز یاد کرده گوید :

مشو تیمور شاه از جور او در کنج غم بیدل
دل بیرحم او میگردد جوان آهسته آهسته
شاه تیمور ز غمهای تو بیدل شده است
آه اگر لطف تو با او نکند دلداری

ودر ختم این سلسله بمصداق قول حضرت میرزا عبدالقادر بیدل باید معتقد بود که سخنان اهل دل فراموش نمی‌گردد و تاریخ همه حقائق را درخود حفظ می‌کند و میفرماید:

حدیث اهل دل مشهور عالم میشود بیدل
زدریا چون برون آید گهر پنهان نمی‌ماند

مناجات

ای آنکه توبی محرم راز همه کس
لطف و کرم تو کار ساز همه کس

یارب تو برار حاجت خلق جهان
چون باتو بود روی نیاز همه کس

* * *

نن می پیاله تور و ستر گو سره جنگ دی
پرلبا نوئی دزړه دوینو رنگ دیء

که پریگړی سر په لاس ور لره ورسم
لا په ائی باور نسی زړه ئی سنگ دیء

ستاد حسن لښکر راغي ځای به نسی
د عاشق دزړه میدان هر گوره تنگ دیء

لکه ناوك پرسینه ولی پدی نسی
د معشوق که جور نصیب ، دعاشق ننگ دیء

عشق دی مشك پټول نسی تیمور شاهه (۱)
چی پخپله ځان رسوا کا هغه رنگ دیء

---

(۱) در یك نسخهٔ دیگر: عشق او مشك پټید ای نسی .

هسی دی دیار صورت لکه گلونه
که وهلی ئی پرمخ دی شنه خالونه

تیرسو عمر دوصال په انتظار کی
اوس پر زړه می د هجران لگی اورونه

په رخسار باندی ئی زلفی تار پتار کړي
د عاشق زړه آویزان په هر تارونه

د پتنگ په دود دی یاره په ژوند وسوم
د پانو په دوار یزی یی زخمونه (۲)

راسه مینه پرخپل خدای کره تومو شاه
څه پکار دی د فانی دنیا کارونه

* * *

څو به گرزی په دنیا کی پکهمانه ؟ (۳)
خلاص به نسی د اجل له تیر کمانه

نه به یی د غه ر نگ سپور د خیال په آس
ناگهان به تیرسی ته لدی جهانه

ودی خپل عمل ته گوره شرمنده سه
غواړه عفوه له غفار وله رحمانه

(۲) در نسخهٔ دیگر : د پتنگ په دود دیار په غم وسوم
د پانو ناوك ئی ږدی په زړه زخمونه

(۳) کذا در نسخ خطی که معنی آن مورد تامل است .

لەدنیاپە ښوښادیو ،مه نازیږه
لەدنیاځخه دبلکی؟ پرارمانه

عمردرست بە نادانیدرپاندیتیرسو
وقت آخردیځان وژغوره لەعصیانه

دسرور کاینات روی بە شفیع کرم
کەخلاص سمدهامو؟ لەشیطانه

تەهله پە نادانیهوس کرەتیمورشاهه
کەگذردی لەدنیا سو باایمانه(۱).

• • •

---

(۱)غزل های پښتو اثر طبع اعلیحضرت تیمور شاه در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی۱۲۱۹ق چون مجموعهٔ خیلی مختصرو درحاشیهٔ یک کتاب نوشته، وجودندارد امادرنسخهٔ ابراهیم صبحی—دو شنبه‌و نسخهٔ ارگ کابل و نسخهٔ محمدآصف خان‌و نسخهٔ تاشکند کەتااکنون فوتوکاپی‌آن بکابل نرسیده است موجود است.و ممکن بقیهٔ اشعار پښتو و دری بعد ازین از داخل‌وخارج کشور دستیاب شود درین غزلها بعد از کلماتی که علامه استفهام؟ گذاشته شده،مورد تامل است . (وکیلی)

غزلیات

(۱) خدایا در صفات خویش گویا کن زبانم را
قبول خاطر نازك خیالان کن بیانم را
زبانم را بمدح ذات پاك خویش گویا کن
بکن مقبول ارباب معانی دستانم را
بیاد گلشن رویش بسی فریادها دارم
چو بلبل در سخن شیرین نوا گردان فغانم را
حذر یا رب زتاب گرمی خورشید در محشر
بزیر سایهٔ الطاف خود گردان مکانم را
الهی از نزول قطره های ابر احسانت
بمانند صدف لبریز گوهر کن دهانم را

---

(۱) این غزل در نسخهٔ ابراهیم صجی، دوشنبه، تاجکستان وجود ندارد ودر نسخه های کابل موجود است. وابیات این غزل در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی تقدیم وتاخیر شده وخلاف ترتیب متن است.

در بیت دوم مصراع دوم (بکن معقول) نوشته ودر مصراع اول بیت بیت سوم (گلشن کویت) ومصراع اول بیت چهارم در نسخهٔ مذکور (خداوندا از تاب گرمی خورشید در محشر) ودر مصراع اول بیت مقطع (شه تیمور میگوید) ودر مصراع دوم بیت مقطع (که با من مهربان گردان خدا دلستانم را)

بهار گلشن جانم زتوامیدها دارد
بکن سیراب از باران رحمت گلستانم را
بدرگاهت زسوز دل شه تیمور می نالد
که یا رب مهربان گردان مه نامهربانم را

رود گر نام آن لبهای شیرین (۲) بزبان ما
شود شهد و شکر شرمنده در پیش دهان ما
بدل صد داغ غم داریم از نامحرمان پنهان
بود واقف غم عشق تو از درد نهان ما
کمان ابروی من از غمزه گر سازی نگه سویم
کند جا تیر مژگانت بمغز استخوان ما
بزن آبی زروی لطف روزی برسر خاکم
که برق شعلهٔ حسن نوزد آتش بجان ما
چو بلبل در فراق آرزوی گلشن کویش
بود آزرده خاطر همنشینان از فغان ما
من و معشوق همرنگیم از آمیزش الفت
زیکرنگی نمی گنجد جدایی درمیان ما
بگلشن رنگ گل پنهان شه تیمور (۲) نمی ماند
بود معنای رنگین ظاهر از طرح بیان ما

بود از بس بیاد عارضت جان (۱) دل ما
شود بیرون گل خورشید از خاک گل ما

---

(۱) ودر مصراع اول مطلع غزل دوم کلمهٔ (شیرین) از قلم مانده و در مصراع دوم بیت دوم: (درد پنهان ما) و بیت سوم در نسخهٔ مذکور وجود ندارد ودر مصراع دوم بیت چهارم (برق شملهٔ حسن) و در مصراع اول بیت مقطع (بگلشن رنگ گل پنهان شه تیمور کجا ماند) نوشته شده و عموماً سهو کتابت است (و کیلی)

(۱) آغاز نسخهٔ ابراهیم صبحی، قید کتابخانهٔ دوشنبه از این غزل شده و مصراع اول بقلم او مطابق متن و ملا نور محمد کرخی (عارضت جان و دل ما) نگاشته.

بشوخی میکشد مارا به‌تیغ غمزه‌و ناز
ندارد باك ازخون شهیدان قاتل ما
بگرد آستان کوی او گشتم(۲) هرچند
نگردید عاقبت آنشوخ وحشی مائل ما
بیان کردیم با هر کس غم احوال دل را
نشد از هیچکس آسان بعالم مشکل ما
مشوای(۳) بی وفا غافل زفیض جذبهٔ عشق
ترا در بر کشد آخر جنون کامل ما
به‌پیس تیغ ابروی تو از شوق شهادت
ندارد اشتیاق زندگانی بسمل ما
بهشت آستان کوی جانان (۴) شه تیمور
بود چون کعبهٔ مقصود دائم منزل ما
باآنکه بگذشت از فلك این ناله‌و افغان‌ما
آن دلبر بیدادگر، نشنید یکره داد ما
باآنکه عمری ازوفا دریادتوما(۶) بوده‌ایم
روزی نکردی از وفا ای بی وفاتو یاد ما
کاری نمی‌آید زما جز عشق ای زاهد برو
جزعشق خوبان کرده کی تعلیم مااستاد ما
در کنج هجران درغمت(۷) عمری بسربردیم لیک
جانان(۸) نکردي شادتویکره دل ناشاد ما

---

(۲) در نسخهٔ ملانور محمد کرخی کتابخانهٔ عامهٔ کابل (گشتیم هرچند)
(۳) « « « « این بیت وجود ندارد
(۴) « « « « (شاه‌تیمور)
(۵) « « « « (ناله‌و فریاد ما)
(۶) « « « « (نا بوده ایم)
(۷) « « « « (باغمت)
(۸) « « « « (جانا نکردي شادتو)

چون منصب مجنون بمن شد منتقل در ملک عشق
آیند عشاق جهان بهر مبارکباد ما
زینسان گر میگرییم ما، تیمور شاه بی روی او
از پا درآرد عاقبت، این سیل خون بنیاد ما
از بسکه نالد در قفس، هردم دل ناشاد ما
سوزد بحال ما دلش، بیرحم دل صیاد ما
ما را بکوی او دلا، امداد در فریاد کن
شاید بداد ما رسد، چون بشنود فریاد ما
ما نیستیم از یاد تو، فارغ زمانی لیک تو
ای دلبر بیداد گر، یکره نکردی یاد ما
گر بیتو آب از چشم من، زینگونه میگردد روان
از گریه ویران میشود، آخر خراب آباد ما
نالیم از هجران تو، یا از جفایت ای پری
این میدهد ما را بباد، آن میکند بنیاد ما (۱)
در سینه ما را دل تپد، تا کی زشوق تیغ او
در قتل ما تأخیر چند، ای سنگدل جلاد ما
یابم نجات از قید غم، (۲) از هجر او تیمور شاه
گر شادمان از وصل او، گردد دل ناشاد ما
نبایستی نمودن روی (۳) خود ای سیمتن با ما
چو بنمودی ترا بایست هم‌صحبت شدن با ما
بود هر لحظه در بزم رقیبان اختلاط او
ندارد التفاتی هرگز آن شیرین سخن با ما
ز تا ثیر صفیرم آن چنان شیون بگلشن شد
که شد (۴) در ناله و فریاد مرغان چمن با ما

---

(۱) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل: (و ان میکند بنیاد ما).

(۲) « « (در هجر او).

(۳) « « کلمهٔ (خود) وجود ندارد.

(۴) « « (که شد با ناله و فریاد).

مزاجم بسکه سرد از اختلاط (۵) دهر و مردم شد
درین (۶) گلشن نسازد سایهٔ سرو و سمن با ما
زبس بردیم باخود داغ غم از فرقت جانان
بود وارد (۷) مزاج صبح کافور کفن با ما
گریزد از صدای سایهٔ مژگان صیادش
ندارد الفت از وحشت چو آهوی ختن با ما
به سختیهای هجرانت شه تیمور میگوید
ندارد نسبتی در عشقبازی کوهکن با ما

ای غم و شادی تو ، فرحت آزار ما
روی تو و موی تو ، (۸) روز شب تار ما
با روش کفر و دین ، سلسلهٔ ما یکیست
زلف گره گیر تو ، سبحه و زنار ما
ناز و نیاز ازل ، آئینه دار هم اند
جور و جفا خوی تو ، مهر و وفا کار ما
رابطهٔ ما و تو ، نسبت خار و گل است
ساختگی کار تو ، سوختگی بار ما
با نفس آتشین ، جوش اناالحق زدیم
سوخته شد دار ما ، ساخته شد کار ما
(۱) حاصل دنیا (۹) و دین ، در طلبت داده ایم
یوسف نفروخته ، نیست به بازار ما

---

(۵) « « (اختلاط سرد مردم شد) .
(۶) « « (بدین گلشن نسازد) .
(۷) « « (بود دارو مزاج صبح) .
(۸) « « (روی تو و موی تو ، روز و شب تار ما)
(۹) « « این بیت وجود ندارد .

چنبش تمکین ما ، جز بهوای تو نیست
برسر کار (۱) تو شد ، صرف سرو کار ما
منتی از میفروش ، نیست به تیمور شاه
دیدهٔ گریان بس است ، ساغر سرشار ما

گرچنین ظلم کند هجر تو هرروز مرا
کی گذارد که بفردا رسد امروز مرا
می تپم در سر کوی تو چو بسمل درخون
کشته (۲) بیداد تو با ناوك دلدوز مرا
شمع سان در غم هجران تو داریم شرار
میگدازد بغمت آتش جان سوز مرا
پند بیهوده بعاشق ندهد سود هرگز
ای معلم سبق عشق بیاموز مرا
گشته ام در غم (۳) هجران تو افسرده بسی
زآتش شعلهٔ رخسار خود افروز مرا
شکوه از کوکب اقبال ندارم تیمور
تخت شاهی بود از طالع فیروز مرا

(۴) از سواد زلف او در سر بود سودا مرا
کرده سودای غم گیسوی او رسوا مرا
مینماید با رقیبان الفت و لطف و کرم
میکند جور و ستم آن شوخ بی پروا مرا

---

(۱) درنسخهٔ ملا نور محمد کرخی - کتابخانهٔ عامهٔ کابل : (برسرو کار تو شد ،)
(۲) « « (کشته با ناوك بیداد تودلدوز مرا)
(۳) در نسخهٔ محمد آصف خان (درشب هجران)
(۴) این غزل در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل اثر قلم ملا نور محمد کرخی کمبود است .

گشته ام از محنت درد فراقت زرد وزار
کرده هجران تو همرنگ گل رعنا مرا
هست دائم عکس رخسار چو ماهش پیش چشم
جلوه دارد در نظر آن شوخ مه سیما مرا
میکشان بزم او را حاجت میخانه نیست
کرده مست از یک نظر آن نرگس شهلا مرا
سرو رعنا قمریان را کرده در گلشن خراب
کرده بی آرام یاد آن قد و بالا مرا
میکنم تیمور شه دائم شکر احسان خدا
داده تخت سلطنت آن ذات بی همتا مرا
گر بود پیش نظر آن گل بیخار مرا (۱)
مژه در دیده کند جلوه چو گلزار مرا
شکر صد شکر که وصل تو بمن داد نوید
ورنه میکشت فراق تو بیکبار مرا
هردمی وعده بفردا دهی از بهر وصال
کاش امروز بیا یی (۲) ببرای یار مرا
مژدهٔ وصل تو آمد که ز غم شاد شدم
ورنه غم بود (۳) بهجران تو بسیار مرا
گر دهی جان نفسی سوی تو خواهم آمد
گفت از لطف چنین یار وفادار مرا
دوش رفتی ز برم چون تو بصد (۴) ناز و عتاب
روز شد زغم هجر تو شب تار مرا

---

(۱) در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانه عامه کابل :
(داده نوید)
(۲) » » » » (کاش امروز بیا و ببرای یار مرا)
(۳) » » » » (ز هجران تو)
(۴) » » » » (بصد ناز و عتاب) در نسخه محمد آصف خان
(با ناز و عتاب)
ودر نسخه ابراهیم صبحی نیز (بصد ناز و عتاب).

شاه‌تیمور چکد شهد (۵) ز شعر تر من
کرده شرین سخن آن لعل شکر بار مرا

(۶) از تو دور م خود تصور میکنم روی ترا
میکشم بر صفحهٔ دل نقش دلجوی ترا

در گلستان میرود هر صبحدم باد صبا
بهر سنبل نکهت زلف سمن بوی ترا

کرده نور حسن را در پردهٔ ظلمت نهان
نسبتی با لیلة القدر است گیسوی ترا

قامتش در زیر بار غم شود همچون کمان
با مهٔ نو هر که (۷) نسبت کرد ابروی ترا

آرزوی (۸) سیر باغ جنت الفردوس نیست
عندلیبان ریاض گلشن کوی ترا

چشمت از وحشت کند از سایهٔ مژگان چورم
چون توان در دام کردن صید آهوی ترا

لعل همچون سنگ می آید بچشم جوهری
دیده تا سیر (۹) ابی لعل سخنگوی ترا

دیدهٔ انجم اگر افلاك را عینک کند
کی تواند فرق کردن از میان موی ترا

شبنم از غیرت چکد از چهرهٔ گل بر زمین
گر کنم نسبت بگوهر قطرهٔ خوی ترا

میشود قمری شه‌تیمور از پرواز شوق
(۱۰) در خرامانی اگر بیند قد دلجوی ترا

---

(۵) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی مذکور: شاه‌تیمور چو چکد شهد ز شعر تر تو)
(۶) « « « (ز تو ام دور تصور میکنم روی ترا) (۷) با مه نو کرده نسبت طاق ابروی ترا
(۸) « « « (آرزوی سیر باغ و جنت و فردوس نیست)
(۹) « « « (دیده است تا اصل سمن بوی ترا)
(۱۰) « « « (در خرامان گر ببیند قد دلجوی ترا)

در غمت جان میدهم سویم دمی دلبر بیا
ای فدای آمدن های تو جان و سر بیا
بی لب لعل می آشامت ببزم میکشان
گریه ها دارند آنجا شیشه و ساغر بیا
(۱) جای تو خالیست درچشم من ای آرام جان
گر به بزم دل نمی آیی بچشم تر بیا
(۲) حسرت آب دم تیغ تو دارد در جگر
قتل عاشق بیدل بکف خنجر بیا
عمر شد در انتظارت صرف آخر در برم
یکره از رسم وفا ایشوخ سیمین بر بیا
کرده هجران تو مارا (۳) لاغروزار وخراب
در برم از لطف روزی ای پری پیکر بیا
یار را گفتم شه تیمور ازراه وفا
سوی من یکبار آخر ای ستم پرور بیا
نیست در خوبی بمانند جمالت آفتاب
میشود از گرمی عکس رخت آئینه آب
زلف تو دامست، یازنجیر، یا مارسیه
(سنبل تر، رشتهٔ (۴) جان، یا سمین یامشکناب
آن ستم پرور بآئین وفاو لطف و کین
بار قیبان عهد و پیمان دارد و با من عتاب
میتوان آخر مرا با حیله یی خورسند کرد
یا غضب، یا لطف، یا رسم محبت یا جواب

---

(۱) در نسخهٔ ابراهیم صبحی، کتابخانهٔ دوشنبه، تاجکستان شوروی (جای تو خالیست درچشم من آرام جان)

(۲) این بیت در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی کتابخانهٔ عامه کابل نیست

(۳) « « (لاغروزر دوخراب)

(۴) « « (سنبل تریا رشتهٔ جان یا سمن یامشکناب)

مشکتر در نافه شد پنهان ز شرم کاکلت
سنبل از سودای گیسوی تو شد (۵) در پیچتاب

لاله را خون کرد، گلزار جمالت درجگر
کرده چشمت در گلستان، حال نرگس را خراب

شاه تیمور ازغم عشق (۶) تو دارد درجگر
آتش غم، قطرهٔ خون، داغ هجران اضطراب

رو برو چون (۷) با تو گردد آورد کی ماهتاب
میشود آئینه ازعکس جمالت آفتاب

منفعل از خط و زلف (۸) و خال تو گردیده اند
دلبر من نافهٔ چون سنبل ترمشکناب

تا بصبح محشرم ازخواب بیداری مباد
گرترا بینم شبی از بخت بیدارم بخواب

مطلع خورشید دولت میشود کاشانه ام
نیم شب گرماه من ازچهره بردارد نقاب

تا گرفتی جام می دربزم ازدست رقیب
سوختی ازآتش غیرت مرا همچون کباب

تا تو گشتی شمع بزم (۱) غیرزین رشک ای صنم
آتشم برجان زدی پروانه از اضطراب

شد پسند طبع تیمور ابروان برروی تو
شاه بیتی کرد از دیوان حسنت انتخاب

---

(۵) « « (در پیچ و تاب)

(۶) « « این بیت موجود نیست .

(۷) « « (رو برو گر با تو گردد آورد کی ماه تاب)

(۸) « « (منفعل از خط و خال زلف او گردیده اند)

«۱» این بیت در نسخهٔ قلمی ملانورمحمد کرخی، کتابخانه عامهٔ کابل موجود و در دیگر نسخه ها وجود ندارد .

اگرچه ماه (۲) زخورشید، ماهتاب گرفت
زماه عارض ماه من آفتاب گرفت

بغمزه چشم سیاهش ز دل ربود (۳) قرار
چه ظالمی که خراج از ده (۴) خراب گرفت

عرق نه سر زده از روی عالم آرایش
حرارت می ناب از گلش گلاب گرفت

جهان ز پرتو رویش چو روز روشن شد
صبا چو (۵) در شب تار از رخش نقاب گرفت

نه خط دمیده بگرد رخ جهان تابش
ز دود آه دلم قدر آفتاب گرفت

(٦) ز ابر دیدهٔ غمدیده بسکه می بارم
ز من طریقهٔ بارندگی سحاب گرفت

بمن که گوشهٔ چشمت نگاه لطف نداشت
چرا بحال من ناتوان عتاب گرفت

شهی که حرف بشاهان نمی کند تیمور
هزار شکر که قاصد از و جواب گرفت

چو صبحدم ز رخش ماه من نقاب گرفت
ز شرم پرتو رخسارش آفتاب گرفت

بفکر زلف (۷) تو دل شب چو پیچ و تاب گرفت
خیال چشم تو بردیده راه خواب گرفت

چنانکه مضطرب از شعله میشود سیماب
ز عکس روی تو آئینه اضطراب گرفت

---

۲ » » » «اگرچه نور ز خورشید ماه تاب گرفت»
۳ » » » «ز دل قرار ربود»
۴ » » » «دهی خراب گرفت»
۵ » » » «صبا چو هست در شب تار از رخش»
٦ » » » «ز ابر دیدهٔ غم بسکه دیده باریدم»
۷ » » » «بفکر زلف تو دل شب چو پیچ و تاب گرفت»

ز بس گریستم ای مه چو مردم آبی
ز گریه مردم چشمم مرا در آب گرفت
مرا چه (۸) آتش غیرت کباب کرد ببزم
ز دست غیر چو او ساغر شراب گرفت
ربود چشم تو غافل دلم چو آن صیاد
که صید را بکمین ناگهان بخواب گرفت
بنفشه با خط او لاف همسری میزد
شمرد خوبی خطش بدل حساب گرفت
عرق ز چهرهٔ او ریخت چون گلاب ز گل
ز تاب آتش می عارضش چو تاب گرفت
چو ماه چارده از خانه گشت چون طالع (۳)
ز تاب عارض او ماهتاب تاب گرفت
من و دگر پس ازین پیر دیر و مغبچگان
دلم ز صحبت جانکاه شیخ و شاب گرفت
تمام خواب من از چشم من شه تیمور
(۴) بسوی غمزه اش آن چشم نیمخواب گرفت

---

(۸) « « « «مرا به آتش غیرت»

(۱) در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی — قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل این بیت آمده است:
بنفشه با خط او لاف همسری میزد
شمرد خوبی خطش بدل حساب گرفت
و بیت مذکور در نسخهٔ ابراهیم صبحی نیست.

(۲) در نسخهٔ ملا نور محمد مذکور: (می عارضش گلاب گرفت)

(۳) « « «(از خانه گشت شب طالع)

(۴) « « « بسحر غمزه اش آن چشم)

(۵) « « « کلمهٔ (من) از قلم مانده

(۶) « « « (ابرغم چند ان)

چنان ز آتش شوقت به سینه تاب گرفت
که شعله از دل گرم من آفتاب گرفت (۵)

بدل ز هجر تو پیچیده ابر غم خندان (۶)
که ز گریه ز چشمان من سحاب گرفت

لبش نموده به پیغام بوسه خون در دل
ز زلف او جگر نافه مشکناب گرفت

لبت چو کرد سخن از صراحی و می و جام (۷)
ز حرف لعل لبت نشه را شراب گرفت

غبار خاك رهش چون گرفت باد صبا
چو توتیا (۸) ز برش دیده ها شتاب گرفت

چو باد زلف ترا بر رخت (۹) پریشان کرد
ببین که چهرهٔ خورشید را نقاب گرفت

چگویم از ستم یار خود شهٔ تیمور
دل از کنار من آمد باضطراب گرفت

بسکه از محنت هجران تو گردم نالان
از قدم تا بکنار سر من آب گرفت

محفل تن شده روشن چو گذشتی ز برم
بسکه دل روشنی از صحبت احباب گرفت

لشکر بخت من از همت شاهی تیمور
سوی شهری که رخ آورده بهر باب گرفت

تا گل روی تو چون شبنم و گل آب گرفت
صبر و آرام و سکون ز ین دل بیتاب گرفت

طرح میخانهٔ دل را نگهت کرد خراب
چشم مخمور تو مستی ز می ناب گرفت

---

(۷) « « « (می جام)

(۸) « « « (چو طوطیان ز برش دیده ها شتاب گرفت)

(۹) « « « (برخش پریشان کرد)

بسکه از یاد تو در سینه ندارم آرام

از دلم یاد تپش کورهٔ سیماب گرفت

برده شمشیر نگاهت ز دلم تاب و توان

نیش مژگان تو از دیده رگ خواب گرفت

از حجاب گل رخسار تو در باغ توان

عرق شرم ز روی گل سیراب گرفت

نه آفتاب رخش ماه من نقاب گرفت

ز شرم پرتو رخسارش آفتاب گرفت

چو خط سبز ترا دید در چمن از رشک

کشیده خط بزمین و بنفشه تاب گرفت

چو تاب کاکل مشکین زلف خود را دید

قرار و تاب و توان از دل خراب گرفت

دیده خواب نمی آیدم شب هجران

خیال چشم تو برد دیده ره خواب گرفت

ز تاب آتش رویش دلم شه تیمور

بسان قطرهٔ سیماب (۱) اضطراب گرفت

(۱) رخت ز تاب می ناب تا که تاب گرفت

ز شرم پر تو حسن تو آفتاب گرفت

---

(۱) غزل فوق که از نسخهٔ قلمی کتابخانهٔ عامهٔ کابل نقل گرفته شده از لحاظ وزن و قافیه و بعضی جمله ها باغزل پیشتر شباهت و وأمیت دارد . وعادت چنین است که وقتی قافیه و عبارت و مطالب بالای شاعر قوی استعداد و طبع سخن آفرین در یک وقت ترا کم میکنند ، شاعر از لحاظ کثرت مواد دردو غزل کدیت مصارع و ابیات را می گنجاند . (وکیلی)

(۱) در نسخهٔ ابراهیم صبحی ـ تاجکستان نوشته است :
(رخت ز تاب می ناب تا بدار تاب گرفت)
این سهو کتابت است . (وکیلی)

چنان رخ تو صفا از شراب ناب گرفت
که از حجاب جمال تو آفتاب گرفت

بروز پیش من از لطف تا کنم آرام
مرا ز پند تو ناصح زدیده خواب گرفت

شنیده تا زصبا وصف حسن روی ترا
عروس گل زحیا پیش‌رو نقاب گرفت

چو باد زلف ترا بر رخت پریشان کرد
ببین که چهرهٔ خورشید را نقاب گرفت

چگویم از ستم یار خود شه تیمور
دل از کنار من آمد باضطراب گرفت

(۲)

تعلیم جور از مژه چشم تو تا گرفت
در سینه‌ام خدنگ نگاه تو تا گرفت

جان از برم ربوده برسم جفا وجور
دل از برم به شیوهٔ ناز و ادا گرفت

---

(۲) غزل پیشتر از ما قبل با این غزل چند بیت ومقطع مشترك دارد ودر ظاهر چنین مینماید که شاید در کدام وقتی از روی نسخهٔ دیگر دیوان نقل شده که تاریخ تحریر آن‌ها فرق داشته و درقافیه شاعر درغزل تجدید نظر کرده است . اما حقیقت این است که در وقت سرودن غزل چون ابیات با الفاظ وعبارات ملیح ترا کم میکند واز پیمانهٔ یك غزل برون میگردد ، شاعر سعی می‌ورزد که مطلع و مقطع را تجدید کرده همه ابیات را که بیك وزن و قافیه ترا کم کرده واز لحاظ معانی فرق دارد ، در پیرایهٔ یك غزل دیگر بگنجاند ، چنانکه این روش در کلام بیدل بیشتر دیده میشود وطبع سخن آفرین تیمور شاه نیز این روش را درچند جا ادا کرده است . وغزل دومین صفحهٔ هذا در نسخهٔ ملا نورمحمد کرخـی ناقص و نامکمل ودر دیگر نسخه ها مکمل است .(و کیلی)

رنگ از بهار گلشن روی تو یافت گل
بو از نسیم زلف تو باد صبا گرفت

شد جلوه‌گاه عکس گلستان روی یار
تا لوح دل ز گرد تعلق جلا گرفت

خون دل من است که کردی تو پایمال
یا آنکه پایهای تو رنگ حنا گرفت

پر شد ز گریه‌ام ز زمین تا بآسمان
طوفان چشم من ز کجا تا کجا گرفت

تیمور چون کنم پس از ین فکر سلطنت
(۱) تاب و توان و هوش مرا دلربا گرفت

درد هجران تو تا اندر دل من جا گرفت
جای مژگان (۳) خار غم در دیده ام مأوا گرفت

قطع اسباب تعلق را عروج اندر پی است
سرو شد آزاد ره عالم بالا گرفت

جان از تنم ربوده برسم جفا و جور
دل از برم بشیوهٔ ناز و ادا گرفت

پر شد ز گریه ام ز زمین تا به آسمان
طوفان اشک من ز کجا تا کجا گرفت

شد جلوه گاه عکس گلستان روی یار
تا لوح دل ز گرد «۱» تعلق جلا گرفت

میکشان را خون حسرت در بدن آمد بجوش
دست ساقی تا بمجلس گردن مینا گرفت

«۱» در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل

(۳) جای مژگان خار غم در دیدهٔ ما وا گرفت

(۱) (۲) دو بیت مطلع و مقطع نشان داده شده

چشمت از گیرایی مژگان خونخوار دراز
نشه را از بادهٔ گلرنگ (۲) از صهبا گرفت
داشت چون داغ جنون از جوش سودا در جگر
لاله جای خویش را (٤) در دامن صحرا گرفت
گشته جای گوهر گنجینهٔ اسرار عشق
تا دل عارف ز قطع الفت (۵) دنیا گرفت
میدهد دل را شهٔ «۵» تیمورا شعار تو پند
میتوان تعلیم حرف از مردم دانا گرفت

ببین که در غم عشق تو حال من چون است
چو لاله داغ دل من همیشه در خون است
بیا بیا که ز غمهای دوریت دل من
خراب و خسته و بیمار و زار مجنون است
روان بچهره ام از درد فرقت جانان
سرشک دیدهٔ من همچو رود جیحون است
ز تاب طرهٔ مشکین و آفتاب رخت
فغان و نالهٔ من روز و شب بگردون است
بود بصفحهٔ روی تو خط چو عنبرتر
دو ابروی تو بروبت دو بیت موزون است
جهان ز عکس جمال تو گشته چون گلشن
رخ تو بسکه بگلزار حسن گلگون است
بزیر بار «۶» غم عشق او شهٔ تیمور
خمیده قامت من همچو حلقهٔ نون است

«۳» در نسخهٔ ابرهیم صبحی دوشنبه «تا دل عارف ز قطع الفت از دنیا گرفت
«۵» بیت مقطع در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی نوشته نیست .
«۶» در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی مذکور زیر بار غم عشق او شهٔ تیمو
» » » در مصراع دوم بیت دوم: سرو آزادم ز راه عالم
بالا گرفت)

غبار خاطر لیلی است آه نیم شبی
وگرنه کی تن آسوده جان مجنون است
ز بسکه چشم سیاه تو خون مردم خورد
بیاض دیدهٔ ما بسکه دیده گلگون است
ز فرقت تو دو چشمم همیشه پرخون است
بیا که بی تو کنارم کنار جیحون است
فدای قد تو لیلی چه قد موزون است
که پیش قد تو شمشاد بید مجنون است
کسیکه نشهٔ «۱» می یافت در تلاطم خم
یقین که از پی تسخیر جان فلاطون است
ز فتنهٔ نگه چشم مست فتانت
هزار فتنه بهرگوشه خفته مفتون است
ز نقد داغ لبالب بود خزانهٔ دل
کلید حسرت صد گنج روح(۳) قارون است
طبیعت شهٔ تیمور در سخندانی
ز فیض مطلع ابروی (۴) یار موزون است
ز کس مپرس که حال فلان ز غم چون است
بیا که جان بلب و حال من دگرگون است
چگونه نسبت روی ترا ببدر دهم
که او بکاهش حسن تو روز افزون است
کسی ز سرد(۵) هانت کجا شود آگه !

«۱» سه بیت در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل موجود و در نسخهٔ وجود ندارد
(۱) در نسخهٔ ابراهیم صبحی دو شنبه (نشأ) نوشته شده
(۲) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی - کتابخانهٔ عامهٔ کابل (ز فتنه تا نگه چشم مست فتانت)
(۳) « « کلمه (روح) از قلم مانده است
(۴) « « (انوار یار موزون است)
(۵) « « (کجا ز سردهانت کسی شود آگه)

که این خیال ز ادراک عقل بیرون است
برغم من برقیبان شراب نوشیدی
بیاض چشم تو از نشه«۶» باز گلگون است
دلم ز کاوش مژگان و یاد لعل لبت
دروی سینه چویاقوت غرقه درخون است
شکایت از ستم یار نمی کنم گاهی
شکایتم همه ازگرد های گردون است
کند مسخر روح لطیف از جامی
که می بقول حکیمان خم فلاطون است
سخن رواج زمن یافت در جهان تیمور
که طبع زیرك من در تلاش مضمون است

ای مهر جهانتاب نکوترز تو کیست
هستی تو چو مهتاب نکوتر ز تو کیست
آئینه ز تاب شرر عکس جمالت
در خانه شود آب نکوتر ز تو کیست
(۷) بر قبلهٔ رخسار تو پیوسته دو ابرو
خم گشته چو محراب نکوترز تو کیست
باشد بگلستان نظر جلوهٔ رویت
همچون گل سیراب نکو تر ز تو کیست

چشم تو بود از اثر(۱) نشه مستی — گلگون ز می ناب نکوترز تو کیست
از لطف بیا جانب من تا دهمت جا — در دیدهٔ بیخواب نکوترز تو کیست
هرگز نکنم جز تو نظر جانب گوهر — ای گوهر نایاب نکو تر ز تو کیست
دل می تپد از یاد تو ای آیینه سیما — در سینه چو سیماب نکوترز تو کیست

---

(۶) در نسخه ابراهیم صبحی ـ دوشنبه (از نشا بار گلگون است)

(۷) این بیت در نسخه ملا نور محمد کرخی کتابخانه عامه کابل نوشته نیست .

۱ نسخه ابراهیم صبحی ، تا شکنند: « نشا»

تیمور بجاه و نسب و رتبهٔ شاهی
در عالم اسباب نکو تر زتو کیست

عید است دلم قرار نگرفت — کان شوخ مرا کنار نگرفت
از قند مکرر تو هیهات — یک بوسه کسی دو بار نگرفت
اید وست زگرد لشکر خط — آئینهٔ دل غبار نگرفت
آسمان رود از کفش (۲) بیرون صید — بازی که رهٔ شکار نگرفت
دست من پا فتاده را یار — نگرفت گهی زعار نگرفت
جام از لب (۲) ساقی شکر لب — آن کیست که در بهار نگرفت
افسون که چون تو دلستان را — یکبار کسی کنار نگرفت

در فرقت یار شاه تیمور
یک لحظه دلم قرار نگرفت

گردش چشم تو دانی که چرا بسیار است
بیقرادی ز مرض (۳) لازمهٔ بیمار است
شجر با ثمر (٤) آسوده نباشد ز خطر
فارغ از باد خزان خار سر دیوار است
با خبر (۵) باش زآزردن دلهای خراب
دستهٔ تیر قضا آه دل افگار است
میرود در سر کوی تو چو مستان ز برم
از پی شیشهٔ چشم تو دلم سر شار است

---

۲ در نسخهٔ محمد آصف خان: «از کف»
۳ در نسخهٔ صبحی مذکور: «بیقراری بجهان»
٤ در نسخه محمد آصف خان «ثمر این شجر»
۵ در نسخه محمد آصف خان: «باحذر»
درمصراع اول بیت دوم کلمه جان در نسخهٔ ملانور محمد کرخی «جا» نوشته شده آصف غزل «عید است دلم قرار نگرفت»، «گردش چشم تو دانی که چرا بسیار است»
در نسخه قلمی ملانور محمد کرخی قیدکتابخانهٔ عامهٔ کابل نوشته نیست و در دیگر نسخه ها موجود است (وکیلی)

بلبل از شرم وحیا گشته بگلشن خاموش
تا بمن غنچهٔ لبهای تو در گفتار است
هر که با کس نرساند ضرر نیش جفا
در گلستان جهان همچو گل بیخار است
هست تا عکس گلستان رخ یار بچشم
هر طرف در نظرم باغ و گل و گلزار است
شاه تیمور جهان در نظر همت من
کمتر از دو رخ طدا یرهٔ پرکار است
تا که خط سر زکنار لب جانان زده است
بدلم داغ غم از آتش سوزان زده است
گشته دل در برم از خنجر حسرت چاك
شانه تا دست بران زلف پریشان زده است
چکنم گر نتپم آه (۱) چو بسمل بزمین
بدلم تیر جفا یار زمژگان زده است
لاله دارد بجگر آتش سوزان ز رخت
بچمن گل زغمت چاك گریبان زده است
نیست بر پشت لبش پردهٔ تبخاله که خضر
خیمه بر کنج لب چشمهٔ حیوان زده است
سر فرازی سبب کاستن جان دل است
شمع از شعله بسر تاج نمایان زده است
شاه تیمور چکد آب (۲) ز نور نظرم
غوطه ها بسکه در آن (۳) چاه زنخدان زده است
بگذر بطرف گلشن چون موسم بهار است
بر روی گل منه پا، گل زیورات خار است

---

(۱) در نسخه ملا نور کوهی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل)
«چکنم آه گرنتپم چو بسمل بزمین»
«۲» « « « « آب ز نور نظرم »
«۳» « « « « تاکه اوغوطه دران چاه »

سرومن وگل من ، قدتوو رخ تست
با سروو گل بگاشن ، زین پس مراچکا راست
یارب چه چاره سازم ،جان ودل حزین را
کز تیغ غمزۀ تو،جان (٤) ریش دل فگار است
تنها نیم ترامن ،جانا اسیروعاشق
چون من اسیر و عاشق ،هرگوشه ات هزار است
بیرویت آه گرمم ،چون برق شعله بارد
دو راز تودیدۀ من ، چون ابراشکبار است
باده بیار ساقی ، کانیست یک نگاهش
بهتر زصد خم می ،آن چشم پر خمار است
تاشدجدا ازجانان، باگریه (۱) شاه تیمور
بنگرکه هر دوچشمش ، مانندآبشار است

جان من ،آرام من ،صبرو قرارمن کجاست؟
جانم آمد بر لبم آن غمگسار من کجاست؟
جمع خوبان کرده از امروز ،آهنگ شکار
دلبرصیدا فگن، آهو شکار من کجاست ؟
ساقی ونقل وشراب وشیشه وپیمانه است
شمع بزم وباده نوش ومیگسارمن کجاست؟
تیره شدروزم چوشب ،بی نورشمع روی او
مونس جان ودل و،شب های تارمن کجاست؟
درگلستان خون دل ، ازدیده میریزدمرا
درمیان گلرخان،آن گلعذارمن کجاست؟

«٤» « « « گرتیغ غمزۀ تو تن ریش ودل فگار است
«۱» درنسخۀ ملا نورمحمد کوهی-کتابخانۀ عامۀ کابل
« باگریه چشم شاه تیمور »
«۱» نقل ازنسخۀ قلمی قیدکتابخانۀ عامۀ کابل-این غزل در نسخۀ ابراهیم صبحی قیدکتابخانۀ دوشنبه موجود نیست.

سر و گلشن شدشه تیمور ، حق قمر یان
سرو آزاد من و باغ (۱) و بهار من کجاست

کرده ام چون کعبهٔ مقصود جا در کوی دوست
قبلهٔ من گشته محراب خم ابروی دوست

چهرهٔ خورشید عالمتاب در اوج سپهر
هست همچون ذره پیش آفتاب روی دوست

نرگس سیراب در صحن چمن چون در حجاب
سر فرو افگنده پیش نرگس جادوی دوست

تا مرا استاد مکتب کرد تعلیم سخن
در زبانم نیست غیر از حرف گفتگوی دوست

گشته در صحرای چین پنهان بناف آهوان
نافهٔ مشک ختن از خجلت گیسوی دوست

دیدهٔ هر کس بود محو جمال دلبران
دیدهٔ من گشته حیران رخ نیکوی دوست

رهنما شد دل شهٔ تیمور در راه وفا
می برد هر لحظه ما را از محبت سوی دوست

غیر درد عشق خوبان در دل من درد نیست
جز خیال او در جان غم پرورد نیست

لذت سیر بیابان را چه میداند که چیست
هر کسی در عشقبازی همچو مجنون فرد نیست

از زبان سفله بیرون میشود حرف سبک
حرف نا سنجیده گفتن از شعار مرد نیست

بی گل روی تو در گلشن بچشم و سینه ام
غیر اشک خون فشان گرم و آه سرد نیست

گر شود مجنون به نزد ما ندارد اعتبار
چهرهٔ عاشق اگر در عشق خوبان زرد نیست

«۱» این غزل در نسخهٔ ملا نور مذکور نیست

کی شود هرکس بچشم اهل بینش درحساب
دیده‌اش گرشش جهت چون مهره‌های نرد نیست
غم «۳» بود جایش شهٔ تیمور در دلهای صاف
چهرهٔ آئینه اکثر بی غبار و گرد نیست

برابر با توکس در دلبری نیست
گدایی را به‌سلطان همسری نیست
تو یی‌سرخیل(۱) مجموع نیکویان
بمانند تو در خوبی پری نیست
سرم را گر زتن بر داری (۲) با تیغ
برون کی گرددعشقت‌سرسری نیست
نگین حلقهٔ چشمم مهیا ست
با نگشت تو گر انگشتری نیست
ستم بر مردمان زهر دستان
طریق دستگاه سروری نیست
ندارد لذتی درکام مستان
لبی گز«پان»۴ومی‌نیلوفری نیست

شاه تیمور (۵) ما نند رخ او
بگردون آفتاب خاوری نیست

تاکه درد تو بجان من بیمار نشت
خنجری تیر مژه دردل افگار نشت
مکن ای زاهد بی‌عقل ملامت ما را
سرنوشتم شده است عشق بتان روز الست

«۳» در نسخهٔ ملانور محمد کرخی« غم کندجایش »
(۱) درنسخهٔ محمدآصف‌خان : تویی سرخیل مجموع نیکویان
ودر نسخه‌دوشنبه
« تویی سرخیل‌مجموع نکویان ». درنسخه کتابخانه عامهٔ کابل :
تو یی‌سرخیل‌مجموع نکویان «۲» درنسخه کتابخانه‌عامه. برداری‌ازتیغ
«۳» درنسخه محمدآصف‌خان« که مهرت‌دردل من‌سرسری نیست» .
«۴»درنسخه محمدآصف‌خان : لبی گرپان‌وی نیلوفری نیست
«۵»درنسخه دوشنبه:«بمانندرخ او شاه تیمور»درنسخه کتابخانه‌عامه
لبی کزپان‌وی نیلو فری نیست
ودرنسخه محمدآصف‌خان مطابق متن

همه در کعبه و بتخانه پرستند ترا
زاهد و برهمن و محتسب و باده پرست
هیچکس رانبود از تو بهر باب گریز
همه‌رو سوی تودارند چه هشیار چه مست
زاهد ومفتی و ملاشده مست ازچشمش
همه در کوی خرابات رونددست بدست
شاه تیمور نگارم دل مجنون مرا
برده درسلسلهٔ زلف سیه فام ببست

دلم‌شد بسته تاد ردام زلف چین مشکینت
بودهمچون اسیران بلا پیوسته غمگینت
بناز وشیوه‌وتمکین ربودی‌طاقت‌هوشم
دل‌وجانم بود جانافدای ناز وتمکینت
قدم ازبار غمهای تو مانند فلک خم‌شد
بمن رحمی نمی آرد ، دل بیرحم سنگینت
ندانم ازکجا آموختی این‌رسم وآئین را
بودجور وجفا و بی فا بی رسم و آئینت
زهاد جلوهٔ مهرت نباشم ساعتی غافل
بودآغشته‌اندر جسم وجانم مهرو پروینت
کنی‌از لتفات خویش‌اگرشادش(۱)چه‌خواهد شد
دلم‌در گوشهٔ‌هجران بود پیوسته غمگینت
(۲) مشوغافل‌ازان‌ترک جفا جودرجهان‌تیمور
که خواهد کرد آخر فکر تاراج دل ودینت

---

(۱) در نسخهٔ صبحی ـ دوشنبه (گرشادچه‌خواهدشد)
در نسخهٔ ملانورمحمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل
۲ ـ « « «اگرشادش چه خواهد شد »
مشوغافل‌ازان‌ترک‌جفاجودرجهان‌تیمور »
۳ ـ در نسخهٔ محمد آصف‌خان « مرا بدوری رویت »

(۳) مرا زدوری رویت بدل قراری نیست
بیا بیا که مرا تاب انتظاری نیست
بود زدیدن گلزار دیده اش محروم
کسی که منتظر راه گلعذاری نیست
چه میشود نظری کن که در سر کویت
فتاده هر طرفی ، غیر خاکساری نیست
زروی لطف و وفا وکرم (٤) بجانب ما
بیار می که باین عمر اعتباری نیست
چولاله در ته گردون نمی شود پیدا
دلی که در غم عشق تو داغداری نیست(٥)
ندارد از دل صد چاك بهره یی هرگز
چوشانه در کف هرکس که زلف یاری نیست
بکام دل گذران عمر خود شمه تیمور
که واردات غم دهررا شماری نیست(٦)
ای لعل لبت سوخ بخون جگر ماست
پرورده قدسرو تو از چشم تر ماست
مارا سر شوریده عبث نیست چو مجنون
سودای سر زلف تودائم بسر ماست
تاثیر صفای (٧) دل وانوار کراست
پیدا زرخ خوب تو اندر نظر ماست
از صحبت ما بادل پرغم نرود کس
ما نخل مرادیم و دل خوش ثمر ماست

---

٤ ـ « « «ساقیا بجانب ما»
٥ ـ « « «دلی که درغم معشوق غمگساری نیست
٦ ـ در نسخهٔ ابراهیم صبحی ـ دوشنبه «که واردات غم دهر رامداری نیست»
٧ ـ این بیت درنسخهٔ ملا نورمحمد کرخی نیست .

در کوی تو از کشته شدن عار ندارم
سررا بدم تیغ تو دادن هنر ماست

اندیشه بگردون نتوان کرد (۸) با فلاك
بهر اثر تیر حوادث سپر ماست

از سوزغم لاله عذاران شهٔ تیمور
صدداغ نهان درجگرو (۹) صدبیر ماست

سوختم زآتش عشق تو ترا باکی نیست
خبرت از دل آزردهٔ غمنا کی نیست

اشك چشمم همه روی زمین را تر کرد
در همه روی زمین خشك کف خاکی نیست

درك معنی غم عشق تو کردن صعب است
در همه خلق جهان صاحب ادراکی نیست

سینه اش چاك زتیغ تو بود هرکه بود
نیست یك سینه که از تیغ تواش چاکی نیست

زدی ام زخم و بیفگندی و با لم (۱) بستی
چون تو ای شوخ بت چابك و چالاکی نیست

بس زمین سر کوی تو بمژگان رفتم
بزمین سر کویت خس و خاشاکی نیست

شاه تیمور زپیمانه کشان نیست حساب
هر که در پای دلش سلسلهٔ تاکی نیست

---

۸ - در نسخهٔ ملا نورمحمد کرخی - کتابخانهٔ عامه «نتوان کرد که افلاك»

۹ - « « « صدداغ نهان درجگروصد بیرماست»
ودرنسخهٔ دوشنبه - اثرقلم ابواهیم صبحی سهواً
« جگر بیرماست » نوشته شده

(۱) نسخهٔ تاجکستان (بیفگندی با لم بستی) .

روشن جهان ز پر تو خورشید روی تست

خلد برین نمونه ز گلزار روی تست

مهر و وفا و لطف نکردی بهیچکس

جور و جفا و ظلم و ستم جمله خوی تست

گاهی(۲) بپرس حال اسیران خویش را

دام کمند گردن خوبان زموی تست

گفتی ندیده چشم بیک رود و ماه نو

اینک دو ماه نو زدو ابرو ، بروی تست

هستی تو همچو قبله بروییم که مردمک

دو چشم(۳) من چو قبله نما رو بسوی تست

با مفلسان میکده ساقی مکن دریغ

امروز می ببزم (۴) جهان در سبوی تست

تیمورشاه ازپی تحسین شعر تو

ورد زبان خلق جهان گفتگوی تست

چشمم ز بسکه مائل چشم سیاه تست

عمری با نتظار ز پی یک نگاه تست

دل را همیشه . . . چو من ناله و فغان

از بهر دوری رخ مانند ماه تست

بی جرم باده ، شیشهٔ دل را شکسته ئی

ای محتسب نه جرم من است این گناه تست

از دل خیال روی تو ، یک لحظه دور نیست

خلوتسرای روضهٔ دل، جلوه گاه تست

خلق جهان براحت ایام مستدام

آسوده درحمایت لطف و پناه تست

---

(۱) درنسخهٔ دوشنبه بیفگندی بالم بستی .

(۲) نسخهٔ محمدآصف خان (مپرس) .

(۳) نسخهٔ محمدآصف خان : (درچشم ما چو قبله نما) .

(۴) « « « : (امروز عیش بزم جهان در سبوی تست) .

ای دل ز آتش غم هجران عشق یار
سوی فلک همیشه روان دود آه تست
تیمور شاه در غم هجران گلرخا ن
رخسار زرد و دیدهٔ گریان گواه تست

(۱)

برو طبیب که دردمرا دوایی نیست
که چارهٔ مرض عشق در کیایی نیست
ز بهر عاشق بیمار خسته درهجران
بغیر خوردن خون جگر غذایی نیست
نموده صاحب درد توهر کجا تحقیق
مریض عشق ترا هیچ جا شفایی نیست
صفا وخوبی وآسوده گی به بزم دلم
بغیر جلوهٔ خورشید درصفایی نیست
بغیر پرتو شمع رخش شاه تیمور
میان کلبهٔ تاریک ما جلایی نیست

(۲)

این دل اسیر سلسلهٔ مشکسای تست
هرجا روی چو سایه روان در قفای تست
بفرست خاک پای خود از بهر دیده ام
عمریست دیده منتظر خاک پای تست
ای بیخبر ز حال من مبتلا به هجر
سنگی که من به سینه زدم از جفای تست.
دل برده میروی و نگاهی نمی کنی
بنگر که آه خسته دلی در قفای تست

۱ــ۲ هردوغزل از نسخهٔ قلمی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل نقل شده و در نسخهٔ دوشنبه موجود نیست ودر مصراع دوم مطلع غزل" گیاهی نوشته شده ومخالف قافیه وسهو کاتب است و کلمهٔ کیا بمعنی پهلوان وخداوند وپاکیزه ممکن درست باشد . یعنی مرض عشق را بزور آوری وقدرت نمی توان چاره کرد .

ای مه‌پناز چهره برافروختن چرا
عهدی بود همیشه که دل در وفای تست

مژگانت از جفا زده صد زخم بر دلم
زخم دگر به سینه ز تیغ جفای تست

تیمور گرچه شاه جهان است ای خدا
لیکن ز صدق دل، بدو عا لم گد ای تست

(۱)

ظهور عشق مرا روی یار شد باعث
مرا بسینه گل آن گعذار شد باعث

ز بهر بردن سودا سوی جنون ما را
سواد زلف و خط مشکبار شد باعث

برای دیدن زلف سیاه وخال وخطت
مرا دو دیدهٔ شب زنده دار شد باعث

شگفتن گل امید بوستان مرا
نسیم خندهٔ لعل نگار شد باعث

خیال عشق بتان در سرم نبد هرگز
باضطراب دل بیقرار شد باعث

برای تازه‌گی داغهای سینهٔ من
نظارهٔ چمن لاله‌زار شد باعث

این غزل در هفت بیت در نسخه ارگ و نسخه محمد آصف خان مطابق متن آمده و اما در نسخه دوشنبه فقط دو بیت ازینقرار ضبط شده و سائر ابیات و مقطع غزل وجود ندارد:

ای دل اسیر سلسلهٔ مشکسای تست
هرجا روی چو سایه روان در قفای تست

ز بهر بردن سودا سوی جنون ما را
سواد زلف خط ... تست

و این قسمت نسخهٔ دو شنبه، تاجکستان، اثر قام ابراهیم صبحی با لکل ناقص و نسخه های کابل غزل را تکمیل نموده است: « و ذیلی »

ز بهر زینت اسباب شاهیم تیمور
کمال مرتبت (۱) کردگار شد باعث

بار قیبان زدلت مهرووفا راچه علاج؟
با من از ظلم وستم جور وجفا راچه علاج؟

شانه را منع توان کرد ازان زلف سیاه
لیکن آمیختن باد صبا را چه علاج؟

دل توان از خط (۲) وابروی توبردن لیک
کشش پیچ وخم (۳) زلف رسا راچه علاج؟

مرده (۴) را زنده توان کرد مسیحا به نفس
مرض عاشق بیرون زدوا را چه علاج؟

داروی لطف توشد مرهم داغ دگران
زخم داغ جگر پرغم ما راچه علاج؟

میتوان گشت زآشوب نگاهش ایمن
ناوك غمزهٔ مژگان رسا راچه علاج؟

ایمن ازخصم بتدبیر توان شد تیمور
رقم خامهٔ تقدیر خدا چه علاج

---

(۱) این غزل عینا از نسخه قلمی قید کتابخانهٔ عامه کابل که در سنه ۱۲۱۹ ق بقلم ملانور محمد کرخی در جزء یک مجوعه خطی بطور مختصر نوشته شده نقل گردید .

واز لحاظ جملات وکلمات و بعضی ابیات با غزل نقل نسخه های کابل ونقل نسخه دوشنبه فرق دارد ومقطع غزل مکرر آمده وکلمه مرحمت به مرتبت تبدیل شده

(۲) در نسخه ملانور محمد کرخی - کتابخانه عامه کابل (دل توان ازخط وابروی توبرداشت ولیک»

۳ « « «زلف دوتار راچه علاج»

۴ « « «مرده را زنده توان کرد»

دل شود روشن ز فیض چهرهٔ رخشان صبح
غنچه می‌خندد ز باد لرزش دامان صبح

از گشود جبهه اش فیض سخاوت ظاهر است
دست امید من است و دامن احسان صبح

ز استان درگهش ایدل مرو جای دگر
میشود خورشید تابان هر که شد دربان صبح

با دو قت صبح را در باغ فیض دیگر است
بشگفد گل از نسیم چهرهٔ خندان صبح

از کدورتهای عصیان خانهٔ تاریک دل
میشود روشن ز عکس عارض (۱) تابان صبح

میشود از نعمت الوان عقبی بهره مند
هر که از اخلاص دل بنشست اندر خوان صبح

شاه تیمور هر سحر از چشم تر غافل مباش
میزند دریای رحمت جوش از گریان صبح

شدی اگرچه تو در کوی دلربا گستاخ
منه ز بی ادبی ای رقیب پا گستاخ

(۲) ز دست ناز برون کرد ملک حسن ترا
سپاه خط برخت گشته تا کجا گستاخ

ز دیده خون دلم ریخت (۳) سرخی «پان» را
نموده ئی بلب خویشتن چرا گستاخ

(۱) در نسخه ملا نور محمد کرخی کتابخانه عامه کابل «چهره تابان صبح»
۲ » «ز دست ناز برون فلک حسن تر»
۳ » » » « ز دیده خون دلم ریخت تا کجا پان را»

نمی‌شود ز رخت ساعتی جدا هرگز
ز بسکه گشته بروی تو چشم ما گستاخ

دلم نموده به‌دلدار حال خود اظهار
چو طفل شاخ که باشد بهر کجا گستاخ

به یار خود، شه‌تیور، هرچه بادا باد
نموده ام سخن عرض مدعا گستاخ

نه‌تنها خورده می‌آن دلبر جانانه میرقصد
پری در شیشه از عکس رخش مستانه میرقصد

بسوی من چوعزم آمدن کردی و (۱) از شادی
براه انتظارت چشم من در خانه میرقصد

سرت گردم بیا در بزم میخواران تماشا کن
که می از مستی چشم تو در میخانه (۲) میرقصد

ز رشک پیچتاب (۳) جعد زلف عنبر افشانش
به چندین آه‌دود شمع در کاشانه میرقصد

زدی تا ناخن ابرو به تار رشتهٔ جانم
نفس در سینه ام از شوق بیتابانه (۴) میرقصد

---

(۱) در نسخهٔ ملانور محمد کرخی — کتابخانهٔ عامهٔ کابل (آمدن کردی از شادی)

(۲) » » » » » (پیمانه میرقصد)

(۳) » » » » » (پیچ و تاب جعد زلف)

(۴) » » » » » (بی‌پایانه میرقصد)

دلم از اشتیاق وصل و شوق سوختن امشب
بگرد شمع رخسار تو چون پروانه میرقصد
زساز نغمهٔ آن مطرب شیرین (۵) نوا تیمور
نگار من به مجلس امشب استادانه میرقصد
(۶) به مجلس شوخ بی پروای من مستانه میرقصد
بدستی شیشه، بردست دگر پیمانه میرقصد
دلم را می برد از عشوه جان من بقربانش
بصد ناز و ادا در بزم چون جانانه میرقصد
کله بشکسته و بند قبا بگشاده از مستی
زتاب می عرق برچهره بیباکانه میرقصد
بقصد قتل عاشق تیغ بر کف از سر مستی
به مجلس ترک شوخ من عجب ترکانه میرقصد
به بزم ای آتشین رخ گرم رقصی ودل زارم
بگرد شمع رخسار تو چون پروانه میرقصد
به مجلس آشنا گشتست با بیگانگان ایدل
ببین ناآشنای من زمن بیگانه میرقصد
چنین حسنی که دارد دلبرم از شوق دیدارش
بمسجد شیخ شهرو مست درمیخانه میرقصد
چو خال زیر زلفش دید دل گردش برقص آمد
بگردد ام مرغی از برای دانه میرقصد
نوایی مطرب امشب میزند تیمور در بزمم
که از شوقش درودیوار این کاشانه میرقصد
ببین امشب که ماه من عجب مستانه میرقصد
بشوخی می بردل را چه استادانه میرقصد

---

(۵) » » » » » (رنگین نوا)
در نسخهٔ ابراهیم صبحی - دو شنبه (زناز نغمه آن مطرب رنگین نوا تیمور)
(۶) این غزل در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی وجود ندارد.

خرامان کرده می آید چو کبک مست صحرائی
نگار من بگرد شمع چون پروانه میرقصد

دلم را برده از رقص آن بت نازک بدن امشب
بصد ناز و ادا در مجلس آن جانانه میرقصد

بین در بزم شوقت این دل پراضطرابم را
که بردورتو چون پروانه در کاشانه میرقصد

مرت گردم تماشا کن که در قصر فلک امشب
ز شوق طور رقصد (۱) زهره بیتابانه میرقصد

خودش مست (۲) و بدستش باده آنرا میدهد یا ما
از ین شادی بمجلس باده در پیمانه میرقصد

نظر کن با رخ ماه پری رخسار خود تیمور
که با چندین ادا در مجلس شاهانه میرقصد

(۳) چون ز لعل لب شیرین توام یاد آید
جان ز حسرت بلبم ای شوخ چو فرهاد آید

آنچه از خنجر مژگان تو آید ای شوخ
نه ز پیکان و نه از خنجر بیداد آید

صید مرغ دل مردم کند از تیر نگاه
آنچه از چشم تو آید نه ز صیاد آید

بیتو چون بلبل نالان که فتد دور از گل
دلم از درد فراق تو بفریاد آید

باعث شدت دیوانگی من گردد
چون مرا طرهٔ مشکین تو در یاد آید

---

(۱) در نسخه ملا نور محمد کرخی- کتابخانه عامه کابل (زشوق طور رقصت)

(۲) « « (خودش مست و بدستش جام و آنرا میدهد یار)

(۳) « در مطلع این غزل در قافیه سهوا کلمه «آید» آمد نوشته شده

میشوم شاد ازین رهگذر ای مونس جان
از سر کوی تو هرخسته که نا شاد آید
مهربانش بخودا ز عجز نمایم تیمور
زیرتیغ اربکفم دامن جلاد آید

(۳) تا مرا حلقهٔ گیسوی بتان یاد آید
مرغ دل در قفس سینه بفریاد آید
کرده ام از می جان شیشهٔ دل را خالی
کهٔ مگر در برم آن شوخ پریزاد آید
منتظر در رهٔ او باش که ناگاه مگر
بهر پرسیدن حال دل ناشاد آید
نتواند که کند شرح دل سخت ترا
بهر کاتب که اگر خامهٔ فولاد آید
هست هر بیت چوفرزند بنزد شاعر
بعد مردن بکند آنچه ز اولاد آید
لب خاموش تواز گفتن بیجا بهتر
بتقابل اگرت حرف ز استاد آید
شاه تیمور بکوه غم شیرین دهنان
بمددگاری من تیشهٔ فرهاد آید

بیتوام ناله چنان ازدل ناشاد آید
کهٔز نالیدن ما چرخ به فریاد آید
چون کشم زهر زجام غم شیرین دهنی
یادم از تلخی جان کندن فرهاد آید
دامن آنشوخ زند چون پی قتلم بکمر
همه اعضای من از شوق بفریاد آید

---

(۳) « این غزل در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی نوشته نیست و در نسخه های کابل و دو شنبه موجود است ،

غم هجرت رود ازغایت شوق از یادم
چون ز وصل تو من دل شده را یاد آید
ز یر تیغش ز بسی(۱) شوق رخش ناله کنم
رحم از نالهٔ من در دل صیاد آید
در قفس گریه ام از درد گرفتاری نیست
خونم ازدیدهٔ بیرحمی صیاد آید
داد پیش که برد ازغم هجرت تیمور
چند بروی زغم هجر تو بیداد آید
آنکه کرد ایما بقتلم تیغ ابروی تو بود
وانکه کرده صید دلها دام گیسوی تو بود
هیچ میدانی بشام غم دل بیمار من
تا بوقت صبحدم افتاده در کوی تو بود
کرده ام در صفحهٔ رویت تماشای بهار
مصرع رنگین گلشن بیت ابروی تو بود
در بساط آفرینش جا بجا گر دیده ام
رهزن ایمان مردم چشم جادوی تو بود
کرده چشم من نگاهی جانب پشت لبت
پاسبان آب حیوان خال هندوی تو بود
(۲) رفته یی تادر گلستان باروی همچون آفتاب
دیدهٔ حیران گلها محو درروی تو بود
از کرم میلی نکردی جانب تیمور شاه
روزو شب در گوشهٔ هجران دعا گوی تو بود

---

(۱) در نسخهٔ دوشنبه تاجکستان: «ز بس شوق رخش»
ودر نسخهٔ قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل «زیرتیغش ز بس از شوق رخش ناله کنم».

و بیت ششم این غزل در نسخهٔ کتابخانهٔ عامه وجود ندارد.
(۲) در نسخهٔ دوشنبه: «با رخ چون آفتاب»

زدن از ناوك مژگان بدلم تیر چه بود ؟
تو بگو بهر خدا زود، که تقصیر چه بود ؟

(۱) گر ترا قصد جنون من بیچاره نبود
دست بازی بسر زلف گرهگیر چه بود ؟

کرده از دل و جان باد گران لطف و کرم
ستم جور تو بر عاشق دلگیر چه بود ؟

رسم وحشت نبود چون بجهان جنس ز جنس
رم چشمان تو از دیدن نخچیر چه بود ؟

دام روزی نبود گر بتهٔ پردهٔ خاك
مفلسان را طلب رزق ز اکسیر چه بود ؟

خبری گر ز دل غمزدگان تو نداشت
اینقدر ناله و فریاد ز زنجیر چه بود ؟

زخم اول به جفا باشهٔ تیمور زدی
بعد فکر صحت و چاره و تدبیر چه بود ؟

(۲) گل بصد تازگی و آب برویت نرسد
ریشهٔ سنبل تر هیچ بمویت نرسد

دیده ام کرده بروی تو مقابل شب و روز
مه و خورشید برخسار نکویت نرسد

باخبر باش ز احوال دل غمزدگان
تا که آه دل افگار بسویت نرسد

شبنم چهرهٔ اوراق گل و آب گهر
به ترو تازگی قطرهٔ خویت نرسد

نروم ازسر کوی تو بگلزار بهشت
خوبی جنت فردوس بکویت نرسد

---

(۱) (۲) هردو غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل نوشته نیست .

در گلستان نبرد هیچکسش پیش مشام
تا بگلهای چمن نکهت بویت نرسد
نشود ترجگر تشنه تیمور ز آب
تا بکامش ز می جام سبویت نرسد

(۳) کو طبیبی که دوای دل بیمار کند ؟
چارهٔ درد من ز لعل شکربار کند
گاه گاهی ز من غمزده آنشوخ بناز
از کرم پرسش احوال دل زار کند
هر سحر دیدهٔ خورشید منور بادت
سیر گلزار تو از رخنهٔ دیوار کند
میزند آب بسوز جگرت گریهٔ شب
مرهم صبح علاج دل افگار کند
عکس فیض کرم شبنم گلزار رخت
قطرهٔ اشک مرا گوهر شهوار کند
گر شود واقف گلهای سر کوی ترا
بلبل از رفتن خود توبه بگلزار کند
شاه تیمور بهنگام تماشای چمن
دیده را محو نظر آن گل رخسار کند

ای همدمان ز آتش آهم حذر کنید
دلدار را ز حال دل من (۴) خبر کنید
ای مردمان ز حسرت من یاد آورید
چون برجمال مهر مثالش نظر کنید
گویید حال زار مرا پیش یار من
گر گیردش ملال ، سخن مختصر کنید

---

(۱) (۲) (۳) هر سه غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی - نوشته نیست

(۴) در نسخه دوشنبه : (دلدار را ز حال تباهم خبر کنید)
و این غزل در نسخه ، ملا نور محمد کرخی ، نوشته نیست .

دانید بردل من مسکین چه رفته است
گر سینه پیش تیغ جفایش سپر کنید

دانید حال دیدهٔ شب زنده دار من
گر در فراق یار شبی را سحر کنید

یا ازسفر ستمگر مارا کنید منع
یا از من ستم زده قطع نظر کنید

یاران ز زلف یار بیادم میاورید
دیوانه رامباد که دیوانه تر کنید

تیمور شاه گشته جگر خون ز عشق یار
فکری بحال عاشق خونین جگر کنید

قبای ارغوانی را ببر کردی ، مبارك باد !
بجان عشقبازان گرشرر کردی، مبارك باد !

بگلشن با رخ گل از تبسم های شرینت
دهان غنچه را پرازشکر کردی، مبارك باد !

بآهنگ رمیدن از برم وحشی غزال من
مراچون نافهٔ خون در جگر کردی، مباك باد !

ببزم میکشان ای ساقی از پیمانهٔ چشمت
مرامخمور و مست و بیخبر کردی، مبارك باد !

نگاهی میکنی از چشم الفت دمبدم سویم
مرا ازلطف منظور نظر کردی، مبارك باد !

ز بهر جستنش چشمم بهر در حلقهٔ در شد
مرا ای عشق آخر در بدر کردی، مبارك باد !

به تخت سلطنت تیمور، از بهرجهانداری
کلاه تاج شاهی را بسر کردی مبارك باد !

دلم به سینه ز دردت چو اضطراب کند
دوا طبیب ز لعل تو انتخاب کند

به سینه تیر تو تا از غضب رسیده ، دلم
برای تیر دگر بهرخود شتاب کند
کشیده بررخ خود او نقاب گیسو را
بحیرتم که چرا روز من حجاب کند
دوای درد دل من شود بناز اگر
بپرسش دل من حرف باصواب کند
کجا روم بکه گویم شکایتی از خویش ؟
که لطف باد گران و بمن عتاب کند
به تیغ غمزه و شمشیر جور و خنجر کین
ز بهر کشتن من یار اضطراب کند
تپیدن شهٔ تیمور بیتو چندان است
که شرح او نتواند بهیچ باب کند

رفتی تو تا از چشم من ، ازجسم من جان میرود
جان ازتن بیمار من ، دنبال جانان میرود
یا رب چسازم ازغمش ، رنجیده خاطر از برم
پیچیده دامن در کمر ، سروخراسان میرود
ما را بهجران ای صنم ، از محنت رنج و ستم
هر لحظه سیلاب سرشک ، از چشم گریان میرود
ازسوز دل درجستجو ، بهرسراغ روی او
هرصبحدم در کوی او ، خورشید تابان میرود
آن دلبر سیمین بدن ، با طرهٔ مشک ختن
بهر تماشا درچمن ، کاکل پریشان میرود
در گلستان کوی او ، همراه خیل قمریان
بهر تماشای قدش ، سرو از گلستان میرود
تیمور شاه آن دلبرم ، با شیوهٔ جور و ستم
ازمن گریزان دمبدم ، سوی رقیبان میرود

زتاب ماه جمالت ، زماه تاب رود
زپرتورخ توتابش (۱) زآفتاب رود

فگنده زلف برخ ، هست چشم مخمورش
چوآهویی که به مهتاب شب بخواب رود

تورفتی از نظروتا که دامنت گیرد
زدیده طفل سرشکم بصد شتاب رود

سوارچون توشدی برسمند نازترا
زچرخ ، ماه نو ، ای ماه در رکاب رود

کنی چوزلف پریشان ، شود پریشان دل
چوطره تاب (۲) دهی جان من بتاب رود

عرق زشرم نشیند چوبرگل رویت
زانفعال عرق ، از رخ گلاب رود

بکوی یار با میدوصل شد تیمور
چوتشنهٔ که دوان از برای آب رود

(۱) زپند ناصح مشفق بدی زکس نرود
به حیله طبع خسیس از دل مگس نرود

دلم بناله از آن خوگرفته در رهٔ عشق
که کاروان رهٔ دور بی جرس نرود

نموده قطع علائق چنان زوضع جهان
که هیچ در دل آزادمن هوس نرود

رونده در رهٔ عشق تو عاشقان یکجا
کسی بقافله ازخوف پیش و پس نرود

---

(۱) در نسخهٔ دو شنبه (زپرتو رخ توتاب زآفتاب رود) (۲) در نسخهٔ دوشنبه : (چوطره تابدهی جانمن بتا برود) و هرسه غزل متن صفحه درنسخهٔ ملانور محمد کرخی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل نوشته نیست .

زحال خستهٔ بیچارگان چه میدانند
که تا زحاکم جبار دست رس نرود
مدار دست زدامان او شهٔ تیمور
که تا زجور غمش از بدن نفس نرود

(۲) دل من کشته گر از خنجر مژگان تو شد
خوب شد آهوی وحشت زده قربان تو شد
ای که کردی برخ آئینه از شوق نگاه
محو گردیده بیک مرتبه حیران تو شد
شده صد چاک زجور و ستم تیغ تو دل
سینهٔ من هدف ناوک مژگان تو شد
پسته را شرم دهان تو کند خون به جگر
غنچه شرمنده به پیش لب خندان تو شد
تا بگلزار تراد یده خرامان قمری
بنده در پیش قد سرو خرامان تو شد
آفتاب فلک از شرم نیاید بیرون
تا که سر مطلع خورشید گریبان تو شد
شاه تیمور بگلزار تو ایگل از شوق
بلبل خوش سخن صحن گلستان تو شد

(۳) جسمم میان آتش هجران کباب شد
خون دلم زجوش لطافت شراب شد
بیداد و فتنه کس نشنیدست در جهان
از ناز تا که نرگس مستت بخواب شد
طالع مگر نبود جگر تشنگان زعشق
دریا بلب زخشکی بختم سراب شد
از عکس شبنم گل روی تو در چمن
اشکم میان کاسهٔ چشمم گلاب شد

(۱) (۲) (۳) سه غزل در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی کتابخانهٔ عامهٔ کابل نوشته نیست

تا دیده او بروی زمین ماه راه را
از رشک مار زلف تودر پیچ وتاب شد
جانا زفرقت تو چو سیماب در برم
دل از خیال روی تو در اضطراب شد
تیمور شاه طاقت وهوش از دلم ربود
تا شوخ من بعشوه و نازو عتاب شد
(۱) از نگاه گرم او از بس دلم بیتاب شد
شمع شد، پروانه شد، آئینه شد، سیماب شد
بسکه شد شاداب گلزار جهان از گریه ام
صفحهٔ رخسار او چون برگ گل سیراب شد
تا که شد خورشید رخسارش بعالم جلوه گر
از حسد داغ کلف بر چهرهٔ مهتاب شد
دل ببزم سینه از یادت بچندین رنگ گشت
شیشه شد، پیمانه شد، خون شد، شراب ناب شد
فتنهٔ دیگر میان مردم عالم نماند
تا دو چشم نرگس مست تو اندر خواب شد
در فراق دوری جانان زجوش گریه ام
مردمان دیدهٔ من غرق در گرداب شد
بعد ازین تیمور درهجرانش ازآه و فغان
منع کن دل را که بارخاطر احباب شد
(۲) عمر من ای بی وفا ، صرف وفای تو شد
کی ز تو حاصل مرا، غیر جفای تو شد
منت عیسی کشم، بهرچه زین پس دگر
چارهٔ درد دلم ،چون ز دوای تو شد
مهر، کم از ذره اش، جلوه کند در نظر
دیدهٔ گریان من، محو لقای تو شد

---

(۱) (۲) هردو غزل در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل موجود نیست .

میرودش از قفا، لشکر دل فوج فوج
کاکل مشکین تو، چون بقفای تو شد
خاك نشین درت، فخر کند برفلك
ننگ زشاهی کند، هرکه گدای تو شد
چارهٔ تیمور کن خود به دوای طبیب (۳)
خسته و بیمار وزار چون ز برای تو شد
به پیامی اگرم یاد نمایی، چه شود ؟
دل غمدیدهٔ ما شاد نمایی چه شود؟
غم خود گر بفرستی که کند چارهٔ دل
دل ویرانه ام آباد نمایی چهٔ شود ؟
شوق دیوانگی ام برده زجا از برقع
چهره ای شوخ پریزاد نمایی چه شود
نامه گر بفرستی بمن از لطف مرا
بعد عمری (۱) اگرم یاد نمایی چه شود
گرشوی راحت جانم شبی ای جان جهان
شاد جان من ناشاد نمایی چه شود
این بود مطلب تیمور تو ای بخت اگر
زخمی ناوك صیاد نمایی چه شود؟
(۲)تحمل بی‌تو جانا کی توان کرد
دمی طاقت به هجران کی توان کرد
بهار و سبزه زار خط او را
به دل نسبت بریحان کی توان کرد

---

(۳) در نسخهٔ ابراهیم صبحی- دوشنبه (چارهٔ تیمور را کن بدوا ای طبیب)

(۱) در نسخه ملا نورمحمد کرخی، کتابخانه عامه کابل «بعد عمری تو اگر یاد نمایی»

(۲) (۳) هردو غزل درنسخه مذکور موجود نیست .

به پیش لعل او چون تشنه کامان
تحمل ز اب حیوان کی‌توان کرد

برابر سنبل تر را بگلشن
بآن زلف پریشان کی‌توان کرد

نباشد تا گل روی تو هرگز
تماشای گلستان کی توان کرد

بود پوشیده عشقش شاه تیمور
بنزد کس نمایان کی‌توان کرد

۳ بادسحر نقاب رخ غنچه باز کرد
بلبل ز عکس شعلهٔ آتش‌گداز کرد

بلبل ز بهر گل بچمن میکند فغان
گلچین چودست جانب گلبن دراز کرد

هرگز بغیر روی گلت سوی گل ندید
چشمم ز نیک و بد بچمن امتیاز کرد

عشرتسرا کند قدمش باغ حشررا
هرکس بصدق خدمت اهل نیاز کرد

بلبل ز بهرگل شده شیرین سخن بباغ
مطرب ز بهرخاطر عشاق ساز کرد

بلبل فدای گل شدو قمری اسیر سرو
زاهد به قبله روی ز بهر نماز کرد

تیمور ترك من بجفا برده آن‌دلم (۱)
دل‌را اسیر طرهٔ مشکین طراز کرد

بسکه پیکان غمت دردل مرا پنهان بماند
دل زجارفت و بجایش یکجهان پیکان بماند

درد وداغم را نکردی چاره و کردی سفر
داغ بی‌مرهم مراو درد بیدرمان بماند

---

(۱) درنسخهٔ ابراهیم‌صبحی ـ دوشنبه (برده از دلم)

دید هرکس دیدهٔ حیران من بر روی تو
بر من حیران و بر حیرانیم حیران بماند
چون گرفتم دامن توسن سوار خویش را
ضعف از پایم فگندودستم از دامان بماند
عشق جانسوز زلیخا بین که از تاثیر آن
سالها یوسف اسیر محنت زندان بماند
شد خرامان صبحدم در بوستان آنسروقد
آب از رفتن فتادو سرو سرگردان بماند
عمر شد آخر شهٔ تیمور آه‌سوز (۲) عشق
داغ در دل ازغم این لاله رخساران بماند
(۳) رفتیم از دیده، دیده بیرخت اعمی بماند
(۴) دیدهٔ بینائیم از هجر نابینا بماند
میخر امیدی بطرف بوستان وقت سحر
پای در گل سرو پیش آن قد رعنا بماند
برد روی‌وزلف‌تو فرهادو مجنون را زجا
کان غمین در کوه‌و این آشفته درصحرا بماند
رفتی از بالین مرا ناکرده از حالم سوال
تن به بستر بیتوام چون نقش بردیبا بماند
برد رضوان نقش‌قدت را به بستان جنان
داغها از رشک آنقد بر دل طوبی بماند
درغمت عمری شهٔ تیمور راه‌پیمود حال
هم‌زدین بیچاره درعشقت هم از دنیا بماند
(۵) رفتیم از دیده دیده درغمت گریان بماند
طفل اشکم از یتیمی در بدر حیران بماند

---

(۲) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی- کتابخانهٔ عامهٔ کابل (از شور عشق)
(۳) این غزل در نسخهٔ ملا نور محمد مذکور موجود نیست .
(۴) در نسخهٔ ابراهیم صبحی : (دیدهٔ بینائیم از هجرتو نابینا بماند)
(۵) این غزل در نسخهٔ ملا نور محمد مذکور موجود نیست . (وکیلی)

تاسفر کردی زدی آتش بجان‌ز خمم بدل
دردوداغت ای‌جفاجو بردل‌و برجان‌بماند
ازدلم رفتی‌ولی‌مهررخت‌ازدل نرفت
مهرتو درخلوت پنهان دل‌پنهان بماند
رفت عقل‌ودین ودل‌جان‌ماندتنهاو غریب
چون‌غریبی کوبه ره‌تنها و سرگردان بماند
رفت‌از بالین من، نا کرده درمان دردمن
آن‌طبیب‌و دردمن ای‌وای بی‌درمان بماند
رفت‌چون گل‌از برم‌آن دلبرم تیمور شاه
بی‌رخش چون بلبل بیچاره دل نالان بماند
ما برفتیم بزلفت دل ما میماند
دل ما بستهٔ زنجیر بلا میماند
کام نادادهٔ مرو از برم بهر خدا
آرزویت بدل‌ای بت بخدا میماند
کی‌بزنجیر توان داشت نگاهش یکدم
چون ززلفت دل‌دیوانه جدا میماند
به تماشای بهشتم ببر دگر رضوان
دردلم حسرت‌آن حور لقا میماند
بی‌تو ای‌گل‌دل من‌درقفس تن‌مانده
همچو آن مرغ که‌بی‌برگ ولوا میماند
(۱) پیش خورشید رخت‌مهر بودذره مثال
بهٔ روی توخورشید کجا میماند
چون ز کوی تو بحسرت شهٔ تیمور رود
پی دیدارتو رویش بقفا میماند
نبود حنا که بر کف پای تو بسته اند
خون از دلم گرفته بپای تو بسته اند

(۱) این بیت در نسخهٔ ملانور محمد کرخی‌ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل موجود نیست .

نظاره کن که جملهٔ گلها به گلستان
دستی برو ، زبهر دعای تو بسته اند
خوبان بصد هوس همه دلهای خویش را
درحلقه های زلف رسای تو بسته اند
دردشت آهوان همه دردست (۲) وپای خویش
دام کمند راز برای تو بسته اند
کردی چو عزم سیر ازین شوق گلرخان
گل دسته ها بباغ برای تو بسته اند
اندر دهان زبان مرا ای بهار حسن
از بهر مدح وو صف (۳) ثنای تو بسته اند
از شوق شعر تو شهٔ تیمور بلبلا ن
ترکیب آشیان بسرای تو بسته اند

(۱) جانم بلب رسید بتم را خبر کنید
رحمی بحال زار من چشم تر کنید
یاران شهید تیغ جفای بتان شدم
بهر ثواب برسر خاکم گذر کنید
درد فراق او به دوا به نمی شود
این درد را علاج بوصلش مگر کنید
ای دلبران بما مکنید این همه ستم
از آه آتشین دل ما حذر کنید
دردام هر کجا که ببینید طائری
یاد از اسیری من بی بال و پر کنید
هر جا که بنگرید بخون غرقه بسملی
یاد از شهادت من خونین جگر کنید

---

(۲) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی (درپاو دست خویش)
(۳) » » » (مدح و صف ثنای تو)
(۱) (۲) هردوغزل در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی کتا بخانهٔ عامهٔ کابل نوشته نیست.

بیمار چشم او شۀ تیمور شد، دمی
بربسترش زمردهٔ خود گذر کنید

(۲) بنومیدی مرانم دور جانا ز آستان خود
مرا بر آستان خویش بشمر پاسبان خود

چنین راحت که دیدم در قفس از لطف صیا دم
ندیدم ای هم آوازان من در آشیان خود

پریشان میکنی دلهای مشتاقان زهر جانب
پریشان گر نمایی طرهٔ عنبر فشان خود

ز بس شیرین بود ترسم که گردد آب چون شکر
چسان گیرم لبان شکرینت در دهان خود

زند صد فتنه سرای شوخ از هر گوشه در عالم
کنی از وسمه هرگه آسمان گون ابروان خود

نباشد احتیاج تیر بهر صیدم ای صیاد
شوم صید تو هرگه زه (۳) ببندی در کمان خود

بلب جان شۀ تیمور از یاد لبت آمد
چه باشد بوسه یی بخشی گر او را از لبان خود

در گلشنت ار گذار باشد · گل در کف پات خار باشد
مردن بودم حیات او را · بر تربتم ار گذار باشد
بر درد نهان من گواهم · نالیدن آشکار باشد
(۴) مخموری من بمحفل یار · زان نرگس پر خمار باشد

---

(۳) در نسخهٔ ابراهیم صبحی — دوشنبه ـ تاجکستان شوروی (شوم صید توهر که زه بوبندد در کمان خود)
صبحی مذکور عادت داشت که در همه جا کلمهٔ ببین را بوبین و ببندد را بوبندد نوشته است. (و کیلی)

(۴) در نسخهٔ ابراهیم صبحی-دوشنبه (بمحفل یارم)

تنها بی‌من ببزم (۲) جانان زان طرهٔ تابدار باشد

در جان و دل من از جفایت دردوغم بی شمار باشد

ازغمزهٔ یار ، شاه تیمور

تا چند دلم فگار باشد

نوشتم نامه را بر کاغذ زرد که هجرانت مرا یعنی چنین کرد

ازآن روزی که رفتی از برمن دل و جان شد گرفتار غم و درد

زیاد طره‌ات صحرا بصحرا چومجنون گشته‌ام در عاشقی فرد

(۳) چنان افسرد من هنگامهٔ عشق که آه من درون سینه شد سرد

تنم شد آب ازغم شاه تیمور

الهی درجهان غم را که آورد

آغاز هجر یار بپایان نمیرسد

دستم دگر بدامن جانان نمیرسد

هرگز کسی بکوی تو از جستجوی خویش

بی‌سیل اشک و دیدهٔ گریان نمیرسد

در ناز و (۴) سرکشی و خرامان و نازکی

با قامت تو سرو گلستان نمیرسد

شمع از شرار شعلهٔ دل یافت تاج زر

هرسر ببزم عشق بسامان نمیرسد

سنجیده ام به پله میزان امتیاز

لعل و گهر بآن لب (۵) خندان نمیرسد

---

(۲) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی - کتابخانهٔ عامه - کابل :
(تنها بی‌من به نزد جانان)

(۳) در نسخهٔ ابراهیم صبحی-دو شنبهٔ (چنان افسرده هنگامهٔ عشق)

(۴) در نسخهٔ ملا نور محمد مذکور (در ناز سرکشی خرامان و تازگی)

(۵) « « « (لعل و گهر بآن لب و دندان نمیرسد»

کوشش مکن طبیب(۱)ز بهر علاج درد
جزوصل درد عشق بدرمان نمیرسد
تیمور شاه هوشدل از دلبران(۲)مخواه
با او زسال گمشده تاوان نمیرسد

چوتو ، ای نازنین ، جانان که دارد ؟
اگر دارد ، لب خندان که دارد ؟
چومن در عاشقی ازدست جورت
همیشه دیدهٔ گریان که دارد ؟
چومن در عشقت از سرپنجهٔ غم
گریبان چاك تادامان که دارد ؟
(۳) مکش رنج ازپی دردم طبیبا
بدردم نسخهٔ درمان که دارد ؟
منادی میزنم درشهر و بازار
سراغ کوچهٔ خوبان که(۲)دارد ؟
برخسار تو چون آئینه حیران
مه من جز مه تابان که دارد ؟
بجز تیمور شبها گرد کویت
چو بلبل تاسحر افغان که دارد ؟

(۴) با من دل شده دلدار عتابی دارد
با رقیبان سخن حرف صوابی دارد

---

(۱) در نسخهٔ ملا نور محمد (کوشش بکن طبیب ز بهر علاج من)
(۲) « « « (ازدلربا مخواه)
نوت : غزلی که مطلع آن (نوشتم نامه را بر کاغذزرد) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی قید کتابخانهٔ عامه کابل وجود ندارد .
(۳) این بیت در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل موجود نیست . و کیلی
(۴) این بیت در نسخهٔ ملانورمحمد مذکور موجود ودر نسخهٔ ابراهیم صبحی ـــ دو شنبه موجود نیست. و کیلی

می‌جهد شعلهٔ برق ازتهٔ هرپیچ و خمی
امشب ازآه دلم زلف تو تابی دارد

گاه باخشم و گهی غمزه‌و گه خنجر ناز
درپی کشتن من یارشتابی دارد

کشته‌ام ازنگهش بیخود ومخمور وخراب
چشم مستش که پیمانه شرابی دارد

باده نوش‌است زلبهای توگلها به‌چمن
از تبسم لب لعلت می‌نابی دارد

بسرصفحهٔ نسرین زخط مشک فشان
در بغل حسن تو امروز کتابی دارد

از بیان‌رقم خامهٔ شاه تیمور
غزل حافظ شیراز جوابی دارد

(۱) بدلم گرز دل‌سخت توراهی باشد
بیش باشد که بمن از تونگاهی باشد

چه‌غم ازمحنت ایام که دائم بسرم
سایهٔ‌مرحمت همچو توشاهی باشد

دمبدم‌گر نشود جانب من آمدنت
راضیم گرز پس رفتن ماهی باشد

نوح مور است بهم صف زده بالشکرخط
یا که برگردرخت گرد سیاهی باشد

بی‌سبب خاطرش آزرده‌شد ازمن ناصح
بخدا کز طرف بنده گناهی باشد

درغمت کارمن ازناله وافغان بگذشت
بعد ازین دست‌من ودامن آهی باشد

---

(۱) این غزل درنسخهٔ ملا نورمحمد کرخی موجود نیست .

گذری گر تو بسوی شهٔ تیمور کنی
(۱) سالها منتظر اندر سر راهی باشد

(۲) هنگام گل و فصل بهار است ببینید
در جلوه بهر جا رخ یار است ببینید
امروز قبا در بر آن قامت رعنا
رنگین بنظر چون گل نار است ببینید
پرسید که تیغ نگهش قصد که دارد
مژگان دراز ش بچه کار است ببینید
چون برق بسامان من آتش زد و بگذشت
بر تو سمن گل رنگ سوار است ببینید
بخت من سود از ده چون طرهٔ خوبان
تاریک سیه چون شب تار است ببینید
چون شاخ گل تازه بود در نظر امروز
رنگین ز حنا دست نگار است ببینید
تیمور ز بهر نگه وعدهٔ دیدار
در کوی بتان باتن زار است ببینید

خورشید خجل از رخ نیکوی تو باشد
شرمنده هلال از خم ابروی تو باشد
هرجا که بود جای تو ای قبلهٔ دلها
روی دل عمدهٔ من سوی تو باشد
بیچارگی و عجز و وفا عادت من بود
جور و ستم و ظلم و جفا خوی تو باشد
از کوی تو هرگز نروم جانب فردوس
فردوس (۳) گلستان سر کوی تو باشد

---

(۱) در نسخهٔ ابراهیم صبحی ـ دو شنبه (سالها منتظر بر سر راهی باشد)
(۲) این غزل در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی موجود نیست .
(۳) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل (من شد)
(۴) « « « « (فردوس و گلستان سر کوی تو باشد) .

با ناله و فریاد هزاران دل شیدا
در هر شکن طرهٔ گیسوی تو باشد
از شیوهٔ رفتار تو در صحن گلستان
شمشاد خجل از قد دلجوی تو باشد
تیمور بود گرچه گل مسند شاهی
پیوسته باخلاص دعا گوی تو باشد

تخم گل و ریاحین، تا برزمین نهادند
مثلت گلی نروید چون بیقرین نهادند
گلها چو عارض او، دیدند در گلستان
پژمرده از خجالت، سر برزمین نهادند
وصفت چو یافت شهرت، بر بلبلان شیدا
از شوق، عندلیبان، سر در کمین نهادند
هوشم ز سر پرید، از دیدن جمالت
تخم گلیست نایاب، تا برزمین نهادند
هر کس چو دید رویت، آشفته شد بمویت
بر حسن گفتگویت، جمله یقین نهادند
کین دلبری و خوبی، از سرو و گل نروید
تو قرص آفتابی، مه برجبین نهادند
دل شد اسیر خویت، جانم فدای مویت
خالی بلب چو عنبر، خوش عنبرین نهادند
از غیرت مه نو، بالای چشم جادو
در صورتت دو ابرو، باهم قرین نهادند

از چشم شوخ مستت ، غوغا گرفته عالم
برزلف عنبرینت ، پیوسته چین نهادند

در گلشن جمالت ، صورت کشان قدرت
چشمان نرگسینت ، سحر آفرین نهادند

گردی سیه توچشان ، از شوق بهر قربان
پیشت همه غزالان ، سردر کمین نهادند

چون بنگری دهانش ، شرین بود زبانش
گویا که برگ گل را ، درانگبین نهادند

لعل است یا لبانت ، قند است یا دهانت
موییست یا میانت ، خوش بیقرین نهادند

گرتو چنین خرامی ، برطرف باغ و بستان
عالم در انتظارت ، رو در کمین نهادند

نقاش چون توسیفی ، دیگر نیافریده
ختم است برتوخوبی بر کفرودین نهادند

داری قبای گلگون ، درحالت سواری
گویا که آفتابی ، برروی زین نهادند

ای مه جبین چگویم ، تاآمدی بسویم
خوبان دیگر ازغم ، چین برجبین نهادند

چون شمع شاه تیمور ، رخسار لاله رویان
برزخم سینه ریشان ، داغی چنین نهادند

زمستان کابل

(۱)

بر کوهسار کابل ، خلعت ز نقره دادند
تشریف سبز گون را ، ز اشجار بر کشادند

سلطان دی چو بگذشت ، بر تخت عاج فوجش
دست ادب به سینه ، در پیش ایستادند

فرمود تا نمایند تاراج گلستان را
دست تظلم آنکه بر گلستان کشادند

بردند چون بغارت ، یکسر متاع گلشن
بود آنچه خوردهٔ گل ، جمله بباد دادند

گلشن کشیده برسر ، از برف چادر گل
ریحان و سنبل و گل بر مرگ دل نهادند

لاله نشسته در خون ، زین غصه داغ بر دل
شمشاد و سرو و عرعر ، از پای او فتادند

بلبل بماتم گل ، قمری بماتم سرو
داد و فغان و زاری در کنج غم نهادند

در نسخهٔ قلمی ابراهیم صبحی قید کتابخانهٔ دوشنبه ، دو قصیدهٔ تیمور شاه بوصف زمستان کابل نگاشته شده و مطلع و مقطع جداگانه دارد ، اول بیست بیت . دوم سیزده بیت .

اما در نسخهٔ قید کتابخانهٔ ارگ کابل و نسخهٔ محمد آصف خان از هردو قصیده ابیاتی فراهم گشته فقط یک قصیده دارای نزده بیت نشان داده شده و مصراع اخیر از قلم مانده و در مجلهٔ کابل سال ۱۳۱۳ ش جای آنرا نقطه چیده اند . و در یک نسخه (خرگاه آسمان را برف جماد دادند) بنظر سید . و در این قسمت نسخهٔ ابراهیم صبحی اعتبار و امتیاز بیشتر دارد .

زائل شد از نباتات یکسر نمو و اکنون
در خاصیت تو گویی(۱) یکسر همه جمادند

باد خزان کند چون، زینگونه ترکتازی
خوبان صحن گلشن بر باد چون عنادند

افتاد از حرکت، مانند جسم بیجان
آب روان که زنجیر برپای او نهادند

مرغان صحن (۲) گلشن، از بیم باد سرما
جمله ز آشیانها، آواره در بلادند

غمگین ازین تغیرات، گشتند عندلیبان
زاغان ازین وقائع، گردیده جمله شادند

ابر از برودت دی، کافور بار گردید
زانها که اهل عالم، دل مرده زین فسادند

افسرده آتش برق، گردید ابرها خون
در گریه اشک از بس، از دیده ها کشادند

افزود از گل سرخ، در دهر قدر آتش
از بسکه مرد مانش، در بزم جای دادند

گردید آب و آتش، با خاک و باد یکسان
اندر چهار (۳) عناصر، گویی ز یک نژادند

از بیم لشکر دی، دم در کشید در خود
ا[illegible]ر ز[illegible] [illegible]ارا، چون دست بر کشادند

گردید رعد خاموش، فالج صفت ز سردی
مهر خاموشی او را، چون بر دهان نهادند

---

(۱) در نسخهٔ تاشکند (بگوییم).

(۲) در نسخه ارک و آصفخان (باغ و گلشن).

(۳) در نسخهٔ تاجکستان (جهان).

پوشید آسمانرا خاکستری لباسی
اجرام آن سراسر پوشیده زین رمادند
خوش آنکه بگذرد دی ، آید بهار تیمور
خلقی برین تمنا دست دعا گشادند
چون از کمین سرما ترکان کمان کشادند
بر کوهسار کابل خفتان ز نقره دادند
از بیم لشکر دی هرجله شد سلب پوش
سیمین سلب نظر کن برآب چون نهادند
نوباوهای اخگر برقلعهای منقل
پنهان بجامهای (سیمابی) رمادند
کافور ابر اکنون ، کافور بار گردید
اغصان (۱) زبار کافور بر خاك او فتادند
ازآب هرکه سرزد یارب چه جرم اکنون
چون دشمنان شه بند ، از آهنش نهادند
اشجار باغ یکسر بی برگ و بار گشتند
داد برهنگی را اطفال شاخ دادند
کردند تا مخلع یکبار دیگر اغصان (۲)
دست دعا سراسر برآسمان کشادند
شد موسم زمستان ، مستان برغم اندوه
درهای عیش بررخ ، از هرطرف کشادند
چون فوج دی درآمد در باغ بهریغما
شمشاد وسرو وعرعر لرزیده ایستادند
مطرب بده بشارت پیران پار سارا
شکرانه گوهریفان در پای خم فتادند
سبزان هند دارند گرچه بسی ملاحت
خوبان پارسی گوز یشان بسی زیادند

(۱) شاخهای درخت
(۲) باید کافورخوار باشد—چه کافورخوار بمعنی سردو نامرد

گلبن شگوفه دارد از برف در زمستان
جمعی بدین تماشا از صوت زاغ شادند
خرگاه گرم را شد هنگامه گرم تیمور
خرگاه آسمانرا پوشش زخز چو دادند

دردل گذشت یادلبت شددهان لذیذ
آری زشهد و قند بگردد زبان لذیذ
شیرینی دهان ولب لعل یار من
باشد بگفتگوی زبان (۱) دربیان لذیذ
جانا بیاد لعل لبت اهل عشق را
باشد مذاق وردتو در کام جان لذیذ
کردیم امتحان شکر و شهد قند را
نبود بمثل لعل لب (۲) دلستان لذیذ
(۳) ازحرف لعل او شده شیرین دهان من
آیا که هست لعل لب او چسان لذیذ
آسودگی بگوشهٔ کنج قناعت است
باشد از آن بکام هما استخوان لذیذ
(۴) گردیده شعر من شهٔ تیمور در مذاق
از نسبت قرائت شیرین لبان لذیذ

میسوزم و در گریه ام، چون شمع هر شب تا سحر
آتش بجان من زدی، از من نمی گیری خبر
خار است گل در چشم من، بیرویت ای گل در چمن
بینم چسان سرو و سمن، چون لاله داغت بر جگر

---

۱ در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی — کتابخانهٔ عامهٔ کابل
«زبان در دهان لذیذ»
۲ « « «لب دلستان لذیذ
۳ « « این بیت نوشته نیست .
۴ « « «گردیده»

ای جان من قربان تو، ای من بلاگردان تو
همچون لب و دندان تو، کی دیده کس لعل و گهر

اندر غم ابروی تو، تا دیده ام چون موی تو
باشد مرا بی روی تو، لب های خشک و چشم تر

ای گلرخ غنچه دهان، دیدم کجا در بوستان
چون قد تو سرو روان، کردم بسی هرسو نظر

باشی تو دائم در سخن، چون طوطی شکرشکن
ای خسرو شیرین دهن، باشد لبانت پر شکر

در پاز عشقت خارها، جو یم ترا من بارها
در کوچه و بازارها، سودای تو دارم بسر

نام و نشانت را بسی، کردم طلب از هر کسی
همچون صبا گشتم بسی، در جستجویت در بدر

بستی فلک با من گرو، نبود ترا هرگز بدرو
چون ابروی او ماه نو، مانند او روی قمر

جانا فدایت باد جان، بستی کمر چون بر میان
از بهر قتل عاشقان، شمشیر بستی بر کمر

ماهی باوج دلبری، از آفت و نقصان بری
مانند رویت ای پری، نبود بخوبی در بشر

با تو من زار حزین، خوش آنکه گردم همنشین
نبود مراد دل جز این، جانا تمنای دگر

کوی ترا آماده ام، از شوق پر بگشاده ام
بر جای خود افتاده ام، چون طایر بی بال و پر

دور از جمالت ای صنم، مانند تیمور دمبدم
آتش ز آه خود زدم، در خشک و تر در بحر و بر

* * *

میسوزم و میگریم از هجر تو هر شب تا سحر
جان برلب آمد از غمت از من نمی گیری خبر

دردا که نالیدم ز بس دوراز رخت در بحر و بر
از نالهٔ جان سوز خود آتش زدم در خشک و تر

شرمنده ازآن قدتو (۱) پیوسته باشد سرو و گل
وزآن لب و دندان بود دائم خجل لعل و گهر

از نالهٔ آهم جهان برباد رفت و آن جوان
هرگز نکرد از ناله ام اندیشه وز آهم حذر

نه با منت باشد نظر نه سوی من داری گذر
با من تغافل تا بکی میورزی ای بیدادگر

هرگز نصیب ما نشد از باغ وصلت میوه یی
ما را نهال آرزو هرگز نمی بندد کمر

ایدل بدشت گلستان باغیر هر ساعت مرو
آزرده جان خویش را هردم مکن آزرده تر

نه گشت با من مهربان نه از رقیبان سرگران
ای گریه تاثیرت چه شد ای ناله کی کردی اثر

تیغ دگر تا کی تپم ای سنگدل درخاک و خون
تیر دگر تا کی زنم ای بی ترحم بال و پر

از شوق دیدارت زنم دامان همت برمیان
آنشوخ بهر کشتنم چون تیغ بندد در کمر

از یاد بزم وصل او تا کی دل تیمور شاه
درهجر ریزد دمبدم خوناب (۲) دل از چشم تر

نبود بخوبی در جهان، (۳) همچون تو دلدار دگر
هرگز نخواهم غیر د تو، ای شوخ دلدار دگر

---

(۱) در نسخهٔ ابراهیم صبحی - کتابخانهٔ دو شنبه- تاجکستان (قدح پیوسته باشد)

(۲) این غزل در نسخهٔ قلمی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل وجود ندارد.

(۳) در نسخهٔ ابراهیم صبحی : قید کتابخانهٔ دو شنبهٔ —تاجکستان (مثل تو دلدار دگر)

هر لحظه آیم سوی تو ، گردم بگرد کوی تو
جز آنکه بینم روی تو ، نبود مرا کار دگر

در مصر خوبی باز گوای یوسف گل (۱) پیرهن
چون من ترا از چارسو باشد خریدار دگر

صد بار گر بینم ترا بی پرده هر دم از خدا
این آرزو باشد مرا تا بینمت بار دگر

باشد هرچه در سخن خوش طوطی شکرشکن
ای خسرو شرین دهن داری تو گفتار دگر

دیدم مکرر گرچه من رفتار طاوس چمن
ای سرو قد گل بدن داری تو رفتار دگر

تنها نه تیمور حزین باشد گرفتارت همین
داری چوای نازنین (۲) چندین گرفتار دگر

خواهی که دل زما بری دل زما مبر
زنهار دل زما چو بری دل زما مبر

بیگانگی ز مردم نادیده بهتر است
از راه مهر رابطه با آشنا مبر

بهر خدا ز عاشق دل خسته زینهار
از تیغ جور رشتهٔ مهر و وفا مبر

از حرف اهل بخل بمقراض دشمنی
دل راز ربط اهل وفا از جفا مبر

(۱) در نسخهٔ قلمی قید کتابخانهٔ کابل که در سنه ۱۲۱۹ ق نوشته شده (در مصر خوبی باز گوی ای یوسف خورشید رو).

(۲) از ین غزل در نسخهٔ صبحی فقط سه بیت اول گرفته شده و در نسخه کتابخانهٔ عامه تمام غزل دارای هفت بیت و مقطع مطابق درج متن گرفته شده است (و کیلی)

عمر من است رشتهٔ گیسوی مهوشان
ای شانه تارموی ززلف رسا مبر
پیوند دست عاشق حیران بدست تست
چون شاخ نخل تازه زبهر خدا مبر
در کنج هجر اوشه تیمور در طلب
امید وصل و میل دل (۱) از دلربا مبر
طاق ابروی تو باشد قبلهٔ اهل نیاز
کعبهٔ رویت بود در پیش چشمم در نماز
در چمن همچون خط و زلف و قد و روی تو نیست
هم بنفشه هم گل و هم سنبل و هم سرو ناز
نزد اهل عشقبازان طرهٔ مشکین تو
نافهٔ چین رشتهٔ جان است یا عمر دراز
هرشب از یاد خیال آتش رویت تنم
تا بهنگام سحر چون شمع باشد در گداز
گشته نور حسن او پنهان بزیر ابر زلف
ور نه از خورشید تابان است اورا امتیاز
از غبار پشت پایت دیدهٔ ما روشن است
هست عشق ما و تو مانند محمود و ایاز
گرچه شاهم در جهان تیمور لیکن چون گدا
رو بدرگاه تو دارد ای کریم کارساز

(۲)

خیال وصل تو از دل نمیرود هرگز
بیرون زکوی تو بسمل نمیرود هرگز

---

(۱) این غزل در نسخهٔ قلمی ابراهیم صبحی — دوشنبه — تاجکستان وجود ندارد ودر نسخه های کابل موجود است. (وکیلی)

(۲) این غزل در نسخهٔ دوشنبه، تاجکستان وجود ندارد. ودر نسخهٔ ارگ کابل و کتابخانهٔ عامهٔ کابل و نسخهٔ محمد آصف خان موجود است.

نشان خون از ذوق لـذت تیـغش
بیرون ز خنجر قاتل نمیرود هرگز
رود زخطهٔ تو مضمون وخطتو برجاست
ز روی صفحه مسائل نمیرود هرگز
رود اگر زتنش جان پاك او سهل است
و لیك جهل ز جاهل نمیرود هرگز
زنزد کس نشود تا که مطلبش حاصل
سوال خویش زسائل نمیرود هرگز
وفا ز مردم ناکس مخـواه شهٔ تیمور
بشست وشو اثر از گل نمیرود هرگز

(۱)

جان ما را اینقدر درهجرخود جانان مسوز
جان من جان مرا در آتش هجران مسوز
ازنگاهت می‌جهد آتش بهرجا همچو برق
جان ما را زینهار از دیدن پنهان مسوز
دود آهش آخر از چاك گریبان سر کشد
شمع را ازسرکشی پنهان تهٔ دامان مسوز
خاطر بلبل بوادی گلشن جان در میان
غنچهٔ گل را بگلشن از لب خندان مسوز

---

(۱) این غزل در نسخهٔ ابراهیم صبحی ـ دوشنبه ـ تاجکستان موجود نیست ودر نسخهٔ کتابخانهٔ عامه ودیگر نسخه های کابل موجود است ومصراع اول بیت ششم تکرار بیان شده چه در یک غزل دیگر تیمورشاه اینطور آمده است .

وفا زمردم ناکس مخواه شهٔ تیمور
گیاه هرزه ز گل بو نمیدهد هرگز

واین ترجمهٔ قول اعلیحضرت احمد شاه با باست که بزبان پښتو فرماید:

احمد شاه ده دار ذالو احتراز کړه
چه وفا ئمر به موسی له اشراف

ازرهٔ لطف و وفا آبی بداغ دل بریز
در فراقت دردل ماداغ راچندان مسوز
رحم کن آخر باحوال گرفتاران خویش
مبتلایی را بداغ آتش هجران مسوز
نور رخسار شهٔ تیمور باشد همچو شمع
شمع را بیجا به پیش چهرهٔ جانان مسوز
روی جانان در نظر خورشید (۱) تابانست بس
مطلع خورشید آن چاك گریبانست بس
کرده خط پنهان لب لعل ترادانی چرا
سبزهٔ تر پرده دار آب حیوانست بس
خواهش سیر چراغان نیست در خاطر مرا
داغهای سینه ام همچون چراغانست بس
درفراق روی جانان گریه دارم روزو شب
حاصل عاشق بهجران چشم گریانست بس
ازتبسم های پنهان غنچهٔ امیدمن
درگلستان رخش لب های خندانست بس
فکرد یگر نیست باعث برپریشانی مرا
خاطرم آشفته زان زلف پریشانست بس
طرهٔ مشکین و چشم مست او تیمور شاه
آفت سامان دین و دشمن جانست بس

* * *

آن شکر لب به شکر خنده و حرف و (۲) سخنش
دل زمن برد و نهان کرد بچاه ذقنش
دیده ام سیر گلستان سرکوی ترا
بهتر از جنت فردوس بود هرچمنش

---

(۱) این غزل در نسخهٔ ارگ جمهوری کابل ونسخهٔ محمد آصف خان و نسخهٔ ابراهیم صبحی - دو شنبه - تاجکستان است ودر نسخهٔ قلمی قید کتا بخانهٔ عامهٔ کابل نیست .

(۲) در نسخهٔ قلمی قید کتا بخانهٔ عامهٔ کابل «حرف سخنش»

نکهت طرهٔ مشکین سیه فام ترا
کرده ام من بخطا نسبت مشک ختنش
روزی اهل هنر، یا که بود دیدهٔ مور
اثر نقطهٔ موهوم بود یاد هنش
دیده ام پیچ و خم(۱) طرهٔ مشکین ترا
در نظر شام شب قدر بود هرشکنش
نشود شعله تهٔ پردهٔ فانوس نهان
مینماید بدن او زتهٔ پیرهنش
شاه تیمور بصد شوق غزلهای ترا
خلق را وردزبان است بهر انجمنش

* * *

شود آن لاله رخ چون سوسنی پوش
شکر دور لبانش میزند جوش
شود گر عضو عضوم در رهش خاک
نگردد عشقش از یادم فراموش
(۲) چشد هر کس زلعلش جرعهٔ می
بود تا روز محشر مست ومدهوش
سخن مانند بو از غنچهٔ گل
شود بیرون ازان لبهای خاموش
گهر نبود، بود مانند خورشید تابان
که طالع شد ازان صبح بنا گوش
دلم بادا اسیر آن خط و زلف
شود جانم فدای آن برو دوش
شود جانم شهٔ تیمور آرام
کشم گرسرو قدش را در آغوش

(۱) در نسخهٔ محمد آصف خان «پیچ و خط» .
(۲) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل «کشد»

میکند در مجلس امشب دلبر جانانه رقص
یاد زین (۱) شادی کند در شیشه پیمانه رقص
هر شبی از سوز جانان و آتش دل گرد شمع
میکند از یاد رویت تا سحر پروانه رقص
سوی من کردی چو عزم آمدن جانان من
چشم من از انتظارت میکند درخانه رقص
دل ببزم شوق او درسینه دارد اظطراب
بو العجب (۲) حالی که آنجا میکند دیوانه رقص
تا بمن گفتی که خواهم شد شبی مهمان تو
مینماید زین خبر بام و درو کاشانه رقص
باده دارد در میان جام با صد آب و رنگ
از خیال گردش آن نرگس مستانه رقص
میشود آخر شهٔ تیمور منظور نظر
هر که سازد خوش ادا در مجلس شاهانه رقص

* * *

میکنم احوال دل را اندکی با یار عرض
چون مناسب نیست در نزد شهان بسیار عرض
(۳) ایدل از بیم جفای یار و ترس غمزه اش
کی تواند (۴) کرد حال خویش با دلدار عرض
از جفای دست گلچین وز تاراج خزان
میرساند با توای شاه جهان گلزار عرض

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل: «باده زین شادی کند در شیشه»
(۲) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامه کلمهٔ «حالی» از قلم مانده و سهو کتابت است.
(۳) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل: (میروم) نوشته شده.
(۴) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل اینطور آمده است:
ای دل از بیم و جفای یار ترس و غمزه اش
کی توانی کرد حال خویش با دلدار عرض

چون رسی در کوی جانان من ای باد صبا
شرح احوال مرا میکن باو یکبار عرض
از برای درد هجران دار وی وصل ای طبیب
مدتی شد باتو دارد این دل بیمار عرض
با دل من شرح داغ (۱) دل کند با صد زبان
لالهٔ خونین جگر در دامن کهسار عرض
میکند با من شهٔ تیمور از سوز جگر
بلبل از دست جفای یار و جور خار عرض

• • •

بهار چهرهٔ او گشت تا خزان از خط
شدم چو بلبل بیچاره در فغان از خط
صفا و خوبی و سیرابیی که داشت نماند
نگین لعل لب یار شد چسان از خط
مثال چشمهٔ حیوان لب تو در ظلمات
بود ز دیدهٔ اهل طلب نهان از خط
خراب کرده بصد جور ملک حسن ترا
نداشتم بدل خود چنین گمان از خط
به جلوه بود رخ خواب او بدیده چو بدر
بزیر ابر نهان گشت ناگهان از خط
به رنگ سبزهٔ تر در نظر شه تیمور
فزود جلوهٔ رخسار دل ستان از خط

• • •

اهل دنیا را بکام از لذت دنیا چه حظ
دارد از سامان عشرت صورت دیبا چه حظ
بادهٔ گلرنگ را ساقی بجام ما مریز
دل چو شد مغلوب غم از ساغر و مینا چه حظ

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامه اثر قلم ملا نور محمد کرخی کلمهٔ (داغ) از قلم مانده و سهو کتابت است (وکیلی)

چشمش(۱) از سیر گلستان رخش بی‌بهره است
داردازگلزار خوبی نرگس شهلا چه حظ

گرنداری بهره ازسودا مرو بیرون زشهر
بی‌جنون ازسیر دشت ودامن صحرا چه حظ

خواب راحت بادل غافل ، به‌شب ها بهتر است
دل‌چو غافل گشت از بیداری شبها چه‌حظ

غنچه‌چون بشگفت اوراق‌دلش برباد رفت
لعل‌لب های‌تراز خندهٔ بیجا چه‌حظ

چون شکر شیرین بود لعل لبش تیمورشاه
می برد دل‌ازمکیدنهای آن‌لبها چه‌حظ

* * *

دارم ازهجرتو درسر آتش سوزان چو شمع
درغم روی تودارم دیدهٔ گریان چوشمع

هرشب ازفکر خیال طرهٔ مشکین او
آه‌آتشناك من بیرون شود بیجان چوشمع

بسکه‌ای دلبردل من‌درغمت گرد بده خون
میچکد(۲) از چشم من درگوشهٔ هجران چوشمع

(۳)فتنهٔ‌چشم توگریاد آیدش دربزم شوق
میزند پروانه آتش دمبدم درجان چوشمع

(۱)در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل : (چشمش ازسیر گلستان جهان بی‌بهره است) .

(۲)در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل : (میچکد درچشم من در گوشهٔ‌هجران‌چوشمع) .

(۳) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل : (فتنهٔ‌چشم‌توگریاد آیدش دروقت شوق) .

بهرپرواز نگاه خویش سوی چشم او

کرده سامان چشم من برگ خود مژگان چوشمع

ساعتی سوز غم عشق تو از دل دور نیست

کرده دل باآتش داغ غمت پیمان چوشمع

خوش بود در بزم دل بایار خود تیمورشاه

هرکه سازد شرح حال سینهٔ بریان چو شمع

• • •

گذشت عمرو نشد کام دل تمام ، دریغ !

نیامد از لب او بوسه یی بکام ، دریغ !

(۱) گرفته فرح دل از بزم دوستان لیکن

زدشمنان نگرفتیم انتقام ، دریغ !

بیاد لعل تو از بهرقسمتم ساقی

نکرده بادهٔ گلرنگ را بجام دریغ !

بیاد زلف ورخت تاتو رفتی از برمن

فغان و ناله کنم روز وصبح وشام دریغ !

مدام نافه زرلف توبوی می طلبد

نکرد نکهت از آن زلف مشک فام دریغ !

شد از وزیدن بادخزان شهٔ تیمور

بهار گلشن رخسار او تمام دریغ !

• • •

جلوه گرشد خط بگرد چهرهٔ دلدار حیف

شد گل رخسار جانان در نظرها (۲) خار حیف

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل : (گرفته فرح دل از بزم دوستان لیک) .

(۲) ر نسخهٔ کتابخانهٔ کابل اثرملا نور محمد (در نظرها خار حیف)

برگ‌وبار باغ دنیا را چه(۱) باشد اعتبار
می‌وزد باد خزان در جانب گلزار (۲) حیف
در غم آباد جهان از ما نشد کردار نیک
صرف شد عمر عزیزم در پی گفتار حیف
از غم سودای عشق یار شوخ بی‌وفا
گشته‌ام رسوا میان کوچه و بازار حیف
نقد عمر خویش را کردیم از نقصان عقل
صرف خرج خانه و بام و در و دیوار حیف
در غم هجران جانان قطره‌های اشک من
ریخت بیجا بر زمین از چشم گوهر بار حیف
تاج و تخت شاهیم تیمور غفلت (۳) پرور است
دل نشد واقف (۴) ز سر پردهٔ اسرار حیف

* * *

تاب تنهایی بسیار ندارد عاشق
طاقت دوری دلدار ندارد عاشق
میرود ناله کنان در سر کوی تو مدام
صبر در کوچه و بازار ندارد عاشق
هست مشغول خیال گل رخسار نگار
با گلستان جهان کار ندارد عاشق
کرده در گوشهٔ تنهایی و یرانه مقام
هوس دیدن گلزار ندارد عاشق

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامه کابل: (برگ و بار باغ دنیا را نباشد غمی) و در نسخهٔ محمد آصف خان و ارک (نباشد اعتماد)

(۲) در نسخهٔ محمد آصف خان (می‌وزد باد خزان آخر درین گلزار حیف)

(۳) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل (تاج و تخت شاهیم تیمور ساز غفلت است)

(۴) در نسخهٔ محمد آصف خان و نسخهٔ ارک (دل نشد واقف ز سرا پردهٔ اسرار حیف) و در نسخهٔ دوشنبه = تاجکستان اثر قلم ابراهیم صبحی مطابق متن نگاشته شده (و کیلی)

دارد ازعشق بتان دردل وجان محنت غم
حیف صد حیف که غمخوار ندارد عاشق
هست چون بلبل نالان زغم گل بیدل
در دل اندیشه زگفتار ندارد عاشق (۱)
شاه تیمور بهنگام گل و فصل بهار
درنظر غیرگل (۲) یار ندارد عاشق

* * *

گشته اند از جور گردون گلرخان پنهان بخاك
برده اند ازحسرت دنیای دون حرمان بخاك
هرشب ازیادجمال (۳) چون مهٔ تابان من
جبهه راتاصبحدم سودیم درهجران بخاك
هرچه از اسباب دنیا در کف جودت بود
بی تحمل هردو دست خویش راافشان بخاك
در غم هجران جانان قطره های اشك من
می فتد ازچشم من چون گوهر غلطان بخاك
دیدهٔ گریان ما ازبهر روز عاقبت
گاه گاهی همچوباران میکند احسان بخاك
شرح نتوان کرد ظلم چرخ بد رفتاررا
گشته اند ازجوراو پنهان بسی خوبان بخاك
کرده اند آخر شهٔ تیمور زیرگل مقام
شهسوارانی که اینجا کرده اند جولان بخاك

* * *

(۱) این بیت در نسخهٔ خطی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل نیست ودر دیگر نسخه ها است .

(۲) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل: «درنظرغیررخ یار ندارد عاشق»

(۳) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل: «هرشب ازیاد جمال چون مهٔ جانان خود».

هستم از تنهایی خود تنگدل
زود تر سویم بیا ای سنگدل
تاز وصلت یکزمان خرم شوم
آرزوی وصل او دارم بدل
برده یی ازمن قرارو صبرو هوش
داغها از عشق تو دارم بدل
گر زروی لطف بنوازی مرا
میکنم بهرت نثار (۱) جان و دل
گفته ام بـا آن صنم تیمور شاه
باختم در راه عشقت دین و دل
گرفت شعله زعکس رخت چراغ بدل
مرااز آتش رویت چولاله داغ بدل
گل و بهار گلستان و باغ را چکنم
که ساعتی نبود ازغمت فراغ بدل
همیشه بود بدنبال گفتگو جانم
نمود جای ترا عاقبت سراغ بدل
شود خلاص زقید عذاب در محشر
نکرد هر که بدنیای دون دماغ بدل
ببزم باده پرستان بانتظار رهت
نهاده بادهٔ گلرنگ را ایاغ بدل
زرغم و کینهٔ حاسد چه بیم عاشق را
بعندلیب چه نقصان زبغض زاغ بدل
بغیر گلشن کوی تو کی کند تیمور
خیال دیدن گلزار و سیر باغ بدل

---

(۱) این غزل در نسخهٔ خطی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل اثر قلم کرخی موجود نیست . ومصراع دوم بیت چهارم در نسخهٔ ابراهیم صبحی قید کتابخانهٔ دو شنبه ـ تاجکستان:
«میکنم بهزنثارت جان و دل »نگاشته شده است .

دل از دستم ربود آن شوخ بی پروای جاهل
بخال و خط بزلف و عشوه و شکل و شمائل
بمغرب میگریزد هرسحر خورشید تابان
برخسارت زخجلت کی تواند شد مقابل
(۱) زیاد خنجر مژگان و شوق تیغ ابروش
دل من می تپد در سینه همچون مرغ بسمل
دل بیمار من در سینه از شوق شهادت
بود پیوسته با شمشیر ابروی تو مائل
بود از بس دل من تشنه کام آب تیغت
بهشستن کی رود خون من از شمشیر قاتل
بود پیوند با شمع رخ او رشتهٔ جان
مرا بی او بعالم زندگانی گشت مشکل
مراغ دلربای آشنارا شاه تیمور
بکن دایم تلاش از آستان کعبهٔ دل

* * *

در چمن وصف تو میگوید لب خندان گل
محو رخسار تو باشد دیدهٔ حیران گل
با هزاران ناله و افغان به گلشن عندلیب
از خیال روی تو گوید (۲) سخن در شان گل
(۳) گشته از موج لطافت های آب رنگ و بو
دیدهٔ خورشید، محو چهرهٔ تابان گل
سرو رعنا در گلستان گر بخوبی سر کشد
کی تواند یافت بیرون از خط فرمان گل

---

(۱) در نسخهٔ دو شنبه - تاجکستان «تیغ ابرویش» و نیز در نسخهٔ کتابخانه عامهٔ کابل همین طور آمده و اما در نسخهٔ دیگر کابل «تیغ ابروش» صحت دانسته شده

(۲) در نسخهٔ دو شنبه - «و گوید سخن»

(۳) در نسخه کتابخانه عامه کابل «گشته از موج و لطافتها آب ورنگ و بو»

میشود چون بلبل شوریده بی برگ و نوا
هر که شد مغرور عهد بستهٔ پیمان گل (۱)

سرزنش ها کرد مارا خار دیوار چمن
تا که دستم شد قرین چون برگ در دامان گل

طبع من از بس بود وحشت (۲) قرین تیمور شاه
میرمد در گلستان از سایهٔ مژگان گل

گذشتی از نظرای سرو ناز چون بتغافل
فغان که در دل وجانم نماند صبر و تحمل

ز چشم مست وخط سبز، زلف مشک فشان
خجل بطرف چمن نرگس و بنفشه و سنبل

(۳) خلد بدیده چو خارم اگر بطرف گلشن من
نظاره بی گل رخسار تو کنم برخ گل

بیاد قامت سرو و گل عذار تو دارم
فغان همیشه چو قمری مدام ناله چو بلبل

بهار آمده ساقی بیار بادهٔ گلگون
که خوش بود بگلستان کنار سبزه و گل

هزار فتنه زند سر، کله بسر چو نهی کج
برون ز زیر کلاهت فتد چو دستهٔ کاکل

نماند در رهٔ او رهنما شهٔ تیمور
نهم چو پا برهٔ عشق آن صنم بتوکل

* * *

(۱) در نسخهٔ دوشنبه ـ تاجکستان و نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل
«هر که شد مغرور عهد بستن پیمان گل».

(۲) در نسخهٔ قلمی کتابخانهٔ عامهٔ کابل: «وحشت گزین تیمور شاه»

(۳) این غزل در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل نیست و مصراع اول بیت سوم در نسخهٔ دوشنبه بقلم ابراهیم صبحی اینطور نوشته شده
«خلد بدیده چو خارم اگر بطرف گلستان»

(۱) مردم چشم ترا صید نهٔ با دام کنم
آنقدر دور تو گردم که ترا رام کنم
تلخ کام من ناکام نمودی و هنوز
کام خود از تو طلب ای مه خود کام کنم
در غم زلف و رخت روز و شب ای بت بخدا
کفر گه ورزم گه میل به اسلام کنم
نشد از جور تو آرام نصیبم بقفس
سر برم زیر پر و یک نفس آرام کنم
(۲) بهر یک بوسهٔ لعل تو دلم غم کده ایست
قاصدی کو که غم دل بتو پیغام کنم
در بیان غم عشقت چوز بان قاصرماند
شرح این غم نتوانم که به اقلام کنم
نالم از شوق تو چون قمری و بلبل هر گاه
یاد قد و رخت ای سرو گل اندام کنم
گردش چشم تو گر دست سیه روز مرا
شکوه از بهر چه از گردش ایام کنم
چون گرفتار تو گردم شوم آمادهٔ مرگ
من در آغاز غمت فکرت انجام کنم
بردی آرام دلم را و رمیدی از من
ای دل آرام ترا من بچه سان رام کنم

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل «آهوی چشم ترا صید نه با دام کنم»
(۲) در مصراع اول بیت پنجم در نسخهٔ دوشنبه — تاجکستان بقلم ابراهیم صبحی اینطور نوشته شده: «بهر یک بوسهٔ لعل تو دلم غم کیست»
نوت: در نسخهٔ قلمی قید کتابخانهٔ عامه کابل بهمین وزن و قافیه سه غزل تیمور شاه را با هم مرکب کرده ابیات را با تقدیم و تاخیر نوشته و در استنساخ این غزلیات دقت و اهتمام بکار نبرده و خیلی خلص و سطحی نگاشته و صحت آن مطابق مندرجات متن است «و کیلی»

از پی شاهد و می‌ترک کنم زهد و ورع
خویش را فارغ از ین ننگ و ازین نام کنم
جان ز حسرت بلبم آمد و وقت کرم است
گفته بودی که یکی بوسه انعام کنم
گرد هد دست ز میخانه برون پا نکشم
سالها خدمت رندان می آشام کنم
زار نالم شهٔ (۱) تیمور چو بلبل زغمش
هر کجا یاد ازان عارض گلفام کنم
.رقدم ساخته پابوس تو احرام کنم
چند در دست صبا بوسه به پیغام کنم
تلخ کامم ز بس از زهر فراق تو رواست
طلب بوسه اگر از تو به پیغام کنم
یکدم آرام نگیرم بجهان در طلبت
آخر ای آهوی وحشی بچه ات رام کنم
بسکه بینم بچمن جور و جفای خس و خار
گه تمنای قفس گه هوس دام کنم
شب خود را بخیال رخ تو کردم صبح
روز خود را بغم زلف تو چون شام کنم
چند پیش رخ زلفش شه تیمور مدام
گریه هر صبح نمایم، گله هر شام کنم
من نه آنم که دمی ترک می و جام کنم
طلب کام خود از تو من ناکام کنم
پیش مردم نکنم شکوه ز بی‌مهری تو
ای نکو نام ترا بهرچه بد نام کنم
طمع خام نظر کن که من خام طمع
بدعا از لب تو خواهش دشنام کنم

(۱) در نسخه دوشنبه ـ تاجکستان (زار نالم چو بلبل شه تیمور زغمش)
در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل (زار نالم شه تیمور چو بلبل زغمت)

کند شد دیدهٔ خونبار من آغشته بخون
بادهٔ چون بی لب میگون تو در جام کنم

* * *

کی توانم که دمی بیرخت آرام کنم
نیم آن مرغ که پرواز دگر دام کنم
گر تو خود راز من دل شده پنهان داری
بتصور نظرم بندم و او هام کنم
پای دیو انگیم بستهٔ زنجیر تو بود
ورنه یک لحظه کجا تاب که آرام کنم
تا بدانی که چه آتش زده بی در عالم
من کیم خواهش وصل تو دلارام کنم(۱)
باشم از اول شب گریه کنان تا بسحر
سحر از هجر تو با آه و فغان شام کنم
آخر ای کعبهٔ مقصود بمن رخ بنما
تا بدانم بکجا بی بتو احرام کنم
چه شود گرز سر لطف بیان فرمایی
که دگر روز بسودای تو انجام کنم
گر برانی چکنم بندهٔ فرمان توام
ور بخوانی چه شود دگر بتو اجرام کنم
مددم گر بشود لطف خدا تیمور شاه
تا جهان را بدم تیغ خود اسلام کنم
کی توانم بفراق تو که آرام کنم
شب بصبح آرام و صبحم بچه سان شام کنم
کو کبوتر که برد جا نب تو نامهٔ من
قاصدی کو که غم دل بتو پیغام کنم

---

(۱) در نسخه قلمی ابراهیم صبحی قید کتابخانهٔ دوشنبه —تا جکستان— (وصل تو آرام کنم).

شب هجر آمد (۱) و شد نوبت آه و افغان
من هم اسباب توای گریه سرانجام کنم

دوستان می بکشند از پی خوشحالی من
من هم از خون جگر جرعه یی در کام کنم

جان بلب آمد و لب بر لب من نه ایدوست
تا دمی آب حیات از لب تو وام کنم

کارم از فتنهٔ چشم تو شد آشفته چنین
شکوه یی بهرچه از گردش ایام کنم

شب هجر تو چو بر بستر غم افتادم
ناله نگذاشت که من ساعتی آرا کنم

نکنم توبه من از عشق بتان ای ناصح
خویشتن را بجهان بهرچه بد نام کنم

شاه تیمور چو در هجرم و دارم امید
که می لعل لبش در قدح و جام کنم

سر قدم ساخته پا بوس تو احرام کنم
چند در دست صبا بوسه به پیغام کنم

همچو سیماب شب وروز ندارم آرام
که در آغوش ترا گیرم و آرام کنم

بخیال رخ گیسوی تو ای راحت جان
شام را صبح کنم صبح شود شام کنم

دهن معجزه پیر ای ترا میخواهم
غنچهٔ گلبن گلرا زجنان نام کنم

---

(۱) در نسخهٔ مذکور: (شب هجر آمد شد نوبت آه و افغان). و هردو غزل و دیگر غزلهای این قافیه در نسخهٔ کتابخانهٔ عامه وجود ندارد و فقط چند بیت در قالب یک غزل چهارده بیت در آورده شده که مطلع آن (آهوی چشم ترا صید نه با دام کنم) میباشد.

محتسب منع مرا میکنی از باده چرا
کی توانم بخدا ترك می وجام کنم
(۱) بیخبر مشوم آنوقت ز خود تیمورشاه
یادگاهی که ازان لعل می آشام کنم

هرگه که بزم وصل ترا یاد می کنم
در کنج هجر ناله وفریاد می کنم
در بی ستون زفرقت شیرین شبی زغم
جانرا فدای عشق چو فرهاد می کنم
آن صید خون گرفته منم اندرین چمن
کز شوق میل جانب صیاد می کنم
درگوش جا نمی دهی ای شوخ از رقیب
هرگه که شکوه پیش تو بنیاد می کنم
ناشاد درفراق تو در کنج غم مدام
از یاد وصل تو دل خود شاد می کنم
زان سرو قد بخاطرم آید به گلستان
هرگه نظر بقامت شمشاد می کنم
(۲) جامید هم بدل، شهٔ تیمور عشق را
ویرانه ها زسعی خود آباد می کنم

ای مه چو مهمانم شوی ، جانرا بقربانت کنم
ای نور چشم من بیا ، تاجا به چشمانت کنم
(۳) کی میرود آب حیات ، از خاطر لب تشنگان
من کی فراموش ای صنم ، چاه زنخدانت کنم
پنهان زچشم مردمان ، تا باشی ای آرام جان
درچشم خود چون بینمت ، از اشك پنهانت کنم

(۱) (۲) (۳) هرسه غزل درنسخهٔ کتابخانهٔ عامه نوشته شده ودر دیگر نسخه های کابل و نیز نسخهٔ دوشنبه موجود است .

پیچد پریشانی مرا ، از هر طرف چون زلف تو
هرگه که باد ای دلربا ، زلف پریشانت کنم
جولان بمیدان کرده‌ای ، روزی سمند ناز را
دل‌را زشوق ای‌نازنین چون‌گوی چوگانت کنم
گریان شوم بی اختیار از حسرت بوسیدنش
از دور چون نظارهٔ لب های خندانت کنم
(۱) بلبل بگفتا درچمن تیمورشاه دلدار را
از شوق دل گل‌چینم و درجیب و دامانت کنم
شکوه دارم زهجران تو آخر چون کنم
خون‌دل ازدیده ازجور غمت بیرون کنم
گر کنار آب وقد سرو او آید بیاد
بر کشم آهی‌زدل این‌دیده را جیحون کنم
چند میسوزی مرا در آتش دل لاله سان
عاقبت ازخون دل رخسارخود گلگون کنم
گشته‌ام از جور سختیهای هجران تلخکام
یار از احوال دل آگه نشد من‌چون کنم
جلوهٔ سرو دلا آرام تودارم در نظر
دیده را چون منع ازسیرقد موزون کنم
(۲) درفغان‌شد دل‌شهٔ‌تیمور ازجور نگار
تا بکی‌از دست شوخی‌ناله درگردون کنم
دل چه باشد که فدایت من دلگیر کنم
گر زمن جان طلبی کی زتو تقصیر کنم
نه ترا رسم وفا نه بدلم صبرو قرار
آخر ای شوخ ستمگار چه تدبیر کنم
بسکه ضعف تنم از محنت هجرتو فزود
پشت بر تکیهٔ دیوار چو تصویر کنم
(۳) هرشب از بهر مداوا دل سودایی را
بسته در حلقهٔ آن‌زلف گرهگیر کنم

(۱) (۲) (۳) درنسخهٔ کتابخانهٔ‌عامه نوشته نیست .

در فراق تو مرا مونس و غمخواری نیست
شرح احوال دل خود بکـه تقریر کنم

از هوای لب و دندان تو در بزم خیال
گـاه میل شکـر وگـه هـوس شیر کـنـم

(۱) خود او جادو بد و چشم سیاهش آهو
من بیک حمله چسان صیددو نخچیر کنم

شاه‌تیمور بروی‌ورق لاله‌وگل
شرح حال جگرخون شده تحریر کنم

بی اختیار هرنفست یاد میکنم
یاد تو مینمایم و فریاد میکنم

در زیرکوه فرقت شیرین لبی مدام
شب تابروز ناله چوفرهاد میکنم

نالم نه ازفراق گلستان درین قفس
کین ناله ازجدایی صیاد میکنم

(۲) از بس بخون خود شده‌ام تشنه زیرتیغ
خودرا فدای ساعد جلاد میکنم

بنیاد وحشیان زفغان میرود بباد
در دشت هجر ناله چو بنیاد میکنم

خون میرود زچشم من زار درقفس
هرگه که یاد طائر آزاد میکنم

تیمورشاه یار بیاران نهفته گفت
بیچاره را بلطف نهان شاد میکنم

---

(۱) در نسخهٔ ابراهیم صبحی : دوشنبه ـ تاجکستان : (خودش جادو بود و چشم سیاهش آهو) .

(۲) این غزل در نسخهٔ کتابخانه وجود ندارد .

دورم ازدولت دیدار توجانان چکنم
چکنم آه به تنهایی هجران چنکم

بیتو گل خار بود در نظردیده مرا
هوس سیر(١) گل میل گلستان چکنم

طاقت وصبر دگردردل غمدیده نماند
نکنم گر زغمت چاك گریبان چکنم

ترك(٢) مست تو بصد عربده وناز وعتاب
میزند درجگر خنجر مژگان چکنم

بس کن ای شوخ جفا پیشه زآئین ستم
ملك دل گشته زبیدادتو ویران چکنم

همچو بلبل نکنم گر بچمن آه و فغان
ازغم عشق تو ای نوگل خندان چکنم

شاه تیمور من از بهر نثار قدمش
نکنم گرگهر اشك بدامان چکنم

نفس بیاد توازسینه میرود چکنم
بیا که مونس دیرینه میرود چکنم

دلم که جانب رخسار او رود هردم
برای دیدن آئینه میرود چکنم

(٣)رمیده از برم آن دلربا بخواهش دل
بنزد عاشق پیشینه میرود چکنم

زپیش من دل دیوانه همره طفلان
زبهر شادی آدینه میرود چکنم

---

(١) درنسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل: (هوس سر وگل ومیل گلستان چکنم) ودر مصراع اول نظرودیده مرا

(٢) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامه (ترك چشم توبصد عربده وناز وعتاب).

(٣) این غزل در نسخهٔ قلمی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل که درحاشیهٔ یك مجموعه بطور اختصار نوشته شده است، وجود ندارد.

دلم‌زدرد تواز سینه کرده فکر سفر
گهرز مخزن گنجینه میرود چکنم

بنزد او شده خون‌دلم ازآن بیقدر
که زود در کف او خینه میرود چکنم

زنزد من شه‌تیمور جانب اغیار
چو یار بادل پرکینه میرود چکنم

گاهی صفتی از لب شیرین تو گویم
گاهی سخن از غنچهٔ رنگین تو گویم

هرجا که روم بسکه پریشان بودم‌دل
هردم سخن از کاکل مشکین تو گویم

در وصف‌تو جا ناید بیضا بنمایم
چون حرف کف‌و ساعد سیمین تو گویم

آشفته تراز زلف‌پریشان توگردد
با هر که غم طرهٔ مشکین تو گویم

ازهم گسلد رشتهٔ پروین زخجالت
ای ماه‌سخن چونکه‌ز پروین توگویم

که قهروگهی لطف کنی با شه تیمور
جانا سخن از لطف‌تو و کین تو گویم

تا حال دل بآن گل بی خار گفته ایم
چون غنچه‌لب بخنده و چون گل شگفته ایم

عمری زبهر حفظ کف‌پای نازکت
خاشاک را بدیده زراه تو رفته ایم

از بهرزیب گوش‌تو از قطره‌های اشک
هر شب هزار گوهرسیراب سفته‌ایم

(۱) مارا نمودجور توصدبار امتحان
حرفی زراز عشق تو با کس نگفته ایم

---

(۱) این بیت در نسخهٔ محمد آصف‌خان بدین طریق گرفته شده :
(مارا نموده‌جور توصدبار امتحان
حرفی‌ز درد هجرتو با کس نگفته ایم)

شبها بیاد روی تاوقت صبحدم
تنهاچو بی کسان بسرخاك خفته ایم

(۱)چون بو،میان غنچهٔ نشگفته‌در چمن
اسرار عشق رابتهٔ دل نهفته ایم

درعشق گلرخان شهٔ تیمورهرزمان
رورا بآب دیدهٔ خونبار شسته ایم

تا ازان لبهای شیرین‌من جدا افتاده‌ام
همچنان روح روان ازتن جدا افتاده‌ام

ازوفا تادرپی‌آن بی‌وفا افتاده ام
ای مسلمانان چسازم من زپا افتاده ام

مدتی شد ازغم هجران تو در بالین درد
بیکس‌و بیمار وزارو بی‌نواافتاده‌ام

(۲) گشته‌ام‌بس ناتوان‌ازجور دورروز گار
برنخیزم از ضعیفی هرکجا افتاده ام

هرکه سازدترك مطلب ازغم‌او فارغ دل‌است
من بقید غم برای مدعا افتاده‌ام

برنخیزد از زمین تا روز محشر گرد من
نیست آسان زان‌دو چشم سرمه‌سا افتاده‌ام

مسند دیبای اهل جاه ندارد چون‌ثبات
از قناعت من بفرش بوریا افتاده ام

تشنهٔ دریای عرفانم بچندین اضطراب
دست‌و پاگم کرده دربحر فنا افتاده‌ام

گشته‌ام درراه او نقش قدم تیمور شاه
بسکه‌در پایش برای التجا افتاده ام

(۳)ازغم‌آن طرهٔ پرچین بتاب‌افتاده ام
تاتو رفتی‌از نظر در اضطراب افتاده‌ام

---

(۱)این بیت‌در نسخهٔ محمدآصف‌خان وجودندارد .

(۲) (۳) هردو غزل‌در نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ عامهٔ کابل وجود ندارد .

لاله سان باجسم زارو ناتوان در کوهسار
در غم هجرت بآتش چون کباب افتاده ام
هرشبی بی روی توتا وقت هنگام سحر
درخیال زلف‌تو زارو خراب افتاده ام
روزو شب‌در انتظارت خاك پایت سالها
درسر راه تو باچشم پرآب افتاده‌ام
درگلستان جهان عمریست بهر دید نت
همچو نرگس منتظر باصد شتاب افتاده ام
شد برون ازخانهٔ چشم من ازغم مردمك
تا بفکر طره‌ات درپیچ وتاب افتاده ام

آه حسرت از دلم بیرون شودتیمور شاه
تاکه ازیاد لب‌او در شراب افتاده ام

نه‌با وصل توقانع نی بهجران طاقتی دارم
ولی‌در گلشن کوی‌تو دردل راحتی دارم
زوحشت در بیابان همچو مجنون‌ازغم‌لیلی
زتاثیر محبت با غزالان الفتی دارم
غمی هرگز بقیدطرهٔ خوبان نمی باشد
بدل از نکهت گیسوی جانان فرحتی‌دارم
توای ناصح زغمهای‌دل‌زارم چه‌می‌پرسی
بکنج بیکسی‌ازدرد هجران‌فرصتی (۱) دارم
بود بامن بیکجا قمری وسرو وگل وبلبل
درین گلشن بیاران موافق صحبتی دارم
بگردون گشته جسم‌فربهم چون‌ماه‌نو لاغر
زبس ازمحنت غمهای دوران کلفتی‌دارم

(۱) درنسخهٔ خطی کتابخانهٔ عامهٔ کابل (محنتی‌دارم) .

(۱)
رمیدن کی شود تیمورشاه در دشت دل آخر
زبس ازمردم نافهم دردل وحشتی دارم
ز داغ فرقتت در سینه آه آتشین دارم
بهجرانت گذار از پس نگاه واپسین دارم
مرا یک لحظه با او سایه ام تنها نمی ماند
ببین طالع که دائم دشمنی اندر کمین دارم
(۲) بحسن روز افزون عاقبت چون بدر خواهد شد
چه شد گر مدعی باور ندارد من یقین دارم
قد خم گشته از بار غم عشق تو چون خاتم
گواه دل نمایان در بغل همچون نگین دارم
مرا معذور دارای ناصح من ، از پریشانی
بدل سود از یاد آن دوزلف عنبرین دارم
سخن را روزگار مفلسی در خانه بنشاند
از ان دست تهی دایم میان آستین دارم
بود تیمورشاه نور تجلی کوکب بختم
که چون آئینهٔ انوار کرامت برجبین دارم

بیا بیا که بسی زار در فراق توایم
خراب وخسته و بیمار در فراق توایم
بناله میگذرد روز و شب زغم ما را
چو بلبل ای گل بیخار در فراق توایم
(۳) امید مرهم وصلی زتو بود ما را
زتیغ جور دل افکار در فراق توایم

---

(۱) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی این بیت موجود و در نسخهٔ دوشنبه وجود ندارد و بیت مذکور از ینقرار است :

بگردون گشته جسم فربهم چون ماه نو
زبس از محنت غمهای دوران کلفتی دارم

(۲) و (۳) هردو غزل در نسخهٔ کتابخانه وجود ندارد .

بما جدا ز تو ای دوست زندگیست حرام
زجان خویش چو بیزار در فراق توایم
هوای وصل تو از سر نمیرود هرگز
در آرزوی تو ای یار در فراق توایم
ز گریه شب همه شب خواب راندانم چیست
بجان ز دیدهٔ بیدار در فراق توایم
چه میشود که چشانی زلال وصل مرا
همیشه تشنهٔ دیدار در فراق توایم
زدرد دل، شهٔ تیمور باتو میگوید
بدام غصه گرفتار در فراق توایم

فغان که بیکس و بیمار در فراق توایم
باین دو درد گرفتار در فراق توایم
قرین حسرت بیحد جدا ز درگه تو
اسیر محنت بسیار در فراق توایم
چو شکر نعمت وصلت بجا نیاوردیم
بدرد هجر سزاوار در فراق توایم
بصد هزار بلا مبتلای وادی غم
ز دست چرخ ستمگار در فراق توایم
جدا ز همنفسان با هزار درد و الم
نشسته روی بدیوار در فراق توایم
ز جور چرخ و جفای رقیب و سستی بخت
فگار و غمزده وزار و بیقرار توایم
بیا که چون شهٔ تیمور با هزاران غم
بکنج بیکسی افگار در فراق توایم

هرجا که بوده ام بخیال تو بوده ام
در جستجوی باغ وصال تو بوده ام

آئینه سان بصفحهٔ روی توصبح و شام
حیران زلف و حسن خط و خال بوده ام
(۱) در سایهٔ حمایت لطف تو مستند ام
من کامیاب فیض کمال تو بوده ام
در گوشهٔ فراق تو چون مرغ در قفس
دایم بیاد دانهٔ خال تو بوده ام
دایم بکنج هجر تو باخویش و آشنا
در گفتگوی حرف و سوال تو بوده ام

از الفت و وفا شه تیمور دلبرم
گفتا همیشه من بخیال تو بوده ام

شب تا بسحر گرد سر کوی تو بودم
فریاد کنان در طلب روی تو بودم
آن وقت که مجنون نظری داشت به لیلی
من در طلب سلسلهٔ موی تو بودم
(۲) دیوانه و سرگشته و سود از ده د یشب
در فکر خم طرهٔ گیسوی تو بودم

قمری بچمن مایل سرو و من حیران
محو روش قامت دلجوی تو بودم

هر لحظه بهر خانه بآئین گدایان
دایم بسراغ رخ نیکوی تو بودم
هر کس بچمن مست ز پیمانهٔ گل شد
من مست از ان نرگس جادوی تو بودم
تیمور چه خوش گفت که ای قبلهٔ دلها
پیوسته ز دل طالب ابروی تو بودم

---

(۱) (۲) هر سهٔ غزل در دیگر نسخه ها موجود و در نسخهٔ ناقص و مختصر کتابخانهٔ عامهٔ کابل وجود ندارد .

تا در نظر رخ تست، روی در نه بینگم
تا رو سوی تودارم، سوی قمر نه بینم
هرسو که بگذری تو، گر بگذرم به آنسو
جز کشتگان عشقت، بر رهگذر نه بینم
(۱) هرسو نظر گشایم، ای آفتاب خوبان
جز پرتو جمالت بر بام و در نه بینم
در میکده گذارم، روزی اگر بیفتد
میخواره یی ز چشمت من مست تر نه بینم
همچون لبان و دندان، در کان و بحر هرگز
ای گوهر یگانه، لعل و گهر نه بینم
در دامگاه هستی، بینم بسوی هرسو
مرغ اسیر چون خود، بی بال و پر نه بینم
روزی چو شاه تیمور، در میکده درآیم
رویی ز روی خوبت، من خوبتر نه بینم
دور از تو چون تو خود را، ای سیمبر نه بینم
کز گریه عالمی را، زیر و زبر نه بینم
یکره گلی نچیدم، از گلبن وصالت (۲)
در نخل آرزویت، هرگز ثمر نه بینم
پس آه و ناله کردم، دور از رخ تولیکن
هرگز ز ناله تا ثیر، وز آه اثر نه بینم
چون رو بکویت (۳) آرم ای ترک مست و خونخوار
از کثرت شهیدان راه گذر نه بینم
ممکن نباشد ایگل، هرگز درین گلستان
کز فرقت تو خود را، سر زیر پر نه بینم

(۱) این غزل در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل موجود نیست.
(۲) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل (از گلشن وصالت).
(۳) « « « (چون رو بسویت آرم).

از بس که خو به بیداد، دارم از غصه میرم
بی‌دادگر زیارم، بیدادگر نه بینم
در کوی تو بسی هست، بیچاره لیک آنجا(۱)
از خویشتن کسی را، بیچاره‌تر نه بینم
آیم بطرف کویت، مانند شاه تیمور
هرگز کس دگر را، خونین جگر نه بینم(۲)
زرشک مدعی ای ماه ترک کوی تو کردم
زجان گذشتم و قطع نظر زروی تو کردم
نه آرزوی کسی از تو گشته حاصل نیست
خیال خام نظر کن که آرزوی تو کردم
(۳) من آن زعشق تو سر گشته ام بیا بنگر
که رو بسوی گلستان به جستجوی تو کردم
چو قد سرو بدیدم قدت بیاد آمد
چو بوی گل بشمیدم خیال بوی تو کردم
زمن گذشتی پیش تو شکوه از غم عشق
نکردم ای بت بدخو، حذر زخوی تو کردم
بمحفل تو زهر کس زحرف عشق شنیدم
کشیدم آهی و پنهان نظر بسوی تو کردم
بیار خود شه تیمور این سخن میگفت
که عمر را به عبث صرف جستجوی تو کردم
زدست رفت دلم تا نظر بروی تو کردم
از ان چو قبله نما روی دل بسوی تو کردم
سیاه روز و پریشان شب فراق تو گشتم
زبس خیال سرزلف مشکبوی تو کردم

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل اینطور نوشته: (بیچاره لیک ز انجا)
(۲) این مصراع در نسخهٔ قید کتابخانهٔ عامه کابل اینطور نوشته شده (هرگز کسی دگر را خونین کفن نه بینم) سهو کتابت است.
(۳) این غزل در نسخهٔ کتابخانه عامه نوشته نیست.

(۱) ز پا فتادم و رفتم ز دست روز و شب ای مه
بکوه و بادیه از بس که جستجوی تو کردم
چو آئینه برخت لاف حسن را به جلا زد
بکذب دعویش آورده رو بروی تو کردم
بوصف ابرو و زلف و خط تو یکسر مو
فرو گذاشت نشد وصف مو بموی تو کردم
بهمرهی صبا صبحدم شهٔ تیمور
هوای گشت گلستان بعزم بوی تو کردم

آنکه بود از ستم دوری او هجرانم
شکر صد شکر که حاصل شد ازو درمانم
(۲) غم دل را که اگر با تو نگویم چکنم
پیش ازین راز نهفتن بخدا نتوانم
خاك پایی زسگان تو اگر دست دهد
توتیا سازم ودر دیدهٔ خود افشانم
میرود جان زتن من مکن ای دوست شتاب
که بهیچ باب نشد ازتو امید آسانم
منکه افتادهٔ بحر غم هجران توام
نیست امید کزین ورطه برآید جانم
ناوك هجر تو چون قصد من زار کند
سینه گردد هدف و دیده بود حیرانم
شاه تیمور جکد آب زچشم تر من
چکنم ازغم آن یار بود گریانم

گر چه بر درگهت افتاده بروی خاکم
لیک در حشر زآفات کدورت پاکم

---

(۱)(۲) هردو غزل در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل نوشته نیست

(۱) ازره تجربه دیدیم مکرر به چمن
نیست یک گل که بود همچودل صدچاکم
فلک ازآه دلم گشت مکدر صد حیف
یار واقف نشد ازحال دل غمناکم
نبود عشق تو امروز که ازروز ازل
بستهٔ سلسلهٔ زلف تو همچون تاکم
میزنم غوطه بصدبار بدریای خیال
تا رسد گوهر معنی ز کف ادراکم
مددی کرد بمن بخت سیاهم صد شکر
که بگردن رسن زلف‌تو شد فتراکم
روشن ازعکس رخم بزم جهان شد تیمور
کرد مانندگهر در صدف افلاکم
(۲) مبادا دورتصویر تواز بتخانهٔ چشمم
خیال جلوهٔ روی تو بادا خانهٔ‌چشمم
زسودای‌تودارم بسکه طرح وحشت ازمردم
بود پیوسته مجنون تو در ویرانهٔ چشمم
بود چون‌خانهٔ رنگین منقش خالی از مردم
نشین یک‌لحظه بهر سیردر کاشانهٔ‌چشمم
تراا‌گر هست ذوق می پرستی دلربای من
بیا بنشین دمی در گوشهٔ میخانهٔ چشمم
نگاهی جانب‌من کرده‌بی در حالت مستی
پراز میخانهٔ چشم‌تو شد پیمانهٔ چشمم
تماشاکن بیاد گوهر دندان سیرابش
بود هردانهٔ اشکم (۳) صدف در دانهٔ چشمم

---

(۱) (۲) هردوغزل‌در نسخهٔ‌قلمی کتابخانهٔ‌عامهٔ کابل‌وجود ندارد.
(۳) درنسخهٔ ابراهیم صبحی‌دوشنبه تاجکستان :
«بودهر دانهٔ اشکم‌چون صدف‌دردانهٔ چشمم» کلمهٔ‌چون زائدو سهوکاتب است .

بچشمم هست تا شمع جمالش شاه‌تیمور
بود خیل ملک درآسمان پروانهٔ چشمم

(۱) بدام زلف‌خوبان مبتلا گشتم ندانستم
گرفتار خم‌زلف بلا گشتم ندانستم
تمام عمر همچون کعبه ازراه وفاداری
بگرد کوی‌یار بی‌وفا گشتم ندانستم
بامیدی که روزی ازرهٔ الفت گذر سازد
براه انتظارش نقش پا گشتم ندانستم
شدم من تاجدا از آستان کعبهٔ کویش
بغمهای جدایی آشنا گشتم ندانستم
برای جستن بوی نسیم زلف مشکینش
بهردروازه مانند گدا گشتم ندانستم
برای جستجوی یارشوخ بی‌وفای خود
بصحرا همرهٔ باد صبا گشتم ندانستم
نکرد آن بی‌وفا محرم بچشمش شاه‌تیمور را
براهش سوده همچون توتیا گشتم ندانستم

دوش از غم دمی نیارمیدم	شب‌تا بسحرزدیده خونباریدم
از یاد گل روی توای‌گلشن جان	چون بلبل بیچاره‌بسی نالیدم
(۲) آندل که بهجران‌رخت‌خون‌شده بود	ازدیدهٔ خونبار برون‌پاشیدم
در بزم طرب بی پیمانهٔ چشمت	خون‌جگر خویش چومی‌نوشیدم
مکشوف نشد عاقبت اسرار محبت	هرچند که‌درعشق بتان کوشیدم
چون مو بمیان ورق غنچهٔ گلشن	در پردهٔ دل مهرترا پوشیدم

(۱) چهار بیت ازاین غزل‌در نسخهٔ کتابخانهٔ عامه کابل بطور ناتمام نگاشته شده ومصراع اول بیت پنجم رااینطور نوشته است:
«برای جستجوی‌یار شوخ بی‌وفای‌خود»

(۲) این‌غزل‌در نسخهٔ‌خطی‌قید کتابخانهٔ‌عامهٔ کابل اثرقلم ملا کرخی موجود نیست ودرنسخهٔ‌دوشنبه—تاجکستان‌ونسخهٔ ارگ کابل‌و نسخهٔ محمدآصف خان موجود است:

شد نامهٔ دلدار حنایی شهٔ تیمور
در دیدهٔ خونبار ز بس ما لید م

تا که پیدا شده از زلف تو سودا بسرم
لاله سان درغم رخسار توخون شدجگرم

می‌تپد قمری دل دربرم ازیادقدش
رفته تاازغضب آن‌سرو خرامان‌ز برم

احتیاج می‌و میخانه ندارم هرگز
کرده میخانهٔ چشم‌تو زخود بیخبرم

در نظر چهرهٔ‌عکس گل‌رویی دارم
که‌چکد ازغم اوخون‌دل ازچشم‌ترم

آن چنان تازه نهالم بگلستان سخن
که بود میوهٔ شیرین معانی‌ثمرم

دیده‌ام می‌نگردسوی توچون قبله نما
جانب قبلهٔ‌روی توبود در نظرم

شاه تیمور منم درغم خوبان جهان
چکنم رابطهٔ‌عشق بتان شد هنرم

عالم بوداز رابطهٔ ذات توقائم
پیوند بود رشتهٔ جانم بتودائم

تسخیر توان‌کرد همه‌خلق جهان را
بالطف خوش‌وروی دل وحرف ملائم

بود ازبرم آنشوخ پریزاد گریزان
گردید بمن رام‌زتاثیرعزایم

ازفیض کند بدر هلال رمضان را
پرواز کند رنگ‌گراز چهرهٔ‌صائم

مژگان توپیوسته ازآنست با برو
دارند بهم دوستی والفت دائم

از یاد توغافل نتوان کرد بهرحال
هستیم بیاد توچه بیدار و چه نائم

تیمور شود مخزن اسرار الهی
دل هر که کند پاك ز او صاف ذمائم

دیدهٔ غیر برخسار تودیدن ندهم
شانه را دامن زلف تو کشیدن ندهم
ای بهار دل‌وجان بادصبارا ازرشك
درگلستان جمال تووزیدن ندهم
هست جوش‌عرق روی‌توچون شبنم گل
ازگل روی‌تودرباغ چکیدن ندهم
قمری‌وفاخته راپیش خرامان‌قدت
فرصت دیدن وگردتو پریدن ندهم
مرغ دل‌را بدم‌تیغ توازلذت شوق
رخصت‌پرزدن ویاد تپیدن‌ندهم
دیده‌ام ازغم هجران توطوفان دارد
اشك را سوی تویکبار دویدن ندهم

غیر گفتار زبان ولب اوتیمور شاه
گوش را رخصت گفتارشنیدن ندهم

بود چون‌شمع سوزان‌درفراقت چشم‌گریانم
میان آتش‌شوق توچون‌پروانه بریانم
بقیدغم ندارم جز تپیدن چارهٔ دیگر
اسیر حلقهای دام آن زلف پریشانم
(۱)زدست جور آن شوخ ستم پرور یقین دانم
که‌آخر تابدامن میرسد چاك گریبانم
برنگ ابر نیسان چشم‌من‌فیض دگردارد
پراز گوهر شوداز دیدهٔ ترجیب ودامانم

(۱) درنسخه خطی قید کتا بخانهٔ عامهٔ کابل نوشته نیست

زآواز نسیم آستان کعبهٔ کویش
درین گلشن بمانند دهان غنچه خندانم

مریض عشق راجزوصل درمانی نمی‌باشد
مکن بیهوده کوشش ای طبیب از بهردرمانم

دمی ازیاد خوبان نیستم تیمور شاه غافل
بود مهرپریرویان چو روح آغشته درجانم

* * *

چشم ماسوی توو چشم‌تو بسوی دیگران
ما بتوحیران وتو حیران روی دیگران

جان ماآمد بلب درآرزویت ما بتو
آرزومندیم وتودر آرزوی دیگران

ما به گفتگوی تو پیوسته مشغولیم وتو
نیستی فارغ دمی ازگفتگوی دیگران

(۱)عمرها برروی ما بستی درای خلوت نشین
گرچه یکساعت نه بستی در بروی دیگران

سوی مایکره نکردی رو تغافل تا بکی
ای که باشد روی توپیوسته سوی دیگران

ما برای بوسه پیش تورو انداختیم
گربروی ما نمی بینی بروی دیگران

ماز بیم خوی توآتش بجان گشتیم وتو
کشتهٔ آتش بجان از بیم خوی دیگران

عمرما آمد بسردرجستجویت لیک‌تو
صرف کردی عمرخود درجستجوی دیگران

شد بکوی‌تو مقیم ای بی‌وفا تیمورشاه
معتکف گشتی تو ازرغمش بکوی دیگران

---

(۲)درنسخهٔ خطی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل نوشته نیست •

چون گل رخسار تو نشگفته گل در بوستان
آب رنگ روی تو برد آب رنگ بوستان
بوی گل روی تو و بی سرو قدت در (۱) چمن
گه کنم فریاد چون بلبل چو قمری گه فغان
جان فدایت خون من از شوق می آید بجوش
ترک من چون بهر قتلم تیغ بندی درمیان
بسکه با صیاد کردم انس در کنج قفس
نه ز گلشن یادم آید یک نفس نه ز اشیان
میدهی ای شوخ دلهای پریشان را بباد
چون پریشان میکنی آن طرهٔ عنبر فشان
پس بلند و پست (۲) دیدم نیست خود هرگز پدید
چون تو آدم برزمین، چون تو ملک برآسمان
منفعل ازقد ورخسار وخط وزلفت شوند
سرو گل ریحان وسنبل چون روی در گلستان
مینمایم نرم از افغان دل سخت ترا
مهربانت میکنم بر خویش ای نامهربان
چون مه نو درغم ابروی تو تیمور شاه
گشت بیمار وضعیف وزردوزار و ناتوان
چون رخ زیبای تو کی گل دمید از بوستان (۳)
چون قد رعنای تو کی رست سرو از گلستان
بی تو بودن یک نفس ناخوشتراز آب حیات
با تو یکدم زیستن خوشتر زعمرجاودان
یاد آن شب ها که تو محمل نشین بودی بمن
درپیت بودم سگ دنباله گرد کاروان

---

(۱) در نسخهٔ ابراهیم صبحی تاجکستان (سرو قدت اندر چمن)
(۲) در نسخهٔ ابراهیم صبحی تا جکستان (پس بلند و پست دیدم نیست خود هرگز پری)
(۳) در نسخه تاجکستان: «گشت بیمارو ضعیف، زردوزار ناتوان».

قامتت سرو است لیکن غیرت سرو چمن
عارضت ماه است لیکن رشک ماه آسمان

جانم از شوق شهادت دم بدم آمد بلب
چون بقصد کشتن من تیغ بندی بر میان

نه زتو یاری (۱) ببینم نه زگردون یاوری
نالم از جورتو جانا یا زدور آسمان

در فراقت تا بکی باشد غمین تیمور شاه
مدعی تا چند باشد از وصالت شادمان

آتش شعلهٔ رخسار توسوزد دل من
برق لعل لب در بارتو سوزد دل من

شمعسان شب همه شب تا بسحر در کویت
از غم دوری دیدار تو سوزد دل من

(۲) چون خرامی به چمن همره اغیار به ناز
روشن از جلوهٔ رفتارتو سوزد دل من

میتوان کرد مرا شاد به پیغام وصال
چند در هجر پراز ناز توسوزد دل من

هیچگاهی مددای یار نکردی بادل
از تغافل زدن کارتوسوزد دل من

رو بروی منی و چشم وزبان جانب غیر
ای ستم پیشه زاطوار تو سوزد دل من

گاه جان خواهد وگه دین طلبد، گه طاقت
شیوهٔ چشم ستمگار تو سوزد دل من

چون سپند از پی دفع نظر کج نظران
تاب رخسار گل نار توسوزد دل من

---

(۱) در نسخهٔ دو شنبه «بو بینم» مطابق رسم الخطا براهیم صبحی.
نوت: هردو غزل مندرج متن در نسخه قلمی کتابخانهٔ عامهٔ کابل نیست.
(۲) در نسخه قلمی قید کتابخانهٔ کابل که در سنه ۱۲۱۹ ق نوشته شده موجود نیست

عکس را در بغل آئینه خود پنهان

بی‌فروغ رخ گلزار توسوزد دل من

شاه‌تیمور بمن گفت بگلشن بلبل

که باحوال دل زار توسوزد دل من

(۱) مشعل آه‌ز هجرت چوفروزد دل من

دل من سوزد و من سوزم و سوزد دل من

دل گرفتار توشد سوخت گرفتار غمت

یاالهی که درین برق بسوزد دل من (۲)

همچو آئینه شود محو تماشا بخدا

دیده‌چون بررخ زیبای تو دوزد دل من

چاك زخمی که بدل خنجر مژگان توزد

باز از رشتهٔ آهی چورفوزد دل من

دل بفرمان من غمزده ناصح بکجاست

پنبه‌در گوش‌خود از گفت و شنود دل من

بخیهٔ زخم‌دل من شده‌فرسوده زغم

کوحریفی که‌دگربار بدوزد دل من

شاه‌تیمور چه شد ازمی چشمش مخمور

پشت پا بر هوس‌جام سبوزد دل من

حلقهٔ گوش اثر دست دعای دل من

ناوك شصت خطر آه‌رسای دل من

قدر دل باخته‌آن مه‌زوفا میدانست

کاش می‌برد دل خویش بجای دل من

---

(۱) هردوغزل در نسخه قلمی قید کتابخانه‌عامهٔ کابل که درسنه ۱۲۱۹ق نوشته شده‌است موجود نیست :

(۲) این مصراع در نسخه قلمی ابراهیم صبحی — قید کتابخانه دوشنبه ـ تاجکستان : نظر به‌سهو کاتب اینطور نوشته شده است : (یاالهی که بسوزد درین برق بسوزد دل من) .

نالەرا ناخن الماس در ین کار شکست
نشدی هیچ گهی کارگشای دل من

هر طرف می‌نگرد جلوهٔ خود می‌بیند
شد جهان آئینه پرداز صفای دل من

چشم پرسش زنگاهش‌دل ما را ستم است
پی دلجویی خود نیست چه جای دل من

شمع اگر جامهٔ زربفت زپرتو دارد
از سیه‌اطلس داغست قبای دل من

شاه تیمور بمن یار وفادار بگفت
ای هوا خواه رضای تو رضای دل من

(۱) دیدم شگفته روی تو ، پیوسته چون گل در چمن
مانند گیسو وقدت ، نی‌سرو باشد نی سمن

جانا چگویم حال خود ، در محنت هجران تو ؟
خون می‌چکد دائم ببین ، در هجر تواز چشم من

کردی تو در عزم سفر ، ای دلربای سیمبر
اندر پیت باچشم‌تر ، آواره گشتم از وطن

داری خبرای نازنین ، در نافهٔ آهو به‌چین
از نکهت گیسوی‌تو ، شرمنده‌شد مشک ختن

گفتا دل من یارها ، چون شدزلف اورها
چندین بلا های خدا ، پنهان بود در هر شکن

دارند اغیار ای صنم ، از بزم شوقت راحتی
در گوشهٔ هجران تو ، من می‌کشم رنج محن

شد ازغمت تیمورشاه ، در گریه وفریاد وآه
سویش نمی‌آری نگاه ، ای خسرو شیرین دهن

---

(۱) این غزل در نسخهٔ قلمی‌نورمحمد کرخی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل‌موجود نیست .

برنخیزم از سر کوی تو ای جانان من
یا برآید حاجت من یا برآید جان من
بسکه بهر غنچهٔ خندان او گرید ، زند
طعنه بر ابر بهاران دیدهٔ گریان من
بسکه خون از دیده بی آن لاله‌رخ بارم زغم
لاله زار اشک گلگون میشود دامان من
گر شگافی سینه (۱) و درد دلم آری برون
آشکارا میشود برتو غم پنهان من
در علاج من عبث میکوشی ای نادان طبیب
گفتمت درمان ندارد درد بی درمان من
شادم ای گل از نگاهی کن ، که از تیغ غمت
شد چو غنچه از گریبان چاك تادامان من
سوزدم جان زآتش عشق توچون تیمور شاه
رحم کن برجان من ، ای سنگدل جانان من

خواهم همیشه کوی ترا جای خویشتن
یارب ، رسان مرا به تمنای خویشتن
(۲) از شوق باده حلقهٔ زنجیر تاك را
افگنده‌ام چو سلسله در پای خویشتن
نقصان بسی ز کان حلاوت نمی‌شود
ما را چشان زلعل شکر خای خویشتن
چون می برد غبار غم از بزم دل شراب
کردم از آن بمیکده ماوای خویشتن

---

(۱) در نسخهٔ ابراهیم صبحی : دوشنبه ـ تاجکستان اینطور نگاشته شده :
(زگر شگاف سینه‌راو دلم آری برون)
(۲) این غزل در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل نیست .

آتش زند بجسم فلک برق آه من
بیرون کشم گر از دل شیدای خویشتن

چون نافه بسته خون بدل مبتلای من
بگشا گره ز زلف سمن سای خویشتن

تیمورشاه گشته به گلشن چو عندلیب
شیرین سخن زطرح غزل‌های خویشتن

آمدی دل ز برم رفت ، زمانی بنشین
خون شد از چشم ترم رفت ، زمانی بنشین

آفرین برپرش تیر توای سخت کمان
تا به پر درجگر رفت ، زمانی بنشین

آمدی ازپی قتل من بیدل بغضب
پیش تیغ تو سرم رفت ، زمانی بنشین

عزم رفتن چو نمودی زبرمن به عتاب
آه نور نظرم رفت ، زمانی بنشین

زده آتش بمن و باز روی سوی رقیب
جانب او شررم رفت ، زمانی بنشین

تا بکی بال زنم درپیت ای تند قدم
قوت بال وپرم رفت ، زمانی بنشین

شاه تیمور بجانان گل خندان گوید
درپیت مشت زرم رفت ، زمانی بنشین

گیرم که شد فرش رهت این جان غم فرسای من
باشد چه پروا از منت ای شوخ بی پروای من

بی لعل گوهربار توهردم ببارم تا بکی
ازچشم گوهر بهر توای گوهر یکتای من

تا هست ازگلشن نشان ازهرطرف دربوستان
خورشید عالمتاب تو یا شمع بزم آرای من

داری مرا ای نوش لب تا چند در رنج و تعب
تا کی رود خون روز و شب از چشم خون پالای من
با ناله و فریاد و آه گوید بتو تیمور شاه
از لطف کن سویم نگاه (۱) عذرای من لیلای من

* * *

(۲) این سینه روزن روزن است، از سوزن مژگان تو
بیرون ز هر روزن کشد، سر آتش هجران تو
جان بر لبم از دوریت، بهر خدا یکساعتی
بنشین ز مانی تا کنم، جان را فدای جان تو
گفتی که می بینی مرا، در گریه می آبی چرا
در گریه می آرد مرا، ظالم لب خندان تو
از اشک شبنم شسته است، گل در چمن دامان خود
سوگند هر دم می خورد، در پاکی دامان تو
پر سم دل دیوانه را، سازد ز زنجیرش رها
با شانه دارد الفتی، گیسوی مشک افشان تو
تا برقع افگندی ز روی، ای آفتاب مهوشان
خورشید چون آئینه شد، محو رخ رخشان تو
گفتم بآن گلزار حسن، از سوز دل تیمور شاه
ضعف دل من می برد، بوی خط ریحان تو

شد غبار سرمه در چشمم خط ریحان تو
کرده ام در دیده جلی میلی از مژگان تو
عکس رخسار تو شد تا در ضمیرش جلوه گر
دیده آئینه از حیرت بود حیران تو

---

(۱) این غزل در نسخهٔ قلمی ابراهیم صبحی قید کتابخانهٔ تاجکستان وجود نداردو در نسخه های کابل موجود و در تاریخ تیمور شاهی طبع سال ۱۳۴۶ ش نیز مندرج است. (و کیلی)

(۲) این غزل در نسخه کتابخانه کابل نوشته نیست.

همچو مو نزد یک آتش میشود در پیچ تاب
هر که سر پیچد بدوران ازخط فرمان تو

بسکه دارد ارتفاع اوج رفعت تا بچرخ
جلوه گاه قدسیان شد روضهٔ ایوان تو

جام گردون بسکه از پیمانهٔ چشمت پر است
شد رواج میکشی منسوخ در دوران تو

بهر احسان تا قیامت همچو کاه و کهربا
دست امیدم بود پیچیده در دامان تو

شاه تیمور هر ورق گلزار می آید بچشم
بسکه شد اشعار رنگین ثبت در دیوان تو

ایکه ما را کشته ناز خنجر مژگان تو
گردن ما زیر بار منت احسان تو

وقت کشتن همچو بسمل از تپیدن کن حذر
تا نگردد خون من آلوده در دامان تو

شد چنان آوازهٔ فیضت که خورشید فلک
می برد هر صبح بهر خویش نان از خوان تو

در میان آهوان دشت وحشت گاه عشق
آهوی چشمم بود محرم چشمان تو

هیچ میدانی چرا سرگشته میگردد فلک
در سرش پیچیده فکر طرهٔ پیمان تو

یوسف من، من چه سازم (۱) وصف رخسار ترا
سورهٔ یوسف بقرآن ختم شد در شان تو

ماه نو شد بیت موزون در نظر تیمور شاه
بسکه رفعت یافت قدر شعر در دوران تو

---

(۱) در نسخه محمد آصف خان: «من چه سازم وصف آن رخسار را

(۱) گشته‌ام من خوشه چین خرمن احسان تو
تا قیامت دست امید من و دامان تو
از صفای جوهر دل دیدهٔ آئینه شد
کامیاب چهره همچون نامهٔ تابان تو
در ریاض سینه می‌خندد گل باغ دلم
از نسیم غنچهٔ لعل لب خندان تو
نیست مژگان صف بصف هر گرد مژگانت که شد
فتنهٔ محشر بلند از نرگس فتان تو
بستگان حلقهٔ گیسوی مشکین ترا
شد برات اذن آزادی خط ریحان تو
تا بقای زندگی از امر حق تیمور شاه
سر نمی پیچد فلک از حیطهٔ فرمان تو

(۲) مائل شده تا چشم من، با آنقدر رعنای تو
بادا هزاران جان من، قربان سرتا پای تو
هرگز ندیده دیده ام، همچون گل رخسار تو
سروی نروید در چمن، همچون قد بالای تو
گر بخت من یاری کند، دستم رسد با دامنت
جانرا کنم پیشت فدا، سررا نهم در پای تو
دل شد اسیر موی تو، جانم فدای خوی تو
گشتم شهید یکنظر، از تیغ استغنای تو
بنشین بیاد رد یده ام، خالیست آنجا جای تو
خالی مبادا این مکان، از گرد خاک پای تو
کردم پیام خود بباد، تا آنکه آرد سوی تو
جای دل مجروح خود، دردو غم و سودای تو
چشمی بحسرت داشتم، در انتظار راه تو
شد مردمان دیده ام، روشن بخاک پای تو

---

(۱) (۲) در نسخهٔ کتابخانهٔ کابل نوشتهٔ نیست .

از یاد سرو قامتت، ما را بود آتش بدل
هر گه که یاد آید مرا ، آن شعلهٔ بالای تو
ای ماه اوج دلبری، گویدترا تیمورشاه
گردد خجل شمس و قمر، پیش رخ زیبای تو
هرگز ندیده دیده ام همچون گل سیمای تو
سروی نروید درچمن همچون قدو بالای تو
گر بخت من یاری کند دستم رسد باد امنت
جا را کنم پیشت فدا سر را نهم در پای تو
دل شد اسیر موی تو جانم فدای خوی تو(۱)
کشتم شهید یکنظر از تیغ استغنای تو
بنشین بیادر دیده ام خالیست آنجا جای تو
خالی مبادا این مکان، از گرد خاك پای تو
کردم پیام خود بباد تا آنکه آرد سوی تو
حال دل مجروح خود درد وغم وسودای تو
چشمی بحسرت داشتم درانتظار راه تو
شد مردمان دیده ام روشن بخاك پای تو
ازیاد سرو قامتت ما را بود آتش بدل
هر گه که یاد آید مرا آن شعلهٔ بالای تو
ای ماه اوج دلبری گوید ترا تیمور شاه
گردد خجل شمس و قمر پیش رخ زیبای تو(۲)
(۳) برده قرار ازدلم نرگس سرمه سای تو
عقده کشاست جان من زلف گره کشای تو

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل مطلع از قلم مانده واز روی احتیاط مکرر پرداخته شد است .

(۲) غزل فوق در نسخهٔ ملانورمحمد کرخی کتابخانهٔ عامهٔ کابل موجود ودر نسخهٔ ابراهیم صبحی، دوشنبه تاجکستان وجود ندارد .

(۳) این غزل در نسخهٔ ملانورمحمد کرخی کتابخانهٔ عامهٔ کابل نوشته است .

شب همه شب بکنج غم تا ز برم رمیده یی
گریه و ناله تا سحر میکنم از برای تو
از سر صدق کرده ام ای بت رو(۱) در انجمن
چشم امید خویش را سرمه ز خاك پای تو
پای تو بر زمین منه از سر ناز بازکن
کرده بدیده مردمك از سر صدق جای تو
چون بنوا نمیرسم از لب می پرست تو
میکشم از دل وجگر، شام وسحر نوای تو
وحشی دشت وحشتت رام کسی نمی‌شود
نیست بخویش آشنا هر که شد آشنای تو
همچو خضر براستی زندهٔ جاویدان بود
جان عزیز خویش را هر که کند فدای تو
تا زکرم نموده یی عارض خود در آئینه
برده صفا آئینه چهرهٔ باصفای تو
تیمور دل شکسته را، وعدهٔ بوسه کردهٔ
گر بدهی زهی کرم ورندهی رضای تو
مرغ دل بی بال و پر افتاده تا در دام تو
درسرم پیچیده فکر زلف عنبرفام تو(۲)
هرشب از تعلیم درس مکتب استاد عشق
هست تا وقت سحر ورد زبانم نام تو
عاشق بیدل ندارد احتیاج نامه ات
می برد از دل قرار وصبر را پیغام تو
(۳) لطف بامن گر نداری صرف کن دشنام را
ای دل وجانم فدای شیوهٔ دشنام تو
ریزش فیض ازل باشد باستعداد ظرف
ساقی مجلس فراوان ریخت می در جام تو

(۱) در نسخهٔ ابراهیم صبحی دوشنبه، تاجکستان شوروی «زود انجمن»
(۲) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی سهواً «عنبرسای» نوشته شده است .
(۳) « « لطف گر بامن نداری صرف کن دشنام را .

بخشش (۱) جود توبهر خلق عالمگیر شد
من چرا محروم گشتم آخر از انعام تو

میشود موزون شه تیمور (۲) حرف عام وخاص
شد رواج شعر از بس عام در ایام تو

(۳) خون شد بتاد ام بامید وفای تو
تا کی بخلق شکوه کنم از جفای تو

ازخویش و آشنا همه بیگانه گشته ام
ای سرو ناز تا شده ام آشنای تو

گرصد هزارجان بو دم ای قرار جان
چون آیی ام بکلبه نمایم فدای تو

ای پادشاه حسن خدا را ترحمی
برحال خسته یی که زجان شدگدای تو

خاکم اگر بباد رود بعد مردنم
هرگز برون نمیرود ازسر هوای تو

ازآب دیده بسکه بگریم کنم گلش
برخاك راه چون نگرم نقش پای تو

تیمورشاه گشته بیک دیدن ای صنم
شیدای تو ، اسیر تو و مبتلای تو

---

(۱) درنسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل ملا نور محمد کرخی:
(بخشش وجود توبهرخلق عالمگیر شد)

(۲) درنسخهٔ دوشنبه ابراهیم صبحی :
(میشود موزون شه تیمور حرف خاص وعام)
(شد رواج شعرعام در ایام تو)
درنسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل مطابق متن آمده است

(۳) این غزل درنسخهٔ ملانور محمدکرخی قید کتابخهٔ عامهٔ کابل نیست .

هرگز ندارد درچمن ، گل(۱) آب ورنگ و بوی تو
سنبل ندارد سرو من ، این پیچتا ب موی تو

چادو نگاهت جان من، دل را با فسون می برد
دل را نگهدارم چسان ، از نرگس جا دوی تو

پهلو به بستر می نهم، زین درد بی اندازه من
در بزم بینم غیر را، هر گه که د ر پهلوی تو

همچون د ماغ آشفتگان ، سودا زند درسرمرا
بویی اگر آرد صبا، از ز لف عنبر بوی تو

در بوستان چون سرورا ، بینم کنا ر جو مرا
یادآید ای گل پیرهن، سر و قد دلجر وی تو

تاآنکه بینم(۲) یکرهت، ازگوشهٔ بامی نهان
صدره بگردم یک نفس، از شو ق گر د کوی تو

سر بر سرزا نوی غم، ای مه نهد تیمو ر شاه
هرگه که بیند غیر را، دربزم همزا نو ی تو

(۳) برد یده ام یکدم نشین تا سیر بینم روی تو
جزغیر من د یگرکسی، خوا هم نبیند سوی تو

هر کس که بیندروی تو، سر می نهد درکوی تو
آشفته و شیدا شو د ، بر زلف عنبر بوی تو

هر پا رسا را ای صنم، کز پیش خاطر بگذری
کی با ز دارد چشم خود ازچشم واز ابروی تو

---

(۱) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی :
(هرگز ندارد ای صنم گل آب ورنگ بوی تو) .
(سنبل ندارد سر و من، این پیچ و تاب موی تو) .
(۲) در نسخهٔ قلمی ملا نو رمحمد قید کتا بخانهٔ عامهٔ کا بل
(تا بینم ای مه یکرهت ا زگوشهٔ بامی نهان)
(۳) در نسخهٔ کتا بخانهٔ عا مهٔ کا بل که بقلم ملا نو رمحمد
کرخی درسنه ۱۲۱۹ ق نوشته شده، دوغزل متن موجو د نیست.

هردم زمژگانت خلد، تیری بدل عشاق را
باشد هلاك عاشقان، آن ناوك ابروی تو
دل بردی وجان داده ام، در دام تو افتاده ام
ورمیکشی استاده ام سرمی نهم در کوی تو
وصفت نگنجد در مثل ، مثلت نباشد در جهان
خورشید گر بیند ترا، ماند خجل از روی تو
آخر نگاهی باز کن، وانگه عتاب آغاز کن
چندانکه خواهی ناز کن، من دوست دارم خوی تو
نا مهربان من بیا، بنگر بحال ناتوان
رفت از تنم روح روان، در آرزوی خوی تو
تیمورشاه در انجمن، مثلت نباشد درسخن
عالم گرفتارت چومن، از فتنهٔ جادوی تو
(۱) بنشین بچشمم آنقدر، تاسیر بینم روی تو
برهم نهم چشمم که تا، غیری نبیند روی تو
لاغرچو موگردیده ام، از دیده خون باریده ام
چون ماه نوکاهیده ام، اندر غم ابروی تو
گاه از نگاهای نهان، گاه از اشارت ها عیان
دل می برد از مردمان، این نرگس جادوی تو
برخویشتن پیچیده ام، زین غم بخون غلطیده ام
تا غیر را من دیده ام، در بزم همزانوی تو
ای گلرخ نسرین بدن، ای دلبر غنچه دهن
سروی ندیدم درچمن چون قامت دلجوی تو
سازد پریشان خلق را، از نکهت مشك خطا
بویی اگر آرد صبا، از زلف عنبر بوی تو
تیمورشاه هرروز وشب، باشد زغم درتاب وتب
عمریست در راه طلب، گردد به جستجوی تو

(۱) درنسخهٔ کتابخانهٔ کابل این مصرع مندرج است و در نسخهٔ حمد و غزل متن موجود نیست

(۱) سازند ز برگ گل اگر پیرهن تو
از نازکی افگار شود زان بدن تو
ای عهد شکن صددل دیوانه اسیرت
در هر شکن زلف شکن در شکن تو
خون خورده واز تنگدلی بسته لب خویش
ای غنچه دهن غنچه زرشک دهن تو
کس دیده که سنبل دمد از یاسمن وگل
سنبل زده سر از طرف یاسمن تو
بستی کمر قتلم و خنجر زدی ای شوخ
قربان کمر بستن وخنجر زدن تو
جان میدهم ای شوخ چو فرهاد به تلخی
بهر سخنی از لب شرین سخن تو
طوطی همه شکر شکنی کرد فراموش
شیرین دهنا از لب شرین سخن تو
دامان تو نترسم که بگیرند بمحشر
خون شد دلم از خون کسان ریختن تو
رحمی بکن ای شوخ بحال شه تیمور
مفتون شده از فتنه بر انگیختن تو

(۲) روم چگونه بگلگشت گلستان بیتو
بروی گل نگرم سرو من چسان بیتو
چو دوزخم بنظر آید ای بهشتی روی
اگر روم بسوی روضهٔ جنان بیتو
تویی چو راحت وآرام جان ودل جانا
بجان ودل نبود طاقت وتوان بیتو
بگلشنی که نه بینم جمال روی ترا
چو عندلیب کنم ناله وفغان بیتو
وبال جان شود دم زندگی چکار آید
چوخضر گر بودم عمر جاودان بیتو

(۱) (۲) دوغزل متن در نسخهٔ قلمی کتابخانهٔ عامه کابل نوشته نیست

زسینه ام بلب از ضعف جان نمی آید
چنان زغم شده ام زار و نا توان بیتو

جدا زروی تو تیمورشاه گذشت زجان
چکار آیدش ای سرو ناز، جان بیتو

فغان که برلبم از غم رسید جان بیتو
دمی دلم نبود فارغ از فغان بیتو

(۱) چسود از ین چمن که سبز گشت وغنچه دمید
که گلخن است مرا گلشن جنان بیتو

نه یاری ی زتو بینم نه یاری از گردون
شکایت از تو کنم یا زآسمان بیتو

چو لاله داغ بدل افتدم زدیدن گل
قدم نهم چو بگلگشت گلستان بیتو

خدای را بمن ای دیدهٔ جهان نظری
که سوخت شوخ جهان سوزمن جهان بیتو

(۲) ز زندگی شده ام آنچنان من بیزار
که از خدا طلبم مرگ هر زمان بیتو

مرا بدولت دیدار باز ساز جوان
که پیر گشته ام ای نازنین جوان بیتو

دلم زعشق تو گردیده است خون وکنون
زدیده ام شده خون دلم روان بیتو

---

(۱) در نسخهٔ ارگ جمهوری کابل و نسخهٔ [illegible]
«چه سود از ین که چمن سبز گشت وغنچه دمید»
(۲) در نسخهٔ « (ز زندگی شده ام آنچنان بخود بیزار)

بیا که کشته بهجر ازغمت شهٔ تیمور
(۱) ضعیف وخسته ورنجور و ناتوان بیتو
دردیده جا گرفتی بجای دگر مرو
ای نوردیده باز زپیش نظر مرو
بهرچه باز بی سببی ازبرم روی
رنجیده ازمن ای بت بیدادگر مرو
مستی و بیقرار، خبردار خویش باش
در بزم غیر بهرخدا بیخبر مرو
با زهمرهی مکن ای گل تو بار قیب
سوی چمن برای خدا اینقدر مرو
ای دوست ، جان بهمرهیت میکند سفر
رحمی بحال من کن و سوی سفر مرو
تیمورشاه زدرد تو بیمار وخسته است
میمیرد از برای تو کردم خبر مرو
(۲) ای حاصل ازتو نور نظر از نظر مرو
داری چوجا بدیده بجای دگر مرو
تو بیخبر زخویشی وفرصت طلب رقیب
امشب ببزم او بخدا بیخبر مرو

(۱) و(۲) دوغزل بدو مطلع ودو مقطع در نسخهٔ قلمی ابراهیم صبحی دوشنبه تاجکستان موجود است غزل اول هفت بیت وغزل دوم نه بیت وچون بیک وزن وقافیه گفته شده در نسخه ای که بتاریخ ۱٤ صفر سنه ۱۲۱۰ ق بخط ملاخداداد درکابل نوشته شده ودر نزد محمد آصف خان بن محمد یوسف خان موجود است، ازهردو غزل نه بیت دریک مطلع و یک مقطع جمع آورده ویک غزل نشان داده شده و نظر باین علت نسخهٔ ابراهیم صبحی قابل ترجیح است . ودرچند حصهٔ دیگر نیز اینگونه تحریفات واختصارات روی داده وهر یک نسخه شکل مرتب ومکمل بخود ندارد ونقل نسخهٔ اصل گفته شده نمی تواند واما از مجموع نسخ حقیقت دریافت میگردد (وکیلی)

(۱) نگذاشتی قدم برهی مهرو ماه من
اکنون بحرف مدعی ازره بدر مرو
ترسم اثر کند بتوآهش سوی چمن
از بهر صید طائر بی بال و پر مرو
دل بد مکن زعاشق دیرینه جان من
از ره بحرف مردم بی پاوسر مرو
ای گوهر یگانهٔ من قدر خود بدان
شب ها ببزم مدعی بدگهر مرو
(۲) هستی بدیده شه تیمور همچو نور
بیچاره را چو نور زپیش نظر مرو

* * *

دیده ام یار پسندیده بتی چار ابرو
بسته دلهای اسیران بکمند گیسو
کرده از غمش گریه بگلشن قمری
سرو آزاد فرو رفته بگل تا زانو
(۳) گشته ام محو تماشای خط و رخسارت
جمع گردیده به یکجای چسان آتش و مو
گردنش هست چنان گردن مینا نازک
مینماید زفرو بردن آبش زگلو

---

(۱) در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی ۱۲۱۹ ق —قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل . این مصراع چنین نگاشته شده
« بگذاشتی قدم بره ای مهربان من »
(۲) در نسخهٔ ابراهیم صبحی این مقطع وجود ندارد ودر نسخه های کابل و نسخهٔ ملا نور محمد کرخی موجود است .
(۳) در نسخهٔ ابراهیم صبحی- دو شنبه تاجکستان (گشته ام محو تماشاخط ورخسارترا) وتمام غزل مذکور در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی وجود ندارد .

دیده ام دیده قد سروسهی بالایی
نبود سرو بمانند قد او دلجو
بهر تشریف تو در بزم طرب منتظرند
مطرب و ساقی و میناومی وجام سبو
شاه تیمور کند خلق تو تسخیر جهان
بیشتر خلق مسخر شود از خلق نکو
آن راز نهانی بکه گویم تو بگو
تو واقف از انی بکه گویم تو بگو
دردی که بجانم بود از دست جدایی
تو مونس جانی بکه گریم تو بگو
من قمری بی بال و پرم غصهٔ دل را
تو سرو روانی بکه گویم تو بگو
لاغر شدم از کاهش بسیار فراقت
تو موی میانی بکه گویم تو بگو
چون تلخ از زهر فراق تو مذاقم
تو شهد زبانی بکه گویم تو بگو
من پیرو ضعیفم الم هجر کشیدم
تو تازه جوانی بکه گویم تو بگو
دارد زلبت بوسه تمنا شهٔ تیمور
گرخود توندانی بکه گویم تو بگو
(۱) رازیکه میان من و تو بود بگو
من با تو نگویم بکه گویم تو بگو
گر درد دلی داشته باشم ز فراقت
من با تو نگویم بکه گویم تو بگو
(۲) جوریکه رسید از ستم چشم تو با من
من با تو نگویم بکه گویم تو بگو

---

(۱) در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل
(رازیکه میان من و تو چیست بگو)
(۲) در نسخهٔ قلمی مذکور
(جوری که رسیدست ز چشمان تو با من).

سوزی که ز عشقت بمن سوخته جا نست
من با تو نگویم بکه گویم تو بگو
ظلمی که بمن می کنی از جور رقیبان
من با تو نگویم بکه گویم تو بگو
بوسی اگر از لعل تو خواهد شهٔ تیمور
من با تو نگویم بکه گویم تو بگو

گر من غم دل با تو نگویم بکه گویم تو بگو
آن راز نهان با تو نگویم بکه گویم تو بگو
خون شد جگرم در غــم تنها یی هجــران
گر من غم دل با تو نگویم بکه بگویم تو بگو
(۱) غیر از تــو نباشد دگری محرم رازم
گر من غم دل با تو نگویم بکه گویم تو بگو
واقف تویی از حـال خـراب دل زارم
گر من غم دل با تو نگویم بکه گویم تو بگو
جز تو دگری نیست مرا مونس و غمخوار
گر من غم دل با تو نگویم بکه گویم تو بگو
گوید بتو ای شوخ جفاجو شهٔ تیمور
گر من غم دل با تو نگویم بکه گویم تو بگو

داشت تا پیک صبا راه میان من و تو
(۲) با همه قول یکی بود زبان من و تو
من چو پیران جهان دیده تو بد خوی جوان
چکند کس به چنین پیر و جوان من و تو

---

(۱) در نسخـهٔ ابراهیم صبحی ـ دو شنبه ـ تاجـکستان شوروی (دیگری محرم رازم).
و تمام این غزل (گر من غم دل با تو نگویم بکه گویم تو بگو) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل موجود نیست.
(۲) در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل (بهمه قول یکی بود زبان من و تو)

چون گل لاله رخت داغ بدل مالامال
سیرگاهیست عجب لاله ستان من وتو
قاصد از تشنه لبی مرد چو در دشت غمت
سخن افتاد بسی دور میان من وتو
(۱) گر بدور من تو خسرو و شیرین بودی
میشدی منفعل از عشق عیان من وتو
وای ازان روز که درخلوت تنهائیها
(۲) بود پوشیده بهم راز نهان من وتو
در جدایی گله تیمور ندارد از تو
چرخ افگنده جدایی بمیان من و تو

* * *

بیا سوی من ای سرو روان آهسته آهسته
کنم تا حال دل باتو بیان آهسته آهسته
مشو مغرور باغ حسن در وقت توانایی
که آید درچمن باد خزان آهسته آهسته
بیاد قامت آن سرو رعنا شعلهٔ آهم
برایه از دلم آتش فشان آهسته آهسته
شکوه بار راحت مانع (۳) پیری نمیگردد
شود پیر عاقبت نخل جوان آهسته آهسته
نمود آهنگ رفتن از بدن جانم ز تنهایی
بیا پیش من ای سرو روان آهسته آهسته
نهال قامتم از بار غم در موسم پیری
شودخم عاقبت همچون کمان آهسته آهسته
مشوتیمورشاه ازجور او در کنج غم بیدل
دل بیرحم(۴)او میگردد جوان آهسته آهسته

---

(۱) در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی۔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل
(گر بدور من و تو خسرو شیرین بودی)
(۲) « « (بود پوشیده بهم راز نهان من وتو)
(۳) « « (شکوه بار راحت معنی پیری نمیگردد)
(۴) « « «زدل بیرحم او میگردد آخر مهربان آهسته آهسته»

تا دلربای من ز بر من جدا شده
جانم بلب رسیده و ازتن جدا شده

دل می‌تپد بسینه مرا بی جمال او
چون بلبل قفس که زگلشن جدا شده

کردند تا بناز تماشا بت مرا
عقل وخرد زشیخ و برهمن جدا شده

تا رفته دور از نظر من خیال او
گویا بصر ز دیدهٔ روشن جدا شده

ای دوستان چه‌چاره که‌آن یار بی‌وفا
ازمن بحرف مطلب دشمن جدا شده

ازدست جور ظلم تو پژمرده شد دلم
مانند غنچه‌یی که‌ز گلشن جدا شده

تیمور شاه (۱) رفته تاز برم یار ازپیش
دل ازبرم بناله و شیون جدا شده

(۲) ای محو ماه رویت هردم هزار دیده
همچون‌تو ماهرویی، کی روزگار دیده

ای بی‌تو روزروشن، چون‌شب سیاه‌تا کی
دور ازتو خون ببارد، شبهای‌تار دیده

جوی ارم که‌سروش، پهلو زند بطوبی
سروی‌چوسروقدت، کی‌در کنار دیده

باز آ که گشته‌مارا، درگلستان حسرت
بیروی لاله‌گونت، خوناب بار دیده

برآن‌سرم که‌بندم، چشم از تمام عالم
روزی‌اگر گشایم، بر روی یار دیده

(۱) در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی— کتابخانهٔ عامهٔ کابل
(تیمور رفته تازبر، آن‌یار، ازپیش)
(۲) (۳) هر دوغزل در نسخه مذکور موجود نیست .

هرلحظه دیده مالم ، بر خاک آستانت
تا روشنی پذیرد ، از آن غبار دیده
مست از شراب شوقت ، تیمور شاه گردید
از تاب می تراشد ، چون پرخمار دیده

(۳) کی بادو دیده سیرت ، کس ای نگار دیده
نظاره رخت را ، باید هزار دیده
نرگس صفت براهت ، گشته سفید ای گل
تا کی بود براهت ، در انتظار دیده
بیروی لاله گونت ، از طرف گلستانها
چون ابر نو بهاران ، صد اشکبار دیده
در کلبه ام گرآیی ، از راه لطف روزی
در مقدم تو سازد ، گو هر نثار دیده

* * *

(۴) چشمم از گریه چنان قطرهٔ خون باریده
یا که از یادتو بیرون شده دل ازدیده
شکوه ازطالع برگشته چسازم بغمت
که به هجران تو از محنت بسیار چه دیده
شده ام بسزغم طره ات ای مه مجنون
عقل از سرمن گم شده و هوش رمیده
آغشته بخون شد دلم از تیغ جفایت
در کوی توچون بسمل بیچاره تپیده
آهم چو شرر ازدل غمناک بر آید
کس ازغم دل شعلهٔ آتش نشنیده
قدم بغم تو ای شوخ شکر لب
مانند فلک ازغم بسیار خمیده

---

(۴) این غزل در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل وجود ندارد .

از جور فراقش شه تیمور دل من
خون گشته و از دیدهٔ خونبار چکیده

شکرلب و شیرین دهن و شهدزبانی
هرچند که وصف تو کنم بهتر ازانی

درهردوجهان جلوهٔ حسن توعیان است
هرچند که (۱) از دیدهٔ سرگشتهٔ عشاق نهانی

چشمم توچونرگس بود وزلف چوسنبل
ریحان خطو گلچهره بقد سروروانی

ازغمزه واز عشوه وازناز توای شوخ
آشوب دل و فتنهٔ دین آفت جانی

ای ماه تو خورشیدی و خوبان همه انجم
درحسن شهٔ جملهٔ خوبان جهانی

گفتن بتو احوال دلزار چه حاجت؟
نا گفته چو احوال دلزار بدانی

مشکل بود ای شوخ کمان تو کشیدن
ای ترك کمان ابروی من سخت کمانی

هرگز نشدی عاشق شوخی خود ای شوخ
سنگین دل و بیرحم و ستمگار ازانی

طوفان (۲) سرشك تو بعالم شه تیمور
زینسان که تو از دیدهٔ خود اشك فشانی

شرین دهن ، پسته لب وچرب زبانی
سیمین بدن و لاله رخ و غنچه دهانی

(۳) شرین چوتو شرین لبود شیرهٔ جانی
ایکان حلاوت تو ز شیرینی جانی

---

(۱) در نسخهٔ ملانورمحمد کرخی «هرچند که از دیدهٔ عشاق نهانی»
(۲) « « «طوفان کند اشك تو بعالم شه تیمور» .
(۳) در نسخه قلمی ملانورمحمد کرخی— کتابخانهٔ عامهٔ کابل قبل از مطلع بیت دیگر اینطور موجود است:
شیرین دهن ، پسته لب وچرب زبانی سیمین بدن و لاله رخ و غنچهٔ دهانی

گاهی نزدی بردل ما ناوك نازی
ای شوخ جفا پیشه عجب سخت کمانی
درصحن گلستان جهان چونتو گلی نیست
شمشاد قد وگل بدن وسرو روانی
ای رهزن دلها بوفا کوش خدا را
کم ساز جفا ، مهرووفا گر نتوانی
حیران جمال تو همه خلق جهانند
درخلوت دل روز و شب ازدیده نهانی
ازنام توکام دلما یافت حلاوت
شیرینی جان چیست که شیرین ترا زانی
از یك نگه گرم، دل خلق ربائی
ای ترك پری چهره عجب آفت جانی
شادیم بد شنام ز لعل شکرینت
بوسی ز لبت گر بلب ما برسانی
گفتا ز کرم او بمن دلشده تیمور (۱)
شاه همه خوبان و شهنشاه جهانی
غنچه (۲) لب و پسته دهن و شهدز بانی
نازك بدن ولاله رخ و سرو روانی
چشم ودل جانم بودآسوده بوصلت
نور بصر آرام دل و راحت جانی
غافل مشو از عیش درین باغ بسه وقت
ایام گل و جوش می و وقت جوانی
باقبضهٔ ابروی خم (۳) جنبش مژگان
ناوك زن وصیدافگن وهم سخت کمانی

---

(۱) در نسخهٔ ملا نور محمد مذکور : (گفتا ز کرم او بمن دلشده تیمور
شاه همه خوبان ، شهنشاه جهانی)
(۲) در نسخهٔ مذکور (ای غنچه لب و پسته دهن ، شهدز بانی)
(۳) « « (باقبضهٔ ابروی خم و جنبش مژگان)

چون غنچه و شمشاد رگ ور شتهٔ سنبل
رعنا قد و نازک کمر و تنگ دهانی

هرگز نکند ترک (۱) وصالت شهٔ تیمور
روز همدم (۲) و شب مونس غمهای نهانی

ای تازه جوان نیست بمثل تو جوانی
امروز سرافر از جوانان جهان

شیرین دهنا خسرو خوبان جهانی
احسنت که شاه همه شیرین دهنانی

فردی بود (۳) ازدفتر خوبی تو خورشید
پیدا است که سردفتر خوبان جهانی

دادم بتو دل راو سپردم بتو جان را
فریاد که آشوب دل و آفت جانی

نشکفت چو رویت گلی در گلشن خوبی
سروی چو قدت سر نزد از باغ جوانی

عشق من و حسن تو زاندازه (۴) برون است
من ثانی یعقوبم و تو یوسف ثانی

ایزد بمراد دل خویشت برساند
مارا بمراد دل (۵) اگرتو برسانی

---

(۱) در نسخهٔ ملا نور محمد (مقطع از غزل دیگر آورده شده و از ینقرار است:
سه چیز بود باعث فرحت شه تیمور
فهم سخن و شعر خوش ودرك معانی

(۲) برای صحت وزن «ه» به تلفظ نمی آید و فتحه «ز» می شود چنانکه در بیان کابل متداول است

(۳) در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل «فردی بود ازخوبی تو خورشید سیما»

(۴) « « « « (فزون است)

(۵) « « « « « (مارا بمراد دل ما گر برسانی)

یکبار ببالین من زار قدم نه
اندیشه کن زآه بلب آمده جانی

شیرین بجهان شهره به شیرین سخنی بود
ای خسرو خوبان (۱) که تو شیرین ترازانی

من کیستم آواره بهر کوه و بیابان
از دست تو در عشق تو بی نام و نشانی

غافل مشو از حال خراب شهٔ تیمور
او هست ترا یار و تو یار دگرانی

چشمم به چشمت چشم تو، گشته دچار دیگری
من مائل تو، توشده مائل به یار دیگری

من از وفای دلبربا، تو از جفا ای بی وفا
گردیده ام زار تو (۲) و، تو گشتی زار دیگری

از دست رفته کار من، در هجرت ای دلدار من
تو بیخبر از کار من، در فکر کار دیگری

من در غمت (۳) بردم بسر، تا غمگسار من شوی
از غمگساری (۴) گشته یی، تو غمگساری دیگری

(۵) باشم برآتش چون سپند، بی روی تو ای شوخ چند
من بیقرار از بهر تو، تو بیقرار دیگری

(۶) از من تو از روی غضب، تا ترک یاری کرده ئی
از روی یاری گشته ئی ای یار یار دیگری

---

(۱) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی (ای خسرو خوبان و تو شیرین ترازانی).

(۵) « « (گردیده ام من زار تو گشتی تو زار دیگری).

(۳) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی کتابخانهٔ عامهٔ کابل (هردم بسر).

(۴) « « « « (از غمگسار گشتهٔ تو غمگسار دیگری).

(۵) (۶) هردو بیت در نسخهٔ خطی ملا نور محمد کرخی موجود و در نسخهٔ ابراهیم صبحی موجود نیست.

تیمورشاه اندر غمت (۱) رفت اختیار ازدست او
تا گشته بی‌بر رغم او، بی اختیار دیگری

هم بیقرارت گشته‌ام هم دلفگارت (۲)
من خواستگارت گشته‌ام تو خواستگار دیگری

همچون گدایان روزوشب، من خاکسار اندر رهت
ای شاه خوبان جهان، تو شهسوار دیگری

بنگر زتیغت گشته چون، سر بپایم غرق خون
چون لاله داغم درد رون، تو داغدار ی: یگری

تیمورشاه نالد ببین دوراز گل رخسار تو
او بلبل زارتوو وتو گلعذاری دیگری

(۳) ای دل زدرد عشق که بود اینچنین که دوش
چون ابرنوبهار زغم میگریستی

بی‌روی یارزندگی (۴) ایدل چومشکل است
درحیرتم که چون به شب هجر زیستی

دامن کشان زتربت من چون گذر کنی
جانا چه میشود نفسی گربایستی

نه حور نه پری نه بشر نه فرشته یی
درحیرتم ندانمت ای‌مه که چیستی

---

(۱) این مصراع در نسخهٔ قلمی ملانور محمد کرخی کتابخانهٔ عامهٔ کابل اینطور نوشته شده:

«اندر غمت رفت اختیار ازدست او تیمور شاه»

(۲) این غزل بی‌مطلع در نسخهٔ قلمی قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل اثر ملانور محمد کرخی موجود و در نسخهٔ ابراهیم صبحی قید کتابخانهٔ دوشنبه تاجکستان شوروی وجودندارد.

(۳) این غزل در نسخهٔ ملانور محمد کرخی موجود نیست.

(۴) این مصراع در نسخهٔ ابراهیم صبحی اینطور نگاشته شده:
(بی روی یار زندگی بتو چومشکل است)

تیمور شاه بجان شده درهجر تو هنوز
واقف زحال زار وی ای شوخ نیستی

(۱) بردیده ام ای نور بصر گر بنشینی
ترسم که زخار مژه آزار ببینی

ای شوخ پی صید دل خلق چو صیاد
در دست کمانداری و دائم به کمینی

صد یوسف مصری شودت مشتری ای جان
مه طلعت و خورشید رخ و زهره جبینی

بالله که زمانه چو تویی یاد ندارد
سرحلقهٔ خوبان همه روی زمینی

پامال سم توسن نازت مپسندم
بنشسته کج ای آنکه تو در خانهٔ زینی

از چشم و خط و خال لبت فتنه گر من
آشوب دل و فتنهٔ جان آفت دینی

نبود بخدا چون تو بتی در همهٔ چین
با حسن چنین، غیرت بتخانهٔ چینی

در بزم که خالی بود از غیر، مراتو
خوش آنکه زمانی بنشانی بنشینی

گردند کجا مشتری و زهره قرینت
ای ماه تو با مهر جهانتاب قرینی

گردند به پیش تو خجل سرو و گل ای شوخ
برقامت و رخ برتر از آنی به از اینی

تیمور بدر کعبهٔ دل خاك نشین باش
در دهر اگر صاحب صد تاج و نگینی

---

(۳) این غزل در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی قید کتابخانهٔ عامه کابل موجود نیست .

هرگز نتوان یافتنم پیش تو راهی
سویت نتوان کرد هم از دور نگاهی
از چهره مکن حد قیاس غم دل را
کوه را نتوان کرد یقین وزن بکاهی
از آتش هجر تو جگر سوخت چگویم
بیرون شود هردم زدل سوخته آهی
با قد تو نسبت نکنم سرو چمن را
دادن نتوان نسبت گل را به گیاهی
گه گاه خوش است خاطرم از دیدن رویت
ناخوش شوم آندم که نبینم بتو گاهی
بیرون نشود ناله زحسرت بجز از سر کویت
نتوان به ستم داد زدن جز سر راهی
از یاد جمالت شه تیمور چه خوش گفت
رنگین نتوان گفت چنین شعر بماهی

چسازم باغم خورشید روی ماه سیمایی
قیامت قامتی آشوب جانی سرور عنایی
بمجنون میفروشم در بیابان زلف لیلی را
بود در سر مرا از فکر گیسوی تو سودایی
نباشد احتیاج جام با می و میخانه در مجلس
خرابم کرده از مستی نگاه چشم شهلایی
بود هم مشرب آئینه در بزم پری رویان
زحیرت چشم من گردیده محو روی زیبایی
زگلزار دل من آه همچون سرو میخیزد
بود از بس بدل مارا خیال سرو بالایی
بجز لعل لب جانان نباشد چارهٔ دردم
پی درمان من دارد مسیحا سعی بیجایی
نمیخندد دلم تیمور شاه چون غنچه در گلشن
ولی خندان شود چون لاله در دامان صحرایی

واقف درد دل و دانای راز من تویی
با طبیبم کار نبود چاره ساز من تویی

هر که دارد در گلستان با گل (۱) رویی نظر
در میان گلشن جان سرو ناز من تویی

بی تو ما را ساعتی هرگز بدل آرام نیست
مونس من، دلبر من، دل نواز من تویی

همچو قمری در گلو داریم طوق بنده‌گی
سرو من، شمشاد من، عمر دراز من تویی

آتشی دارم بدل از عکس رخسارت چو شمع
باعث سر رشتهٔ سوز و گداز من تویی

طاعت ما بسته بی اخلاص دل مقبول نیست
جلوه گاه کعبهٔ دل در نماز من تویی

گفت با من یار من از لطف خود تیمور شاه
(۲) محرم گنجینهٔ راز و نیاز من تویی

نمیدانم چه بد کردم، زمن قطع نظر کردی
ز حالم چشم پوشیدی، بجان من شرر کردی

ز تنهایی دل آشفته در غربت نمیباشد
چرا از ملک دل ای اشک آهنگ سفر کردی

(۳) ز جوش خون دلم یکبار طوفان کرد در عالم
ز سیلاب سرشک ای دیده طوفان دگر کردی

---

(۱) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی- کتابخانهٔ عامهٔ کابل (هر که دارد در گلستان با گل رویت نظر)

(۲) در نسخهٔ ملا نور محمد - کتابخانهٔ عامه کابل: (محرم گنجینهٔ راز و نیاز من تویی) و در نسخهٔ ابراهیم صبحی- دوشنبه: (راز و نهان من تویی)

(۳) « « « (ز جوش خوند لم) باین رسم الخط نگاشته شده.

هوای جستجوی یار در هر خانه میگردم
مرا ای چرخ کج رفتار آخر در بدر کردی
رمیدی تا ز وحشت از برم وحشی غزال من
مرا چون نافهٔ مشک ختن خون در جگر کردی
زتاب شعلهٔ تب گشته رخسار تو چون آتش
ندانم از دل گرم کدام عاشق گذر کردی
به هنگام کشودن نامهٔ دلدار را تیمور
(۱) بباران سرشک دیدهٔ خونبارتر کردی

دور مشو ز من (۲) دمی، بهرخدا جگی جگی
درد فراق می کشد، باز مرا جگی جگی(۳)
ای بت سرو ناز من، با غضب وعتاب وقهر
از بر من اگر روی، باز بیا جگی جگی
صبح امید عاشقان، گشته سیاه همچو شب
دور بکن ز روی خود، زلف دوتا جگی جگی
ای زغم تو جان من، گشته ضعیف وناتوان
بهرخدا نگاه کن، جانب ما جگی جگی
گشته سیاه روز من، از غم ماه عارضت
پرده ز روی خویشتن، باز کشا جگی جگی
تا ز غضب نشسته یی، آه دلم شکسته یی
خیز بعشوه وادا، جلوه نما جگی جگی

(۱) این غزل در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل وجود ندارد.
(۲) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی - کتابخانهٔ عامهٔ کابل (دور مشو ز دیدنم بهرخدا)
(۳) جگی جگی - بهردو جیم مکسور وهردو کاف دری وهردو یای معروف لفظی است که هنگام عجز و اضطرار گویند. و از اصلاحات قدیم ومشهور ولایات افغانستان، ودر این غزل تیمورشاه فقط از لحاظ سلسلهٔ قافیه ومطابق یکی از اصطلاحات مشهور مردم آورده شده است.
(وکیلی)

زبهر زینت اسباب شاهیم تیمور
کمال مرتبت (۱) کردگار شد باعث

یار قیبان زدلت مهرووفا راچه علاج؟
با من از ظلم وستم جوروجفا راچه علاج؟
شانه را منع توان کرد از آن زلف سیاه
لیکن آمیختن باد صبا را چه علاج؟
دل توان ازخط (۲) وابروی توبردن لیک
کشش پیچ وخم (۳) زلف رسا راچه علاج؟
مرده (۴) را زنده توان کرد مسیحا به نفس
مرض عاشق بیرون زدوا را چه علاج؟
داروی لطف توشد مرهم داغ دگران
زخم داغ جگر پرغم ما راچه علاج؟
میتوان گشت زآشوب نگاهش ایمن
ناوک غمزهٔ مژگان رسا را چه علاج؟

ایمن ازخصم بتدبیر توان شد تیمور
رقم خامهٔ تقدیر خدا چه علاج

---

(۱) این غزل عینا از نسخه قلمی قید کتابخانه عامه کابل که در سنه ۱۲۱۹ ق بقلم ملانور محمد کرخی در جزء یک مجوعه خطی بطور مختصر نوشته شده نقل گردید.

واز لحاظ جملات وکلمات و بعضی ابیات با غزل نقل نسخه های کابل ونقل نسخه دوشنبه فرق دارد ومقطع غزل مکرر آمده وکلمه مرحمت به مرتبت تبدیل شده

(۲) درنسخه ملانور محمد کرخی - کتابخانه عامه کابل (دل توان ازخط وابروی توبرداشت و لیک»

۳ « « «زلف دوتار راچه علاج»

۴ « « «مرده را زنده توان کرد»

شده‌ام بیتو بتا بی‌سر و سامان لیکن
باز یابم سر و سامان تو اگر باز آیی

رفتی از پیش من غمزده با ناز و عتاب
چه شود سوی غریبان تو اگر باز آیی

به غضب رفته‌یی از پیش من و من زغمت
نزنم چاك گریبان تو اگر باز آیی

رفتی و غنچه زغم شد دل شاه تیمور
بشگفد چون گل خندان تو اگر باز آیی

تا بکی مست می و بادهٔ غفلت باشی
بهتر آن است که مشغول عبادت باشی

غرض از خلقت این باغ گل معرفتست
می‌کنی سیر اگر صاحب همت باشی

نقد اوقات مکن صرف بجز راه خدا
تا که محفوظ بمحشر ز ندامت باشی

پیشه کن لطف و سخا و کرم خلق بخلق
گرچه در رتبهٔ ارباب کرامت باشی

از عبادت عمل نیک بدنیا بگذار
تا که از جملهٔ نیکان بقیامت باشی

شده اوراد ملائک همه وقت
که ز الطاف خداوند بدولت باشی

اعتمادی نبود چون به جهان تیمور شاه
به که در گوشهٔ عزلت به قناعت باشی

وه چه پرعشوه و پرناز و خدنگ اندازی
شوخ پرفتنه و بیرحم و بت طنازی

گاه باقهر و گهی لطف و گهی ناز و عتاب
برده دل از برم آنشوخ بهلزی بازی

دمبدم از ستم تیغ شود قطع زبان
هرکه چون شمع درین بزم کند غمازی

نشود صید زچنگ تو بصد حیله خلاص
از پی صید دل اهل جهان شهبازی

چه شود ای مه خوبان زره مهرووفا
بنده را اگر زسر لطف و کرم بنوازی

میشوی عاقبت از کرده پشیمان آخر
دل آباد مرا بهرچه ویران سازی

(۱)
دور از بهرخدا ازشه تیمور مرو
زانکه آرام دل (۲) و مونس و صاحب رازی

شوخ غارتگرو بیباک و سراپا نازی
می بری دین و دلم عشوه گرو طنازی

طفلی و شوخ زبس میل بباز ی داری
میربابی دل و (۳) دینم تو به بازی بازی

با که گویم زغم عشق تو راز دل خویش
که نباشد بغم عشق تو همر ازی

آفتابی تو و خوبان همگی چون انجم
درمیان همه خوبان جهان ممتازی

تا بسازی زغم و رشک بتا کار مرا
با رقیبان دغا پیشه ازان می سازی

پردهٔ دیده چو آیی ، کنمت فرش به ره
غیرازین نیست مرا بهر توپا اندازی

---

(۱) (۲) هردو مصراع بیت مقطع در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی ۱۲۱۹ ق قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل اینطور آمده:

دور از بهرخدا ازشهٔ تیمور مشو
زانکه آرام دین ودل ، مونس صاحب رازی

(۳) در نسخهٔ مذکور «میربایی دل و دین راتو ببازی بازی»

با بتان نرد محبت شه تیمور مباز
خام بازی و توآخر دل خود می بازی

(۱) دل من چند باین جفا آزاری
که بود خسته به بالین غمت بیماری

مرغ دل باز نیاید طرف سینهٔ من
بستهٔ حلقهٔ گیسوی تو شد پنداری

ساعتی از پی راحت برو ای دیده بخواب
تا کی از یاد خیال رخ او بیداری

بسر بستر غمهای تو هرگز نکند
دل بیمار مرا غیر تو کس غمخواری

خاطر لطف تو گاهی نکند میل بمن
از من خستهٔ بیدل چقدر بیزاری

ایدل اسباب سفر بهر قیامت بردار
روز شب چند بفکر غزل و اشعاری

شاه تیمور ز غمهای تو بیدل شده است
آه اگر لطف تو با او نکند دلداری

سپردم دل بدست ظالم شوخ ستمگاری
بتی کافر و شی سنگین دل (۲) یار دل آزاری

بتیرم میزند گاهی ، بغمزه می کشد گاهی
کمان ابرو سواری شوخ چشمی مردم آزاری

بعشوه عالم آشوبی ، بغمزه فتنه انگیزی
بغمار هزن دینی ، به کشتن ترک خونخواری

ز سرو قامت خویش و گل رخساره اش دارد
گهم چون قمری از افغان گهی چون بلبل (۳) ازاری

---

۱ این غزل در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی کتابخانهٔ عامهٔ کابل موجود نیست .

۲ « « (سنگین دلی)

۳ « « (بلبل آزاری)

بگفتا : کیستی افتاده برخاك درم؟ گفتم:

(۱) خراب خستهٔ، خونین دل و بیمار و افگاری

گهی فرهاد میسازد گهی مجنون. گهی وامق (۲)

مرا شیرین لبی، لیلی وشی، عذرا صفت یاری

دل و دین عقل و هوش و صبر را تیمور برد از من

بناز و عشوه و طور و ادا و غمزه دلداری

رباعیات

ای آنکه تو یی محرم راز همه کس   لطف و کرم تو کارساز همه کس
یارب تو برار حاجت خلق جهان   چون با تو بود روی نیاز همه کس

* * *

از یاد رخت شگفته گلها به چمن   قربان گل روی تو جان و دل من
باشد خجل از نکهت زلفت سنبل   حیران خرام قامتت سرو و سمن

* * *

ای زلف مسلسلت بلای دل من   ابروی کجت عقده گشای دل من
بگذشت زحد شور و فغانم بیتو   یکبار بپرس ما جرای دل من

* * *

ای آنکه رخت مرا به از گلزار است   گل در نظرم جدا از رویت خار است
تا خاك نشین کوچهٔ عشق شدم   از سلطنت ملك جهانم عار است

* * *

دارم دلی از فراق افگار بیا   جانی زغمت خسته و بیمار بیا
عمرم بگذشت در تمنای رخت   یکبار بیا زلطف یکبار بیا

* * *

رحمی بمن زار ضرور است ضرور   ای یار ستمگار ضرور است ضرور
هرچند کم از کمم ولی لطف بمن   بسیار زبسیار ضرور است ضرور

---

(۱) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی (خرابی خستهٔ خونین دل)

(۲) وامق بکسر میم دوست دارنده و نام مردیکه بر عذرا عاشق بود از لطائف و برهان و غیاث اللغات.

تا کی میم از عتاب خواهی دادن؟ وز مرغ دلم کباب خواهی دادن؟
(۱) امروز سوالیست مرا از تو بگو: فردا چه بحق جواب خواهی دادن؟

* * *

تا چند اسیر دام هجران باشم؟ سرگشتهٔ کوی درد و حرمان باشم؟
تا کی دل تو ز فکر من باشد جمع، من چون خم زلف تو پریشان باشم؟

* * *

(۲) از آمدنت نشاط سامان گشتم بشکفت دل از طرف گلستان گشتم
چون ابر بهاری از نسیم کرمت در عین کمال گریه، خندان گشتم

* * *

تا چند ره جور و جفا بسپاری آئین وفا و مهر را بگذاری
قربان سرت شوم بگو رسم کجاست دل بردن ، عار کردن از دلداری

* * *

در عشق تو ام کعبه و بتخانه یکیست دور فلک و گردش پیمانه یکیست
مطلب تویی از هردو جهان عاشق را شهر و صحرا بچشم دیوانه یکیست

* * *

تیمور شه از یار وفا میخواهم آسایش جان مبتلا میخواهم
دائم شب صحبتش زحق می طلبم ایام وصالش زخدا میخواهم

* * *

(۳) ای دوست بحال زار من رحمی کن بر جان و دل فگار من رحمی کن
زان پیش که خط روز رخت شب سازد بر سختی روزگار من رحمی کن

* * *

---

(۱) در نسخهٔ ملا نور محمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل:
(امروز مرا از تو سوالیست بگوی)
(۲) « « « « « این رباعی موجود نیست.
(۳) « « « « « (ای شوخ بحال زار من رحمی کن)

دل بردی و دلبری نکردی با من
جز رسم ستمگری نکردی با من
(۱) هرچند نداشتی بدل رسم جفا
(۲) آمیزش سرسری ، نکردی با من

* * *

تا چند بخواب یا خیالت بینم
گاهی شادان که بملالت بینم
بردار ز رخ پرده که آئینه صفت
حیران تو گردم و جمالت بینم

* * *

قطعهٔ اختتامیه و تاریخ اتمام دیوان تیمورشاه بحساب جمل از طبع خود آن شاهنشاه حقائق و معارف آگاه :

پس از حمد و نعت خدا و رسول
که هست احسن و املح هر کلام
کنم شکر بسیار تیمورشاه
بدرگاه فرمانده خاص و عام
(۳) که تسوید این نسخه را دادزیب
ز منظومی آورد رو در نظام
بمعنی سراسر غزلهای اوست
(۴) غزالان ولی از عبارت مدام

---

(۱) در نسخهٔ کتابخانهٔ عامهٔ کابل بقلم ملا نورمحمد کرخی سنه ۱۲۱۹ ق :
(هرچند بدل نداشتی رسم وفا)
(۲) در نسخهٔ ابراهیم صبحی ـ دوشنبه ـ تاجکستان :
(آمیزش صرصری نکردی با من)
در نسخهٔ ملا نورمحمد کرخی ـ کتابخانهٔ عامهٔ کابل :
(آمیزش سرسری نکردی با من)

(۳) « « « « (نسخهٔ دلفریب)
(۴) « « « « (غزلهای او)

بود بیت هر فرد او دفتری

(۱) ز معنی لطف عبارت تمام

ز خوانندگانش امید این بس است

که گویند برما درود و سلام

چو پرسند از سال انجام او

بگو (باد گلزار فیض دوام)

۱۲۰۶

تاریخ تکمیل دیوان اعلیحضرت تیمورشاه ، بقراریکه من (عزیزالدین وکیلی) سنجیده‌ام بحساب جمل از عبارت آتی بدوطور ۱۲۰۶ ق برمی آید :

۱ - شاعر اشراف کابل ۲ - اشرف اشعار کابل

* * *

دعای خاتمه

رباعی

ای خالق خلق سر فرازم گردان

و ز منت خلق بی نیازم گردان

لطف و کرم عمیم خود را یارب

از پردهٔ غیب کار سازم گردان

* * *

---

(۱) در نسخهٔ قلمی ملا نور محمد کرخی سنه ۱۲۱۹ ق (زمعنی لفظو عبارت)

توضیح : ملا نور محمد کرخی در پهلوی جملهٔ شامل مواد تاریخ با عداد (۱۲۵۵) نوشته و سهو بزرگ نموده چه ۱۲۰۶ مطابق یکسال قبل از فوت تیمورشاه است و ۱۲۵۵ ق (۴۸) سال بعد فوت آن و اینکه سال ختم مجموعهٔ خطی ملا نور محمد ۱۲۱۹ ق است معلوم میشود که ممکن این سنه را شخص دیگر نوشته باشد و لزو مأ در اینجا توضیح شد .

(وکیلی)

توضیح

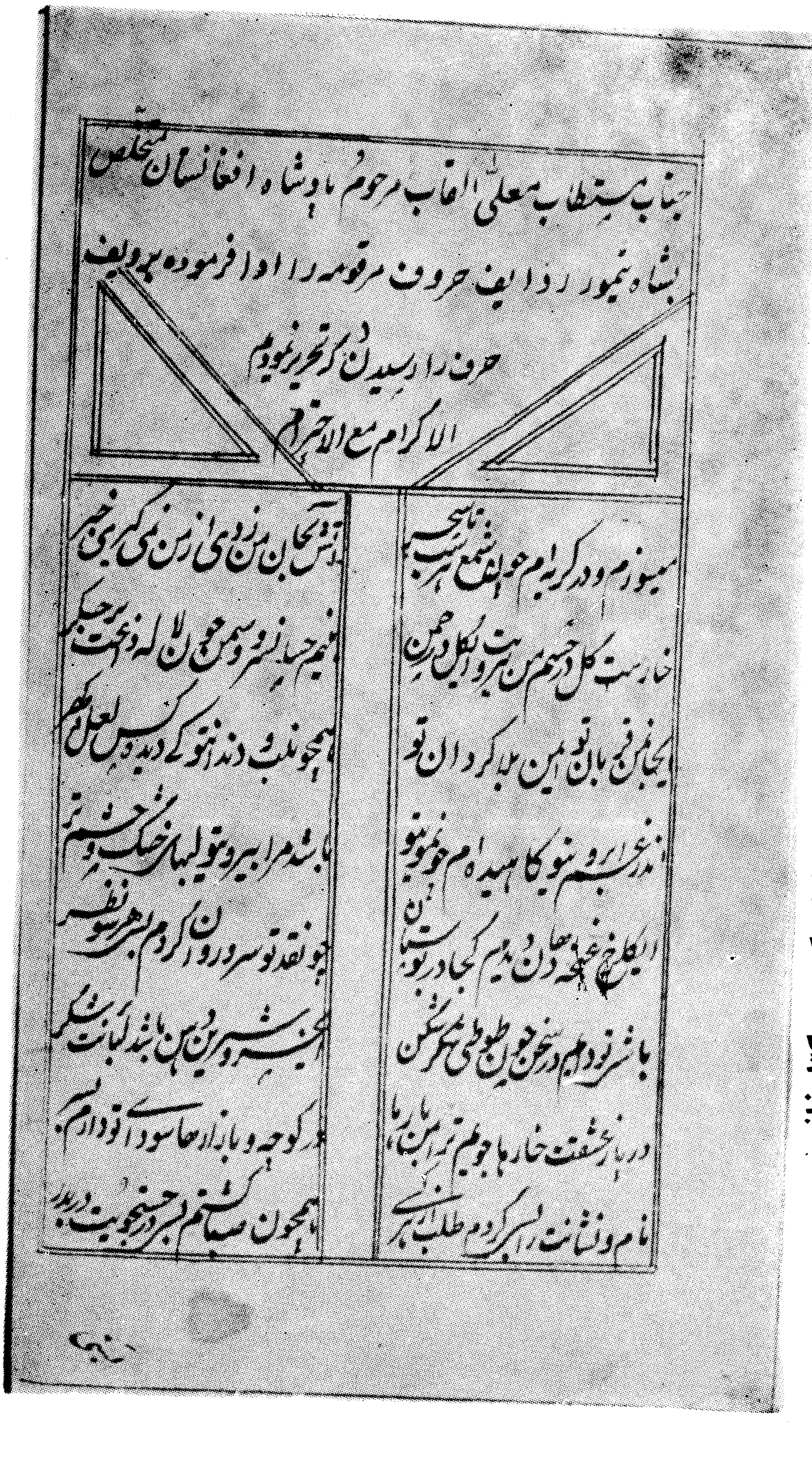
درمقدمات این کتاب از موجودیت نسخه های خطی دیوان اشعار تیمور شاه در کتابخانه های داخل و خارج حرف زدیم، وقرار اطلاعی که بعداً از تاشکند رسید، حاوی مطالب آتی است :

درسنه ۱۲۰۷ ق مطابق ۱۷۹۲ ع، در این سال که اعلیحضرت تیمور شاه در شهر کابل چشم از دنیا پوشید، و پسرو لیعهد ش زمانشاه بر تخت سلطنت موروث نشست، یکتن از منشیان فاضل دولت اسلامی بخارا، دیوان اشعار آن شاهنشاه را بخط نستعلیق بقلم خود نقل گرفته از کابل به مملکت اسلامی بخارا برسم تحفه برد. و آن نسخه تا الآن در جملهٔ نسخ خطی در کتابخانهٔ انستیتوت شرق شناسی اکادیمی علوم از بکستان در شهر تاشکند موجود، ودر صفحهٔ اخیر چنین نوشته است :

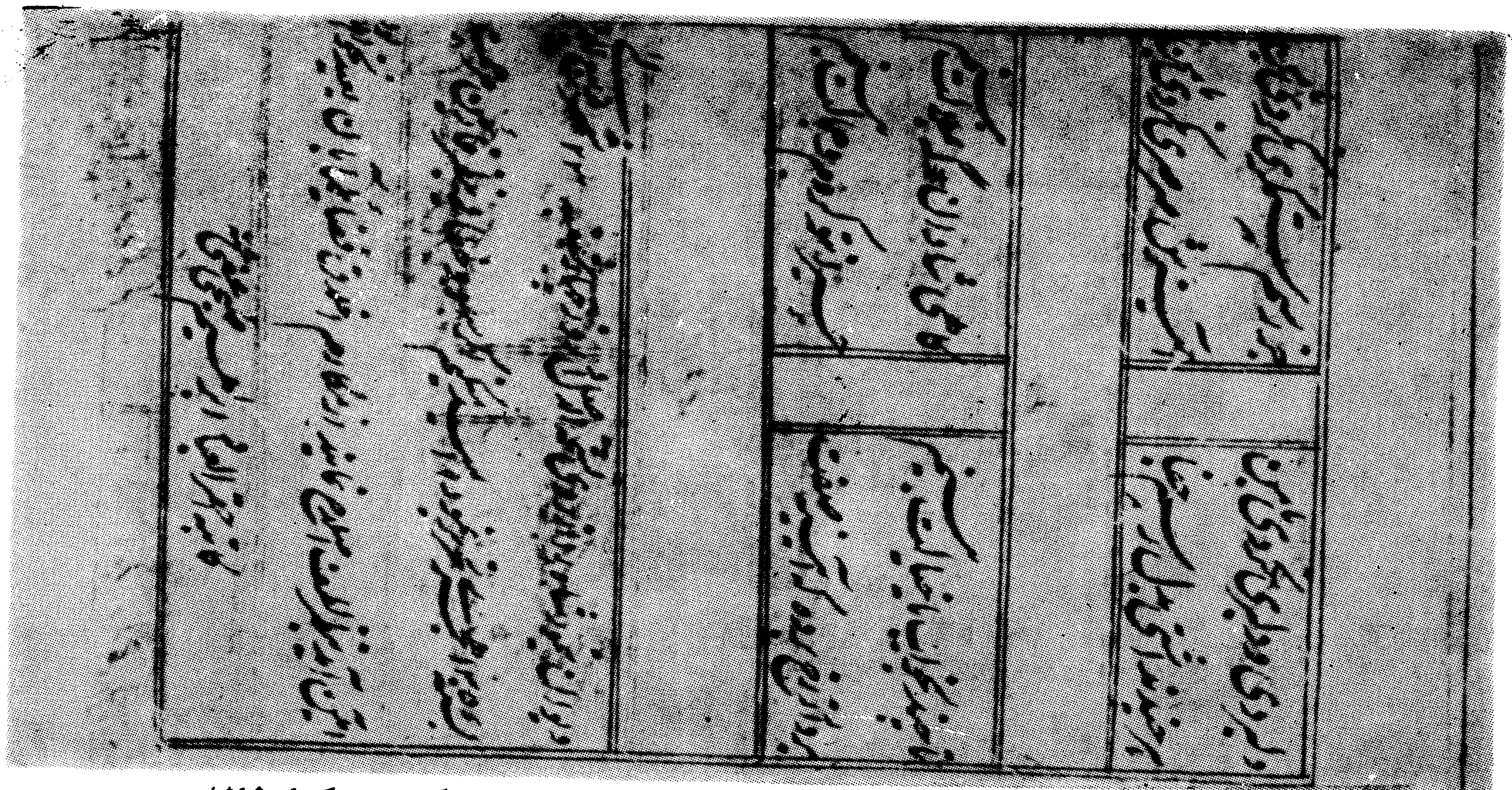
(میرزا حاجی محمد ولد میرزا محمد ناصر منشی عالیجاه رفیع جایگاه محمد سلطان مرادولد مرحوم جنت مکان غفران جایگاه امیر عمدة الامراء محمد دانیال بی اتالیق این نسخه در دار السلطنهٔ کابل تحریر یافت)

آغاز نسخه مذکور افتاده و در بین ورق های (۱۵) و (۱۴) و ۳۳ و ۳۴ نیز سقطات دارد. اوراق موجود (۷۹-۱۴×۱۵-- ۲۳ سانتی متر. و دارای غزل های پښتو وغزلیات ورباعیات دری می باشد. نسخهٔ مذکور در کابل با سیاهی بر کاغذ خوقندی کتابت شده حواشی صفحات با شنگرف و رنگ آبی و حل طلا مجدول گردیده تخلص شاعر (تیمور شاه) در مقاطع غزلها نیز با شنگرف نگاشته شده است و بقرار این نسخه معلوم گردید که میرزا محمد ناصرو پسرش میرزا حاجی محمد در عهد شاهان درانی بجهة رسانیدن نامهٔ های دولتی وارد کابل میگردیدند، و از تصانیف نفیس ادبی افغانی نقل گرفته با خود بطریق یادگار به مملکت اسلامی بخارا می بردند. و هردو تن پدر و پسر از فضلاء و نویسندگان از بکستان و از معاصران شاهان درانی افغانستان بوده اند. و نگارش این متن نیز ثابت گردانید که شهرت ادبی و شاعری آن شهریار شهیر بهر شهر و دیار رسیده و هر یک از صاحبان دانش و فضل علاقهٔ خاص داشت تا از مجموعهٔ نغز و نفیس اشعار آبدار آن شاهنشاه فاتح نقل و استنساخ نموده باعتبار کتابخانه های خصوصی و دولتی خود بیفزایند.

(وکیلی)



یکی از صفحات نسخه قلمی دیوان تیمور شاه که در کتابخانهٔ انستیتوت شرق شناسی تاشکند مرکز جمهوریت ازبکستان شوروی نگاهداری میشود .



صفحهٔ اخیر نسخهٔ قلمی دیـــوان تیمور شاه در دران که در کتابخانهٔ
انستیتوت شرق شناسی جمهوریت از بکستان شوروی در تاشکنـــد
نگا هداری میشود .

224 c

ترجمهٔ یکی از فرمانهای تیمورشاه درانی که بتائید فرمانهای عهد احمدشاه غازی در خصوص مسایل ولایت پنجاب نوشته است .

دریںولا فرمان عالیشان بنظر مزید عنایت سلطانی صادر کیا جاتا ہے - پرگنہ تہاڑا کا قدیمی متعلقہ

بشمول علاقہ بعد وڑ جو تمہاری قبضہ مین ھی حسب سابق تمکو عطا کیا جاتا ھی - تمکو چاہیے کہ

جو پیہ پھول کے لوگ جمع کرتے ھیں اوسکو وصول کرو جیسا کہ ابتک تمہاری مورث

لوگ کرتے چلی آئی ھیں - تمکو لازم ہے کہ راجہ پٹیالہ کے مطیع رھو اور جو عرضداشت کہ تمکو حضور میں

بھیجنی ھو وہ راجہ پٹیالہ کی معرفت روانہ کیا کرو - یہہ بھی سنا گیا ھی کہ ھری سنگہ نے

اپنی ملک مین فساد برپا کیا ھی - تمکو چاھئی کہ باتفاق دیگر راجاؤں کے اوسکو خلق خدا

کو ایذا پھونچانے سے باز رکھو اور محمد حسن خان کو بھت جلد اس غرض سی بھیجا

جائیگا کہ باستعانت راجہ پٹیالہ کے ھری سنگہ کے ملک پر قبضہ کرلے اور اوسکو

مقبوضات شاھی میں شامل کرلے - چونکہ ھری سنگہ دراصل ملتان سی آیا تھا

جہانکا وہ باشندہ ھی اسواسطی اوسکو وہان واپس جانا چاھئی - تمام معاملات

جو تم سے علاقہ رکھتی ھیں محمد حسن خان کو سمجھاوی گئی ھیں اور اوسکا فیصلہ اور عملدرآمد

بوساطت راجہ پٹیالہ کے ھوگاہ - تمکو لازم ہے کہ حضور میں حاضر ھو ورنہ تمہارا ملک سرکاری

قبضہ مین آجائیگا - ھری سنگہ تعلقہ نالی کیطرف روانہ ھوا تھا - راجہ پٹیالہ نے

اوسکو وھان سی نکالدیا - اگر ھری سنگہ آب جنگل کی طرف جاے تو اوسکو وہان دخل

ھونے دنیا -

تمکو لازم ہے کہ جب دستور قدیم راجہ پٹیالہ کے مطیع رھو اور مراحم سلطانی کے متوقع رھو -

مورخہ گیارھویں ۱۱ رجب سنہ ۱۱۹۲ ہجری

شه ممالك هند وبلاد تـــركستان
خديو داور سند وقلمرو تـــوران

جهان مطاع شهنشاه ظل‌سبحانی
سلالهٔ شرف دود مان درا نـــــی

بعدل وجاه انوشیر وان واسکندر
به‌تیغ ثانی تیمور شاه‌نیك اختر

نظم از میر عبدالهادی منشی‌باشی
در مــوقــع فتح مجــدد نیشا پور:
سنه ۱۲۰۲ ق

سبح اسم ربك الأعلى

ای خالق خلق بی فراز مردان

و من خلق بنی نیاز مردان

[illegible]

لطف و کرم عمیم خود آماب

از ید غیب کار بستهٔ ما گردان

فی سنة ۱۳۵۲ هجری شمسی

الراقم عزیز الدین وکیلی فوفلزاده